

حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران «مارکسیست لنینیست مائونیست»
دوره سوم. شماره ۷۸. بهمن ماه ۱۳۹۵

جنبشی برای انقلاب

فاشیسم در آمریکا

و

جنبشی برای انقلاب

صفحه ۶

رونمایی کتاب «تاریخ واقعی کمونیسم»

صفحه ۱۳

رفت و برگشت اصلاحیه قانون کار

صفحه ۱۸

در دفاع از کمونیسم نوین و معمار آن باب آواکیان

صفحه ۲۰

جمهوری اسلامی ایران و ترامپ

صفحه ۷

سی و پنج سال پس از فِیام سرداران
کمونیست‌ها و بزنگاه خطر جهانی

گزیده‌ای از اطلاعاتیه حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

صفحه ۱۲

علم و انقلاب

صفحه ۲۵



«جنبشی برای انقلاب»



نه خوش‌بین‌ترین مخالفین دونالد ترامپ و نه بدبین‌ترین طرفداران او در آمریکا و سراسر جهان انتظار وقایعی مشابه آنچه در ده روز پایانی ماه ژانویه سال ۲۰۱۷ گذشت را نداشتند. تحولات با سرعت و شدت عجیبی روی دادند. ترامپ چه در سخنرانی مراسم تحلیف و چه در اولین دستورهایش در مقام رئیس‌جمهور، آب سردی روی سر تمام کسانی ریخت که شاخ و شانه کشیدن‌های او را فقط ژست‌های توخالی دوران تبلیغات می‌دانستند. او در نخستین گام ریاستش تقریباً تمامی سیاستمداران دو حزب دمکرات و جمهوریخواه آمریکا، رؤسا و دولت‌مداران اتحادیه اروپا و چین و تحلیلگران و رسانه‌های امپریالیستی از بی.بی.سی تا سی.ان.ان و نیویورک تایمز را شگفت‌زده کرد. این سطح از صراحت در صدور فرمان‌های حمله به مطبوعات، حقوق ال.جی.بی.تی‌ها، مهاجرین و پناهندگان فقط از یک انگیزه و اراده مصمم فاشیستی برمی‌آمد. دولت چهل و پنجمین رئیس‌جمهوری آمریکا در اولین هفته کاری‌اش با صراحت اعلام کرد که دنیا باید خود را برای جهان پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ آماده کند.

اما چه پیش از مراسم سوگند ترامپ و چه پس از آغاز کار و نخستین حکمش در منع ورود مهاجرین و پناهندگان هفت کشور مشخص به ایالات متحده، موج مقاومت اجتماعی و توده‌ای وسیع و مهمی در آمریکا و نقاط مختلف جهان بلند شد که پرده از پتانسیل دیگری در دنیای پس از روی کار آمدن ترامپ برداشت. میلیون‌ها نفر در سراسر جهان به آمریکای فاشیست، «نه» گفتند و نفرت خود از ایدئولوژی و برنامه عمل دولت ترامپ را اعلام کردند. ده روز آخر ماه ژانویه، گام نخست از مرحله جدید رویایی فاشیسم و ضد فاشیسم در جهان بود. تقابلی که نتیجه نهایی‌اش روند اوضاع دنیا در مقطع چند سال آینده را تعیین خواهد کرد و احتمالاً تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر سرنوشت بلندمدت بشریت و کره زمین خواهد داشت.

رژیم فاشیستی

دونالد ترامپ، کابینه‌ای که انتخاب کرد، برنامه‌ای که قصد اجرای آن را دارد و جنبشی که در جریان فعالیت‌های کاندیداتوری‌اش در سراسر ایالات متحده شکل گرفت و او را به ریاست برگزید، تماماً نماینده یک رژیم فاشیستی هستند. رژیمی که باهدف حفظ هژمونی دولت دیکتاتوری بورژوازی در آمریکا بر عناصر زشت و هولناکی از نژادپرستی، ناسیونالیسم، دیگری‌هراسی، زن‌ستیزی، همجنسگراهراسی (هموفوبیا)، مهاجرستیزی، نظامی‌گری، سرکوب و خفقان پلیسی و نهایتاً جهل و خرافات مسیحی بنا شده است. اشتباه است اگر دولت ترامپ را به دلیل برخی تفاوت‌ها در عناصر هویتی با مدل‌های کلاسیک دولت‌های فاشیستی، به عنوان یک نمونه دیگر از فاشیسم معرفی و تحلیل نکنیم. ما در طول تاریخ با یک نوع فاشیسم روبرو نبوده‌ایم و حتی میان عناصر هویتی تشکیل‌دهنده دولت‌های فاشیستی آلمان نازی، ایتالیای دوران موسولینی و غیره نیز تفاوت وجود داشت. اما نقاط اشتراک تمام دولت‌ها و جنبش‌های فاشیستی در این است که با تأکید بر ناسیونالیسم، سرکوب و خفقان سیاسی و اجتماعی عربان و دیگری‌ستیزی (یهودیان، مهاجرین، مسلمانان، رنگین‌پوستان و غیره) شکلی از رژیم سیاسی دولت

دیکتاتوری طبقه بورژوازی را بر سر کار آوردند. به معاونین، مشاورین و وزرای ترامپ نگاه کنید؛ مجموعه‌ای از ثروتمندترین میلیاردرها و ژنرال‌ها که در صف سرسخت‌ترین مسیحیان نژادپرست، ضد سیاهان و لاتینوها، مخالفین حق سقط‌جنین و حقوق همجنسگرایان قرار دارند و به وضوح طرفدار کشتار جوانان سیاه‌پوست و شکنجه متهمین و اقرار گرفتن از طریق غرق کردن مصنوعی متهم هستند. آن‌ها حتی واقعیت انکارناپذیر روند شتابناک نابودی کره زمین را هم انکار می‌کنند.

اما اگر ترامپ و کابینه‌اش توانستند در بالا یک دولت فاشیستی بسازند، چنین چیزی بدون حمایت و رأی یک جنبش فاشیستی از پایین و در سطح جامعه امکان‌پذیر نبود. تداوم دولت ترامپ به درجه زیادی به حمایت و گسترش این جنبش فاشیستی در جامعه آمریکا و در سطح جهان بستگی دارد. ترامپ پتانسیل اجتماعی بخشی از جامعه آمریکا در دفاع از شعارها و برنامه‌های فاشیستی و پوپولیستی را بالفعل کرد و با قدرت تهاجمی و وقاحت بیشتری آن را به صحنه آورد. بخش‌های مختلفی از طبقات گوناگون به‌ویژه از میان مردان سفیدپوست حتی اگر باور و گرایش به فاشیسم نداشتند اما با شعارهای فاشیستی ترامپ و جنبشی که او به راه انداخت، متحد شدند. آن‌ها چه از میان طبقات میانی و چه از میان کارگران به علل مختلف مادی و ذهنی ناشی

از عملکرد نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، احساس ناامنی، رانده‌شدگی، بی‌آیندگی، بی‌حرمتی و خشم داشتند و با آرزوی احیای دورانی که سفیدپوستان بر سیاهان و لاتینوها تسلط کامل داشته، آمریکا قدرت بی‌بدیل و شماره یک جهان بود و زنان راحت‌تر از این‌ها به روابط پدرسالاری و مردسالاری در خانه و جامعه تن می‌دادند، به ترامپ رأی دادند. این شرم‌آور است که حتی ده درصد از جامعه آمریکا به ترامپ و برنامه‌های او پاسخ مثبت داد. اما تمامی ضد ارزش‌ها و هنجارهای ارتجاعی که ترامپ امروزه نماینده آن‌ها است، همگی عناصر مورد تبلیغ و ترویج نظام سرمایه‌داری و اخلاقیات و ایدئولوژی آن هستند؛ باور انحصارطلبانه «اول من» که به شکل منفعت‌جویی‌های شخصی و برتری طلبی‌های مالی، ناسیونالیستی و نژادی خود را نشان می‌دهد، قلدرمایی و نظامی‌گری امپریالیستی، تحقیر و توهین به زنان و سلطه‌طلبی بر کل جهان. رأی‌دهندگان به ترامپ سال‌های طولانی است که در خانواده‌ها و مدارس، کلیساها و دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و هالیوود با این هنجارها و باورها تربیت شده و آموزش دیده‌اند. افسانه برتری مرد سفیدپوست ثروتمندی که در محدوده جغرافیایی قدرت اول جهان زندگی می‌کند و «حق» دارد به نام «ارزش‌های آمریکایی» بر دنیا حکومت کرده و به هر جا خواست لشکرکشی و قتل‌عام و کشتار کند، همیشه از عناصر تشکیل دهنده امپراتوری آمریکا بوده است.

در سطح جهانی تلاش ترامپ برای احیای «عظمت آمریکا» و تبدیل کردن مجدد این کشور به قدرت اصلی و بلامنازع جهان که هم در سخنرانی مراسم تحلیف او و هم در بیانات وزیر امور خارجه‌اش رکز تیلرسون (Rex Tillerson) انعکاس یافت (۱)، نمی‌تواند با واکنش قدرت‌های دیگر جهانی مواجه نشود و سرآغاز دور جدیدی از جنگ‌های تجاری و سیاسی و نظامی در مقیاس بین‌المللی خواهد بود. اوضاع مستعد شدت یابی تضادها و تغییر آرایش قوای جهانی است. فقط کافی است در نظر بگیریم که فردای روی کار آمدن ترامپ، باد در بادبان روحیه و تبلیغات احزاب فاشیستی اروپا افتاد و چندی بعد دونالد توسک (Tusk Donald) رئیس شورای اروپا برای نخستین بار به صورت علنی، آمریکا و دولت ترامپ را یک «تهدید برون‌مرزی» برای اتحادیه اروپا معرفی کرد (۲).

اما ترامپ هرگز یک «وصله ناجور» برای «شکوه و دموکراسی آمریکایی» و یک «انحراف» از عملکرد نظام سرمایه‌داری نیست. برآمدن فاشیسم در ایالات متحده آمریکا با رأی مردم و در بستر «انتخابات آزاد» دموکراسی لیبرال، هم بیانگر پتانسیل‌های نظام سرمایه‌داری جهانی در چکیده کردن ضدیت آشتی‌ناپذیر این نظام با منافع اکثریت مردم آمریکا و جهان است و هم محصول و پیامد عملکرد و قوای محرکه درونی سیستم سرمایه‌داری. ترامپ و دولت فاشیستی‌اش، بیان فشرده نظم اجتماعی سرمایه‌دارانه در دوران تلاطمات و بحران‌های جهانی هستند. در دورانی که امپریالیسم آمریکا در عرصه داخلی و بین‌المللی با چالش‌های مهمی روبرو است. امپراتوری آمریکا در صحنه رقابت میان قدرت‌های جهانی چند دهه است که روند نزولی و رو به سراسیمگی را در پیش گرفته است. روندی که اجتناب‌ناپذیر نیست و الزاماً به سمت سقوط این امپراتوری نمی‌رود اما با فشار جدی روبرو است که گرایش دارد جایگاه امپریالیسم آمریکا به عنوان «یگانه قدرت بی‌بدیل» جهان را متزلزل کند و با هم‌آورد طلبی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی از سوی دیگر قدرت‌های امپریالیستی یعنی اتحادیه اروپا، روسیه و به‌ویژه چین همراه است (۳). این فشار و رقابت جهانی خود ناشی از قوای محرکه درونی و عملکرد اقتصاد سرمایه‌داری است (۴). باب آواکیان در سال ۲۰۰۵ این روند را به این شکل تحلیل کرد: «کل غلبانی که در جامعه وجود دارد، بیانگر تحلیل ما است که جهان در حال عبور از دوران گذار بسیار مهمی بوده و آستان یک بی‌نظمی بزرگ است. دوران گذاری که با فروپاشی شوروی و امپراتوری آن در دهه ۱۹۹۰ آغاز شد. ما هر چه بیشتر شاهد علائم این گذار و بی‌نظمی هستیم...» (۵). در این تحلیل، آواکیان می‌گوید پاسخ جناحی از بورژوازی آمریکا به این وضعیت، استقرار رژیم فاشیستی و ایجاد یک اجماع جدید در دولت و جامعه آمریکا برای پاسخگویی «کارآمد» به بی‌نظمی‌های بزرگ و خطرات پیش پای

این امپراتوری است. او در تحلیلش معتقد است نیروهای فاشیست در هیئت حاکمه آمریکا بسیار قوی هستند و طی چند دهه، پایه‌های اجتماعی خود را ایجاد کرده‌اند. حتی اگر در دوره‌ای و برای مدت مشخصی کنار بروند، اما به خودی خود و به طور کامل از بین نخواهند رفت و «... هرگز به یک خصلت غیر مهم در عرصه و مختصات درون سیاست‌های طبقه حاکمه، تبدیل نخواهد شد. مگر این که جامعه به طور کلی دستخوش تغییر انقلابی بشود». درست به این علت که قوای محرکه زیربنایی و سیاسی که برآمدن فاشیسم را ممکن و ضروری کرده و امکان شکل‌گیری و تقویت آن در جامعه آمریکا را داده‌اند، از بین نرفته و پاسخ می‌طلبند. باید تأکید کرد که قدرت‌یابی فاشیسم در آمریکا مانند عروج هر پدیده اجتماعی دیگری اجتناب‌ناپذیر نیست اما می‌توان دید چگونه برخی عوامل تداخل کرده و ترکیب شدند و امکان تکوین و گسترش پاسخ فاشیستی به عنوان پاسخ بخشی از هیئت حاکمه آمریکا به وضعیت امپراتوری‌اش را فراهم کردند. این عوامل عبارت‌اند از: کارکرد سیستم سرمایه‌داری در تداخل با این واقعیت که در مقابل جنایت‌های سرمایه‌داری در داخل و در مقیاس بین‌المللی هیچ انقلابی به وقوع نپیوست و ده‌ها سال «دموکرات‌ها» جاده صاف کن نیروهای فاشیست شدند و در مقیاس جهانی نیز در مقابل امپراتوری آمریکا و جنایت‌هایش، انقلاب پیروزمندی صورت نگرفت و نیروهای بنیادگرای اسلامی پرچم‌دار ضدیت با آن شدند و بسیاری از نقاط جهان را به صحنه روبرویی دو نیروی پوسیده امپریالیسم و اسلام‌گرایی تبدیل کردند.

آواکیان هیئت حاکمه آمریکا را به هرم یا نردبانی تشبیه کرد که در رأس آن دو گرایش اصلی قرار گرفته‌اند: در یک طرف، تفکر و برنامه «متعارف» امپریالیستی و در طرف دیگر، تفکر و برنامه فاشیستی. اما تأکید می‌کند، مسئله حیاتی از زاویه منافع اکثریت مردم و از موضع انقلاب این است که هر دوی این تفکرات و برنامه‌ها، ریشه در سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی و حتی تکوین تاریخی امپراتوری آمریکا دارند و در نهایت هر دو به بقا و تداوم این سیستم خدمت می‌کنند. نظامی که چه در هیئت چهره‌هایی مانند کارتر، اوباما، بوش یا دونالد ترامپ، برای اکثریت مطلق مردم آمریکا و جهان، چیزی جز فاجعه و جنایت در برداشته و ندارد. فاشیسم برآمد عملکرد نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است و تمام جناح‌ها و چهره‌ها و نمایندگان این سیستم در به وجود آوردن آن، نقش داشته و مقصر هستند. طبق تحلیل آواکیان جناح فاشیستی در بورژوازی آمریکا اگر چه عمدتاً از درون حزب جمهوری خواه بیرون آمده است اما مساوی با تمامیت این حزب نبوده و الزاماً دنباله‌روی مصوبات و برنامه‌های رهبران بازا (نماد حزب جمهوری خواه) هم نیست.

آواکیان بر واقعیت مهمی پرتو می‌افکند و می‌گوید، طبقه حاکمه سرمایه‌داری همیشه منشعب است و این انشعاب بخشی از قوای محرکه درونی آن است. ما با یک طبقه سرمایه‌دار یک دست به عنوان یک «آن‌ها» مواجه نیستیم که بر اساس منافع اقتصادی یک دستش، تصمیم‌گیری کرده و همه چیز را هدایت می‌کند. بورژوازی، دارای هیئت حاکمه‌ای است که «هسته مستحکم» آن است اما درون این هیئت حاکمه همواره گروه‌بندی‌های مختلف و منشعبی وجود دارند که می‌کوشند به قدرت مسلط و تعیین‌کننده، به «هسته مستحکم» درون خود طبقه و کل جامعه تبدیل شوند. در واقع آن‌ها عاملین سیاسی منافع یک طبقه هستند اما همچنین خودمختاری نسبی دارند و سعی می‌کنند در تضاد و تعامل با دیگر گروه‌بندی‌های درون طبقه حاکمه، برنامه‌ها و اهداف خود را پیش ببرند. این مسئله از خصلت طبقه بورژوازی و نظام سرمایه‌داری برمی‌خیزد که همواره به صورت سرمایه‌های گوناگون و رقیب وجود دارد و عمل می‌کند و نه یک سرمایه یک دست و تکین (۶). درک این واقعیت برای دست زدن به یک انقلاب پیروزمند بسیار مهم است. زیرا این شکاف یکی از گسل‌های همیشگی است که در مقاطعی می‌تواند تبدیل به زلزله‌ای شود که کل سیستم را تکان دهد. سرچشمه این گسل دائمی، خصلت نظام سرمایه‌داری است. اختلافات و تضادهای همیشگی درون طبقه بورژوا

و هیئت حاکمه آن در مقاطعی به شکل بحران و نزاع‌های جدی تبارز پیدا می‌کند و آن را از هم گسیخته کرده و «مرکزی» که باعث انسجام نیروهای مختلف می‌شد، موقعیت خود را از دست می‌دهد. تبدیل گسل حاکمیت به تکان‌های شدید اجتماعی و سیاسی، نمی‌تواند کل جامعه را درگیر نکرده و باعث ایجاد سؤالات مهم دربارهٔ مشروعیت کل سیستم نشود. به وجود آمدن این وضعیت فرصت مهمی را در اختیار حزب پیشاهنگ کمونیست قرار می‌دهد تا توده‌هایی که به میدان می‌آیند و موجه بودن حاکمیت را به زیر سؤال می‌کشند، انقلابی کرده و بر بستر این وضعیت، جنبشی متشکل از میلیون‌ها نفر را برای انجام انقلاب به وجود آورد و رهبری کند.

جنبشی برای انقلاب

چه در اثر تدارک نیروهای انقلابی و مترقی و مشخصاً حزب کمونیست انقلابی آمریکا (RCP) و چه در اثر نیروی رانش ناشی از عملکردهای سیستم و مشخصاً فرمان‌ها و سخنرانی‌های ترامپ و همکارانش، یک موج مقاومت اجتماعی و توده‌ای قدرتمند ابتدا تقریباً در اکثر شهرهای بزرگ آمریکا و بعد در نقاط مختلف جهان علیه رژیم ترامپ/پنس به راه افتاد. پروژه هر دو حزب جمهوری خواه و دمکرات برای انتقال بی‌دردسر قدرت به فاشیست‌ها شکست خورد و فراخوان اوباما، هیلاری کلینتون و دیگر رهبران کبوترها (نماد حزب دمکرات) مبنی بر «حفظ اتحاد همهٔ آمریکایی‌ها» و دادن «فرصت به ترامپ برای امتحان کردن شانسش»، با پاسخ منفی شمار قابل توجهی از توده‌های مردم مواجه شد. یک مبارزهٔ وسیع و شورانگیز مردمی شکل گرفت که در ده‌های امپریالیستی فقط هر چند ده سال یک بار رخ می‌دهد. عروج این مقاومت مردمی، فاکتور به غایت مهم و مثبتی در تغییر تناسب قوا به ضرر فاشیست‌ها و در تعیین روند تحولات آتی کل جامعهٔ آمریکا و حتی جهان است. جنبشی که مانند هر خیزش توده‌ای و اجتماعی دیگر پیشاپیش مهر رهبری هیچ طبقه‌ای را به طور قطع و نهایی بر پیشانی ندارد، حتی اگر مردم از طبقات و اقشار مختلف و با گرایش‌ها و اهداف گوناگونی به آن پیوسته‌اند. هرچند جنبش موفق به ممانعت از به قدرت رسیدن رژیم فاشیستی نشد و این یک شکست است اما هنوز دیر نشده است. مبارزه‌ای که راه افتاد مانع از آن شد که این رژیم به راحتی بر صندلی قدرت تکیه زند. این نبرد در ادامهٔ خود، عرصهٔ رقابت گرایش‌های طبقاتی مختلف بر سر رهبری آن در مسیرهای متفاوت و از این طریق، تعیین ماهیت و فرجام کل این خیزش است.

در چنین شرایطی اهمیت داشتن این جهت‌گیری استراتژیک کمونیستی را عمیق‌تر می‌توان درک کرد که یک نیروی کوچک، به شرط داشتن تئوری علمی صحیح کمونیستی و به کار بستن آن برای دست یافتن به تحلیل صحیح از واقعیت و روندهای حرکت آن و بر این مبنا طرح سیاست‌هایی که بتواند مبارزه امروز را به هدف نهایی و استراتژیک انقلاب پیوند زند و با انضباط و کارایی تشکیلاتی آن سیاست را به میدان آورد، در شرایطی که بحران مشروعیت حاکمیت را در برمی‌گیرد و میلیون‌ها نفر به زندگی سیاسی کشیده می‌شوند، می‌تواند به سرعت عقب‌ماندگی‌های خود را برطرف کند.

سرچشمهٔ بروز تضادهای حاد در سطوح بالای قدرت که امروز در ایالات متحده شاهد آن هستیم، تضادها و قوای محرکهٔ بنیادین نظام سرمایه‌داری است. سرچشمهٔ شورش توده‌های مردم از هر قشر و طبقه‌ای علیه آن نیز ریشه در همین تضادهای بنیادین دارد. اما زمانی که در بالا شکاف بزرگی در نتیجهٔ کارکرد این تضادها پدید می‌آید، خود به محرک مهمی در به میدان آمدن شورش و مقاومت توده‌های مردم علیه این حکام تبدیل می‌شود. درست مثل وضعیت فعلی آمریکا؛ جایی که حاکمیت دولت دیکتاتوری بورژوازی در حال چرخش از یک رژیم دموکراسی بورژوازی به یک رژیم فاشیستی بورژوازی است. این چرخش، انسجام ایدئولوژیک و مشروعیت حاکمیت را به درجهٔ مهمی زیر سؤال کشیده است. امروزه، این سؤال که «آیا واقعاً آمریکایی که پدیده‌ای چون ترامپ از دل آن بیرون می‌آید، با عظمت و بر حق است؟» زمینهٔ عینی دارد و به ذهن بسیاری از مردم آمریکا خطور می‌کند. ترامپ بحران مشروعیت رو

به رشد در شیوهٔ حاکمیت امپریالیسم آمریکا را تشدید کرده است. مشروعیت، موجه شمرده شدن قوانین از سوی مردم است. قوانینی که کل سیستم با آن‌ها اداره شده و قوای مسلح پشتیبان اجرای آن قوانین هستند. این قوانین و ارتش حامی آن‌ها در دوران‌های عادی توسط شمار زیادی از مردم به رسمیت شناخته شده و مورد تردید جدی قرار نمی‌گیرند. اما در اوضاعی که درون خود هیئت حاکمهٔ آمریکا بر سر چگونگی اعمال دیکتاتوری بورژوازی بر مردم و اعمال قدرت امپریالیستی بر جهان، اختلاف شدید و چرخش‌های جدی وجود دارد، آنگاه مشروعیت اجتماعی یعنی چسب انسجام بخش کل سیستم، در مظان اتهام و تردید تعداد قابل توجهی از توده‌های مردم قرار خواهد گرفت. به این ترتیب توده‌های مردم علیه احکام رئیس‌جمهور قانونی و منتخب مبنی بر ممنوعیت ورود مهاجرین یا دیوار سازی در مرزهای مکزیک به اعتراض و شورش می‌پردازند.

در چنین بزننگاه تاریخی است که یک حزب کمونیست انقلابی، بخت و فرصت تاریخی برای پیشروی و جهش و رهبری مردم و ارتقای مقاومت و اعتراض آنان به یک جنبش انقلابی و اعتدالی انقلابی را دارد. استراتژی‌های «جنبشی برای انقلاب» و «تسریع در حین انتظار» که آر.سی.پی بر اساس خط و رهبری باب آواکیان در پیش گرفته، حالا فرصت طلایی برای گل دادن و تبدیل شدن به یک جنبش انقلابی واقعی را پیدا کرده است. استراتژی این حزب برای دوره‌ای که هنوز فاز آمادگی و تدارک سیاسی و سازمانی برای ورود به فاز نهایی انقلاب برای کسب قدرت سیاسی است در شعار زیر خلاصه می‌شود: برای انقلاب با دشمن بجنگیم و توده‌ها را متحول کنیم. یعنی توده‌ها را در مقابل تهاجم هر روزهٔ نظام سرمایه‌داری به زندگی مردم، به مقاومت کشانده و سازمان‌دهی کنیم و هم‌زمان بخش بزرگی از آنان را از سطح مبارزه در چهارچوب وضع موجود فراتر برده و برای انقلاب کمونیستی و یک جامعهٔ بنیاداً متفاوت در حزب کمونیست متشکل کنیم و برای این که چنین امری تحقق بیابد باید دائماً با تمام افکار غلط و عادت‌های آنان و همچنین گرایش آنان به ماندن در این چهارچوب مبارزه کنیم و بخش مهمی از این مبارزه، مقابله با رهبری و سیاست‌های احزاب بورژوازی است. به طور مثال، امروزه بخش تعیین‌کننده‌ای از تبدیل شدن آر.سی.پی به یک قطب جاذبه و رقابت‌جو بر سر رهبری توده‌ها در مسیری بنیاداً متفاوت، وابسته به آن است که مرتباً با جریان‌ها و جناح‌های بورژوازی مبنی بر محدود کردن این جنبش به «دموکراسی و قانون مداری بورژوازی» و «بازگشت به وضع سابق» و توهمات بخش‌های میانی جامعه در این موارد مقابله کند و ضمن کشیدن خط تمایز با افق و برنامه و نقشه راه آن‌ها، بدیل انقلاب کمونیستی و دولت سوسیالیستی و نقشهٔ راه انقلاب برای دست یافتن به آن را پیش کشیده و تبدیل به آگاهی توده‌ها کند.

پس از پیروزی ترامپ در انتخابات، آر.سی.پی با شعارهایی مانند «فاشیسم را عادی‌سازی نکنید» (۷) و «نه به یک آمریکای فاشیست»، یک جبههٔ متحد ضد فاشیستی در کارزار «به نام بشریت، تن به یک آمریکای فاشیست نخواهیم داد» تشکیل داد. شعارهای این جبههٔ متحد همراه با سایت نپذیرفتن فاشیسم (۸) به یک منبع مهم برای تبلیغ و ترویج و سازمان‌دهی مبارزهٔ متحد ضد فاشیستی تبدیل شد.

بیانیه‌های متعدد آر.سی.پی به روشنی این خط را جلو می‌گذارند که فعالین حزب باید در خط اول مبارزه قرار گرفته و توده‌های مردم را علیه رژیم فاشیستی باهدف بیرون راندن آن از قدرت، برانگیخته و سازمان دهند. اما فعالیت‌های حزب در تمامی سطوح، باید باهدف انقلاب کمونیستی و پیوند زدن آن به این هدف استراتژیک صورت بگیرد. سازمان دادن مبارزه باید به گونه‌ای باشد که موجب شکل‌گیری آگاهی انقلابی در میان توده‌های مردم در مورد اهداف و نقشه راه و رهبری چنین انقلابی شود. کل این پروسه با «سه آمادگی» («آماده کردن حزب، توده‌ها و بستر سیاسی جامعه») رقم می‌خورد و اوضاع را به سمت زمانی تسریع می‌کند که حزب پیشاهنگ بتواند توده‌های انقلابی سازمان یافته را در ورود به مبارزهٔ مستقیم برای کسب قدرت سیاسی یعنی آغاز جنگ انقلابی

درازدت رهبری کند. آر.سی.پی، بر اساس همین جهت‌گیری استراتژیک، و نه به عنوان یک حرکت در خود و محدود، فعالیت و سازمان‌دهی در مبارزه توده‌ای جاری و تشکیل جبهه متحد ضد فاشیستی را پیش می‌برد. آثار این حزب تشریح می‌کنند که حزب باید هم‌زمان دو فعالیت را به طوری که یکدیگر را تقویت متقابل کنند پیش ببرد: خشم توده‌ها را علیه این رژیم سازمان دهد و در عین ایجاد بزرگ‌ترین اتحاد ممکن برای دست یافتن به هدف مبارزه جاری (متوقف کردن رژیم ترامپ/پنس) به طور دائم این آگاهی و این حس را به توده‌های خشمگین و معترضین به فاشیسم بدهند که راهی برای خروج کامل از دهشت و فاجعه این سیستم موجود است و می‌توان و باید از این وضعیت و سیستم فراتر رفت و یک جامعه و جهان بنیاداً متفاوت خلق کرد و برای این کار نقشه راه و رهبری موجود است که می‌داند چگونه می‌توان ستون فقرات این سیستم یعنی قوای مسلح آن را در یک جنگ درازمدت انقلابی مغلوب و جامعه سوسیالیستی را به نفع بشریت و برای یک جهان کمونیستی برقرار کرد. بی‌تردید این رفقا در بطن جنبش جاری با چالش بزرگی روبرو هستند: چگونه دید شمار عظیمی از توده‌ها را به مبارزه و سقف خواست آن‌ها را از

سطح اعتراض در مرزهای وضع موجود فراتر برده و به مبارزه و جنگ برای یک بدیل واقعی و امکان‌پذیر یعنی انقلاب کمونیستی و کسب قدرت سیاسی پیوند بزنند. چگونه مقایسه «دولت آن‌ها و دولت ما» را تبدیل به موضوع بحث شمار عظیمی از توده‌ها و کل جامعه کنند؛ یعنی مقایسه دولت سرمایه‌داری امپریالیستی حاکم (که توسط کلیه جناح‌های حاکمیت از جمهوری خواه و دموکرات و از جمله خود ترامپ نمایندگی می‌شود) با دولت سوسیالیستی که بر اساس سنتز نوین کمونیسم قابل تأسیس است. بر اساس کشیدن خط تمایز حول این موضوع است که می‌توان نگرش توده‌های حاضر در صحنه مبارزه را به یک جهان و جامعه بنیاداً متفاوت جلب کرد و انرژی و شور آن‌ها برای مبارزه علیه ستم و استثمار و تحقیر را به مبارزه و جنگ برای ساختن چنین جهانی پیوند زد. سند پیش‌تر نوشته شده توسط آواکیان که به تصویب کمیته مرکزی آر.سی.پی. رسید، با عنوان قانون اساسی برای دولت نوین سوسیالیستی در شمال آمریکا. پیش‌نویس پیشنهادی (۹) حاوی خطوط عمده یک دولت سوسیالیستی است. وجود چنین سندی و تهیه و تدارک آن از پیش، عامل بسیار مهمی در دخالت‌گری مؤثر در مبارزه جاری به سمت جنبشی برای انقلاب و باهدف کسب قدرت سیاسی است.

رفیق آواکیان در آثار مختلف، تأکید و تشریح می‌کند که بر اساس این هدف استراتژیک و این نقشه راه است که باید مقاومت و مبارزه توده‌های مردم را حول کلیه مظاهر ستمگری و سرکوب این سیستم به ویژه حول آن گسل‌های اجتماعی که تبدیل به بیان فشرده زشتی این سیستم می‌شوند برانگیخت و سازمان‌دهی کرد و هم‌زمان شمار فزاینده‌ای از آنان را که در این مبارزات به حرکت در می‌آیند، تبدیل به رزمندگان راه‌رهای بشریت کرده و در صفوف حزب پیشاهنگ متشکل کرد. چنانچه این دیالکتیک برقرار نشود، بی‌تردید جنبشی که به راه می‌افتد ماهیت بورژوازی به خود می‌گیرد. آواکیان این نکته را به این شکل توضیح داد که:

اگر شما به توده‌ها این احساس را ندهید که ستمگری‌هایی که در حق آنان می‌شود غیرقابل تحمل است، نمی‌توانید در آن‌ها حس اضطراب به مبارزه علیه این ستم‌ها را به وجود آورید. ولی اگر فقط این کار بکنید و تصویر کامل را به آنان ندهید، آنگاه توده‌ها از سختی‌ها و فراز و نشیب‌های مبارزه سرخورده می‌شوند و یا توسط نیروهای دیگری که نمی‌خواهند امور در مسیری که لازم

است، بیافتند... گمراه شده یا جذب خواهند شد. اگر شما مبارزه‌ای را به راه بیندازید، نیروهای دیگر هم وارد می‌شوند و اگر ما تصویر بزرگ‌تر را به صحنه نیاوریم، آنگاه جنبشی که به راه انداخته‌ایم به زیر بال بورژوازی باز می‌گردد؛ منحرف می‌شود یا فرومی‌پاشد و یا اینکه سرکوب می‌شود (۱۰).

او در یک نوشته راهبردی دیگر در سال ۲۰۱۴ کل استراتژی جنبشی برای انقلاب را به این شکل فرمول‌بندی کرد که:

یک رابطه درونی دیالکتیکی میان مبارزه با قدرت و تغییر دادن مردم و این واقعیت که هر دوی این‌ها باید به انقلاب منتهی شوند وجود دارد. کلیت این‌ها باید باهدف انقلاب پیش بروند، در غیر این صورت جنبه‌های دیگر نیز دچار عقب‌گرد خواهند شد. سربلند کردن و مقاومت مردم و به این معنا مبارزه‌شان با قدرت و تلاش مردم در درک هر چه عمیق‌تر جهان و تغییر در افکارشان نیز دچار عقب‌گرد خواهد شد. زیرا اگر یک گسست انقلابی صورت نگیرد، شرایط و قوای محرکه سیستم موجود به طور مستمر بر روی فکر افراد عمل خواهد کرد و آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده و تحت سیطره خود تحکیم خواهد کرد... اگر ما (ما را تأکید می‌کنم چون این انتظار را از دیگرانی که کمونیست نیستند نباید داشت) واقعا این حقیقت را به میان نکشیم که کل این مبارزات باید به سمت انقلاب و هدف نهایی کمونیسم برود، در این صورت ما نیز داریم به توده‌های مردم خیانت می‌کنیم و ما نیز در نهایت داریم این جنایت‌ها را به امان کارکرد بی‌رحمانه قوای محرکه این سیستم و دولت و طبقه حاکمه آن رها می‌کنیم، ما نیز داریم دست سیستم را باز می‌گذاریم که در رابطه با این تضادها، راه‌حل خودش را بر حسب منافع خودش پیش ببرد (۱۱).

آر.سی.پی. هم به لحاظ تناسب قوای عینی و هم تداوم باورهای ایدئولوژی و جهان‌بینی مسلط یعنی انواع مختلف تفکرات بورژوازی و توهامات خرده‌بورژوازی، در شرایط نامساعدی به سر می‌برد. اما عامل اوضاع عینی یعنی بی‌ثباتی و عدم مشروعیت رژیم ترامپ/پنس، زمینه بس مناسب برای تبدیل کردن این عدم مشروعیت به نامشروع بودن کل نظام و دولت سرمایه‌داری را فراهم کرده است. رفقا سخت در تلاش هستند تا این گزاره را که «کل سیستمی که در اثر عملکرد فاشیسم و ترامپ را تولید و بازتولید می‌کند، ناعادلانه و ضد بشر است و باید آن را سرنگون کرد و نظام دیگری ساخت» وسیعاً به میان توده‌های مردم ببرند. رفقا تلاش می‌کنند، با این پیام در خط اول مبارزه و فداکاری در نبردهای مهمی که مرتباً سربلند می‌کند حاضر باشند.

عملکرد نظام سرمایه‌داری به لحاظ اقتصادی طی دهه‌های اخیر به نحوی است که به واقع «روای آمریکایی» مبنی بر مرفه زیستن و زندگی راحت را زیر سؤال برده است. فاصله طبقاتی و تفاوت دستمزدها و سطح زندگی به اضافه بی‌کاری و بی‌آیندگی به فاکتورهای مهمی از دغدغه توده‌های مردم آمریکا تبدیل شده است. ترامپ بر بستر همین ناراضی‌توانست عوام فریبانه به عنوان یک کاندیدای ضد سیاست‌مداران کلاسیک دو حزب اصلی آمریکا و رسانه‌های طرفداران آن‌ها، خود را غالب کند و یک کمپین و جنبش فاشیستی به راه بیندازد. اما خصلت دولت او، برنامه‌ها و شعارهایش و عملکرد فعلی و آتش با منافع و امید بسیاری از پتانسیل‌های ناراضی جامعه آمریکا مثل سیاهان و لاتینوها، زنان، جوانان بی‌کار، ال.جی.بی.تی‌ها و روشنفکران و هنرمندان در تضاد قرار دارد. این پتانسیل اعتراضی هرگز به این معنی نیست که به نحو خود به خود و اجتناب‌ناپذیری به حساب کمونیست‌ها ریخته خواهد شد، بلکه فقط به این معنی است که ضرورت فعالیت بیشتر و کار سیاسی و آگاه‌گرانه وسیع‌تر

واقعاً این حقیقت را به میان نکشیم که کل این مبارزات باید به سمت انقلاب و هدف نهایی کمونیسم برود، در این صورت ما نیز داریم به توده‌های مردم خیانت می‌کنیم و ما نیز در نهایت داریم این جنایت‌ها را به امان کارکرد بی‌رحمانه قوای محرکه این سیستم و دولت و طبقه حاکمه آن رها می‌کنیم، ما نیز داریم دست سیستم را باز می‌گذاریم که در رابطه با این تضادها، راه‌حل خودش را بر حسب منافع خودش پیش ببرد.

در جریان مبارزه با دشمن فاشیستی را پیش پای آر.سی.پی و متحدانش قرار داده است. ارگان آر.سی.پی در یکی از مقالاتش پس از آغاز فعالیت‌های کمپین فاشیستی ترامپ این ضرورت را چنین توضیح داد که:

عروج ترامپ از همین امروز برای کار انقلابیون این معنی را دارد که بیشتر از هر کار دیگر باید این پیام را به میان مردم براند که در مقابل این وضعیت یک بدیل واقعی و ضروری یعنی انقلاب، موجود است. در حال حاضر و در ماه‌های آینده، انجام این کار به معنای استفاده از فضای داغ شکل گرفته حول انتخابات و معرفی باب آواکیان، شیوه‌ی تفکر او در مورد جهان، تصویر یک جامعه‌ی نوین که وی ترسیم کرده است... و استراتژی تحقق انقلاب و استقرار جامعه‌ی نوین، به میلیون‌ها نفر از توده‌های مردم است... باید به میان مردم برویم و بسیار زنده و واقعی به آنان نشان دهیم که ترامپ در واقع تجسم آمریکا و نماد شالوده‌ای است که آمریکا بر رویش بنا شده است و امروز راه حل، بازگشت به توهم «سنت‌های دموکراتیک آمریکا» نیست (۱۲).

آر.سی.پی در جریان تلاش برای کشاندن این جنبش به سطح یک جنبش انقلابی برای کسب قدرت سیاسی با پیچیدگی‌ها و موانع جدی روبرو است. مسیر حرکت جنبش‌ها هرگز بر یک خط مستقیم نیست و با روش علمی ماتریالیستی-دیالکتیکی و با به کار بردن خلاقانه آن باید تشخیص داد که فرصت‌های انقلابی کجا است، موانع عینی کدام‌ها هستند، چگونه و با چه استراتژی و هدفی باید با این تضادها و موانع دست و پنجه نرم کرد. به جز تلاش سخنگویان و نمایندگان سایر جناح‌های بورژوازی برای منحرف کردن این جنبش، هنوز پایه‌ی مهمی از ستم‌کشیده‌ترین توده‌های جامعه آمریکا یعنی توده‌های سیاه‌پوست فقیر، به شکل تعیین‌کننده‌ای به این جنبش نپیوسته‌اند. خطی به غایت انحرافی بر این انفعالشان حاکم است که «این دعوای سفیدپوستان است و ربطی به ما ندارد!» برخورد با این توهم و کوته‌نظری ناسیونالیستی و طرح این ضرورت که می‌توان بر ستم‌نظام‌مند (سیستماتیک) بورژوازی سفید و نژادپرست آمریکا بر سیاه‌پوستان از طریق سرنگون کردن کل این سیستم و انقلاب کمونیستی خاتمه داد، یکی از موانع جدی پیش پای کمونیست‌ها است. چگونگی حل این تضاد ربط دارد به پاسخی که آر.سی.پی باید به یک مانع دیگر بدهد. این جنبش در صورت تداوم و عمیق شدن، با سرکوب خونین ارتش مسلح و قوه قضائیه دیکتاتوری بورژوازی-فاشیستی آمریکا روبرو خواهد شد. آنگاه حزب پیشتاز چه باید بکند تا هم مانع از نابودی کل رهبری و تشکیلات و کادرهای مؤثرش بشود و هم ضمن سازمان‌دهی یک مقاومت مسلحانه، آن را به جنگ درازمدت برای سرنگونی کل سیستم تبدیل کند؟ در استراتژی انقلابی آر.سی.پی برای کسب قدرت سیاسی توده‌های تحتانی سیاه و فقیر محلات گتو نشین، ستون فقرات انقلاب هستند. در نتیجه بالفعل کردن این پتانسیل در جنبش جاری دارای اهمیت استراتژیک است (۱۳).

اینکه مقاومت ضد فاشیستی در آمریکا و تلاش برای تبدیل آن به جنبشی برای انقلاب کمونیستی چقدر بازتاب جهانی و ابعاد بین‌المللی پیدا کند، از دیگر فاکتورهای مهمی است که تأثیرات جهش‌واری بر تداوم و تعمیق جنبش در داخل آمریکا خواهد گذاشت. فاشیسم به تبعیت از خصلت سرمایه‌داری امپریالیستی همیشه یک جنبش جهانی بوده است و برآمدن آن در یک نقطه از جهان، بر فاشیست‌های سایر مناطق نیز تأثیر گذاشته است. به همین علت مبارزه علیه فاشیسم هم خصلت بین‌المللی داشته و این بار نیز باید چنین شود. آر.سی.پی و متحدانش از ابتدای شروع کارزار «به نام بشریت تن به یک آمریکای فاشیست نمی‌دهیم» خطر فاشیسم را جهانی اعلام کرده و هشدار دادند که قدرت‌یابی هیتلر در دهه ۱۹۳۰ فقط مسئله آلمان و طبقه کارگر و کمونیست‌های این کشور نبود، بلکه کل بشریت تاوان بسیار سنگینی برای عروج این پدیده شوم کاپیتالیستی پرداخت کرد. این بار هم روی کار آمدن فاشیست مجنون مثل ترامپ در آمریکا با توجه به اوضاع جهانی و تضاد میان بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم (که آواکیان آن را به عنوان دینامیک «دو منسوخ» فرموله کرده است) و جنگ‌ها و رقابت‌های خاورمیانه، به تقویت نیروهای فاشیستی از یک طرف و نیروهای ارتجاعی اسلام‌گرا در خاورمیانه و

سراسر جهان از طرف دیگر منجر خواهد شد. دو نیروی منسوخ و ارتجاعی که تشدید تضاد و جنگ میان آن‌ها مدت‌ها است خاورمیانه و شمال آفریقا و اخیراً اروپا و مناطق مختلفی از جهان را به ورطه جنگ و بحران کشیده است. باید باهدف انقلاب کمونیستی و سرنگونی و نابودی هر دو نیروی منسوخ یعنی امپریالیسم و اسلام‌گرایی به جنبش جهانی ضد فاشیستی دامن زد و آن را گسترش داد.

وظیفه کمونیست‌ها در این نبرد جهانی، خطیرتر و حساس‌تر از تمام نیروهای دیگر است. حزب ما مانند دیگر احزاب و نیروهای کمونیست پیرو سنتز نوین باب آواکیان، منطبق با تحلیل صحیح از روند اوضاع و مسئولیت استراتژیک و انترناسیونالیستی‌اش، می‌داند که باید وسیعاً در این مبارزه و نبرد شرکت کند. نتایج این مبارزه و این جنبش تأثیرات بین‌المللی خواهد داشت و مطمئناً ایران نیز به عنوان بخشی از نظام جهانی سرمایه‌داری از تبعات آن متأثر خواهد شد. فقط کوته‌نظری‌های اکونومیستی و ناسیونالیستی، مانع از دیدن اهمیت جهانی و تاریخی مبارزه و جنبش جاری در آمریکا خواهند شد. کمونیسم و آلترناتیو کمونیستی باید به عنوان شریان حیاتی فعالیت و مبارزه کمونیست‌ها در همه جا طرح شود، ضرورت انقلاب کمونیستی از طریق طرح زنده و پویای محتوای کمونیسم زمانه ما یعنی سنتز نوین کمونیسم تشریح شود و آواکیان به عنوان رهبر جنبش کمونیستی جهان پیش کشیده شود. این سیاست راهنمای فعالین حزب ما در خارج کشور نیز هست. رفقا باید با خلاقیت و ابداعات به تقویت و گسترش جنبشی که با این خط سازمان یافته است و در اروپا تحت هدایت «گروه مانیفست انقلابی» پیش می‌رود، بکوشند و بر بستر این فعالیت، حزبمان (حزب کمونیست ایران- م.ل.م) را شناسانده و نیروهای حامی و فعال در آن را گسترش دهند. در متن این اوضاع حدت یابنده، چه در آمریکا و چه در ایران یا سایر نقاط جهان برای جنبش کمونیستی انقلابی، امکان جهش و تبدیل شدن به یک نیروی بالنده و تأثیرگذار وجود دارد، اگر وظایفمان را خوب در دست بگیریم و بر اساس آن جنگیده و شمار هر چه بیشتری از توده‌های مردم را به حول جنبشی برای انقلاب کمونیستی، متحد و سازمان‌دهی کنیم. •

پی‌نوشت‌ها

- (۱) به نقل از سایت یورونیوز ۲۰۱۷/۰۲/۳۱
- (۲) در مورد ابعاد جهانی این روند نگاه کنید به: لوتا، ریموند (۲۰۰۸) چه اتفاقی دارد می‌افتد و چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ ترجمه از حزب کمونیست ایران (م ل م). مندرج در بخش تحلیل اقتصادی سایت حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مانوئیست) (cpimlm.com)
- (۳) نگاه کنید به: لوتا، ریموند؛ با همکاری فرانک شانون آمریکا در سراشیب. ترجمه منیر امیری. آلمان. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)
- (۴) Avakian, Bob (2005) The Center — Can It Hold? The Pyramid as Two Ladders. Revolution 004#, May 29
- (۵) Avakian, Bob (2005) The Center — Can It Hold? The Pyramid as Two Ladders. Revolution 004#, May 29
- (۶) Avakian, Bob (2005) There Is No «They», But There is a Definite Direction to Things, The dynamics within the ruling class and the challenges for revolutionaries. Revolution 007#, June 26
- (۷) Dont Normalize Fascism! Overthrow, Dont "Heal," This System
- (۸) refusefascism.org
- (۹) Avakian, Bob (2010) CONSTITUTION For The New Socialist Republic In North America (Draft Proposal). RCP publications
<http://www.revcom.us/socialistconstitution/SocialistConstitution-en.pdf>
- (۱۰) آواکیان، باب (۱۳۹۳) ابتکار عمل‌های مبارزاتی توده‌ای و ارتباط آن‌ها با اهداف استراتژیک ما. از نشریه حقیقت. دور سوم، شماره ۷۰. دی ۱۳۹۳. ص ۲۴
http://cpimlm.com/hagh3_g/Hagh70.pdf
- (۱۱) آواکیان، باب (۲۰۱۴) رویکرد استراتژیک به انقلاب و رابطه آن با مسائل اساسی معرفت‌شناسی و روش. مندرج در سایت حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مانوئیست) <http://cpimlm.com/showfile.php?cld=1043&tb=bobr&ld=47&pgn=1>
- (۱۲) حزب کمونیست انقلابی آمریکا (۱۳۹۵) بحران در طبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا و مفاهیم آن برای انقلاب. در نشریه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مانوئیست) دور سوم شماره ۷۵. اردیبهشت ۱۳۹۵. ص ۲۵
- (۱۳) در مورد خطوط کلی این استراتژی نظامی نگاه کنید به:
آر.سی.پی (۲۰۱۶) تدارک برای انقلاب در آمریکا. از نشریه حقیقت. دور سوم، شماره ۷۷. آبان ۱۳۹۵

جمهوری اسلامی ایران و ترامپ

« خصوصت دیرینه آمریکا و جمهوری اسلامی بر همه معلوم است. جمهوری اسلامی به رهبری خمینی اولین جریان اسلام‌گرا بود که هژمونی آمریکا را در خاورمیانه به چالش گرفت. اما اشتباه است اگر فکر کنیم تقابل کنونی رژیم ترامپ/پنس (۱) و جمهوری اسلامی، فقط تداوم خصومتی دیرینه است. با به قدرت رسیدن رژیم ترامپ/پنس (و در صورت در قدرت ماندن آن) درگیری جدید با قواعدی کاملاً متفاوت از قواعد سابق و «کلاسیک» امپریالیسم آمریکا پیش خواهد رفت. شاید این شبهه به میان آید که سیاست ترامپ بازگشت به همان سیاست دوران جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۲ است که ایران را همراه با عراق و کره شمالی «محور شرارت» خواند. اما این شباهت صرفاً ظاهری است، زیرا رژیم بوش عمدتاً در چارچوب روابط قدرت، قواعد و قوانین و نهادهای بین‌المللی امپریالیستی که بعد از جنگ جهانی دوم با سرکردگی خود آمریکا معماری و بنا شده بود حرکت می‌کرد اما رژیم ترامپ/پنس در حال به چالش گرفتن یک‌به‌یک آن‌ها است و حتی «ناتو» را که پیمان نظامی میان آمریکای شمالی و اروپا است بی‌فایده اعلام کرده است. به همین دلیل رژیم ترامپ/پنس نیازی به «پاره کردن برجام» نمی‌بیند. زیرا می‌خواهد کل روابط و نرَم‌های بین‌المللی که «دیپلماسی برجام» نیز در چارچوبه‌ی آن قرار می‌گرفت را به هم بزند. روبرویی جدید این دو رژیم منفور بنیادگرا بر متن چنین اوضاعی به صحنه می‌آید. اوضاع جهان بسیار سیال است و از درون آن رخدادهای ناگهانی و غیرمنتظره می‌تواند سربلند کند. ماحصل دور جدید نزاع میان امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی قابل پیش‌بینی نیست، اما بی‌تردید، این دور شباهت زیادی به ادوار پیشین کشمکش و نزاع میان جمهوری اسلامی و آمریکا نخواهد داشت.

کلیه روندهای ارتجاعی در خاورمیانه خواهد شد. به ویژه آن که، تضادهای حدت یابنده میان قدرت‌های امپریالیستی بیشتر از هر زمان با دیگر تضادهای این منطقه تداخل کرده و ترکیب می‌شوند.

اما چرا رژیم ترامپ/پنس خود را ملزم به تغییر سیاست پیشین امپریالیسم آمریکا در قبال جمهوری اسلامی می‌بیند؟ در حالی که ضرورت‌های مقابل پای آمریکا تغییر نکرده و ترامپ نیز همچون اوباما، نماینده و کارگزار این قدرت امپریالیستی (هرچند نماینده «نامتعارف» آن) است. این نیز واقعیتی است که جمهوری اسلامی در جنگ علیه داعش و پیش از آن در جنگ علیه طالبان با آمریکا در یک جبهه قرار داشتند. پس چگونه است که ترامپ، جمهوری اسلامی و «اسلام رادیکال» را یک جا گذارده است؟

امپریالیسم آمریکا، همواره جمهوری اسلامی را مانع مهمی در حفظ ساختارهای هژمونی‌اش در خاورمیانه دیده است. به طور مثال موجودیت اسرائیل برای قدرت آمریکا در خاورمیانه حیاتی است. اسرائیل از جنگ دوم جهانی به عنوان بازوی نظامی آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا ساخته و پرورده شده است و یکی از ساختارهای کلیدی آمریکا برای اعمال هژمونی‌اش در این منطقه است. در آمریکا کسی بدون ابراز وفاداری به این رابطه نمی‌تواند رئیس‌جمهور شود. حتی فاشیست‌های مسیحی آمریکا بیش از سایر جناح‌های هیئت حاکمه آمریکا اعتقاد به تقویت اسرائیل دارند زیرا «رستخیز» مسیح را منوط به آن می‌دانند که تمام سرزمین «موعود» به اشغال اسرائیل در آید. جمهوری اسلامی با حمایت و تقویت حزب‌الله یک جبهه جنگ علیه اسرائیل در لبنان درست کرده و این امر همواره برای آمریکا غیرقابل قبول بوده است. عربستان بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی لنگرگاه امپریالیسم بریتانیا در خاورمیانه و بعد از جنگ جهانی دوم، پایگاه مهم آمریکا بوده است. این کشور باوجود آن که یک کمپانی نفتی که توسط شیوخ عرب و سرمایه‌داران آمریکایی اداره می‌شود بیش نیست، اما به عنوان کلیددار «خانه خدا» مشروعیتی در میان مسلمانان جهان دارد و منبع مهمی برای تحمیق ذهنی توده‌های تحت ستم کشورهای اسلامی است. در نتیجه، عربستان همکار و دستیار مهمی برای آمریکا بوده و هنوز هم هست. اما جمهوری اسلامی در یمین درگیر در جنگ نیابتی با عربستان است. برهم زدن اتحاد عربستان-اسرائیل-ترکیه از اهداف استراتژیک جمهوری اسلامی در خاورمیانه است و این نیز برای آمریکا غیرقابل قبول است. رژیم ترامپ/پنس حتی می‌تواند میان این محور و جمهوری اسلامی جنگی به پا کند که زمینه‌اش با تشدید تضاد میان جمهوری اسلامی و عربستان و آنتاگونیسم همیشگی میان جمهوری اسلامی و اسرائیل مهیا است. پیشاپیش

آزمایش موشک بالستیک توسط جمهوری اسلامی و غرق شدن ناوچه نظامی عربستان سعودی در باب المندب توسط موشکی که از سوی حوثی‌ها شلیک شده بود، فرصتی به رژیم ترامپ/پنس داد تا سناریوی از پیش طراحی شده‌ای را که تحریم‌های جدید بخشی از آن است، کلید بزند. حتی خبرگزاری رویترز خبر داد که: «از مدتی پیش روی تحریم‌های جدید علیه ایران کار می‌شد و آزمایش موشکی اخیر به تصمیم‌گیری ترامپ در این زمینه کمک کرد». و طبق گزارش «دویچه‌وله» (شبکه دولتی آلمان) «در هفته‌های گذشته سه کشور منطقه برای یک درگیری نظامی با ایران هماهنگی کرده‌اند تا آمریکا به بهانه کمک به یکی از آن‌ها وارد عمل شود». (۲)

باید توجه کرد که مقامات ارشد رژیم ترامپ/پنس، علاوه بر موضع‌گیری و هشدار علیه آزمایش‌های موشکی اخیر جمهوری اسلامی و کمک‌های آن به نظامیان حوثی در یمین، رژیم ایران را «دیکتاتوری مذهبی» خوانده‌اند. به طور مثال، مشاور ارشد ترامپ گفت، علت ضدیت رژیم ترامپ با هسته‌ای شدن ایران آن است که جمهوری اسلامی یک «دیکتاتوری مذهبی» و معتقد به آخرالزمان است و بر اساس این اعتقاد می‌تواند دست به ماجراجویی هسته‌ای بزند. (۳) این نوع موضع‌گیری نیز نامتعارف بوده و بی‌ارتباط به وجود نیروهای بنیادگرای مسیحی در رژیم ترامپ/پنس و وارد کردن تفاسیر دینی به درون سیاست‌های اجتماعی دولت نیست. تا پیش از این امپریالیسم آمریکا برای توجیه ایدئولوژیک جنگ علیه نیروها و جنبش‌های ارتجاعی اسلام‌گرا، آن را جنگ میان «جهان آزاد و دموکراتیک» با «تروریسم» می‌خواند اما رژیم ترامپ/پنس توجیه ایدئولوژیک دینی را به میان آورده است و می‌خواهد جنگ آمریکا علیه جمهوری اسلامی را جنگ رژیم مسیحی با رژیم اسلامی نشان بدهد. این سیاست برای رژیم ترامپ/پنس هم مصرف داخلی برای بسیج و تهییج پایه‌های فاشیست مسیحی «جنبش ترامپ» دارد و هم برای ایجاد اتحاد میان این رژیم و جنبش‌های فاشیستی و دست راستی در اروپا.

ایران و «اسلام رادیکال»

حتی پیش از آن که ژنرال متیس، وزیر دفاع رژیم ترامپ/پنس، به ایران لقب «بزرگ‌ترین دولت حامی تروریسم در جهان» را بدهد روشن بود که این رژیم نسبت به رئیس‌جمهور سابق آمریکا (اوباما) سیاست متفاوتی را در مقابل ایران در پیش خواهد گرفت. ترامپ در نطق «سیاست خارجی» خود در دسامبر ۲۰۱۶ اعلام کرده بود در خاورمیانه مقابله با ایران و «اسلام رادیکال» در دستور کار «فوری» او خواهد بود. این تقابل به هر شکلی پیش رود، موجب تشدید

نتانیاهو فراخوان ایجاد «جبهه متحد» علیه ایران را داده است.

عراق و سوریه نمونه‌های دیگر هستند که برنامه‌های آمریکا در آنجا با موافقتی که جمهوری اسلامی برپا کرده برخورد کرده است.

عامل بسیار مهم دیگر بازی کردن جمهوری اسلامی در میان تضادها و رقابت‌های میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی به ویژه میان آمریکا و اروپا از یکسو و چین و روسیه از سوی دیگر است.

اما این‌ها مسائل جدیدی نیستند. در واقع حتی اگر هیلاری کلینتون رئیس‌جمهور آمریکا می‌شد، کاخ سفید بر فشارهایش می‌افزود تا جمهوری اسلامی را در همه این زمینه‌ها مهار کند. اوباما تا آخرین روزهای ریاست‌جمهوری‌اش، سیاست تحریم برای فشار بر ایران را ادامه داد اما گزینه «تغییر رژیم» یا حمله نظامی را کنار گذاشته بود زیرا آن را برای استقرار ثبات در خاورمیانه مفید نمی‌دانست. اما ترامپ، تأکید کرده است «همه گزینه‌ها روی میز هستند». آنچه جدید است، سیاست کاملاً متفاوت رژیم ترامپ/پنس در خاورمیانه و جهان است.

رژیم ترامپ/پنس در راه مقابله با چین و روسیه و اتحادیه اروپا نیز جمهوری اسلامی را مانعی برای خود می‌بیند و بر آن است تا بر بازی کردن و مانور دادن جمهوری اسلامی در شکاف تضادها و رقابت‌های ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک (رقابت برای داشتن جای پا در مناطق استراتژیک جهان و کسب نفوذ اقتصادی) نقطه پایان بگذارد.

در واقع جمهوری اسلامی بدون آن که در شکاف میان این قدرت‌های رقیب بازی کند نمی‌توانست بقای خود را تأمین کند؛ و این قدرت‌ها از هر فرصتی برای نفوذ و گسترش خود در ایران استفاده کرده‌اند. امضای قرارداد برجام به طریقی طنزآمیز، بیش از آن که به نفع آمریکا تمام شود به نفع چین و اتحادیه اروپا تمام شد و توانستند با آزادی عمل بیشتری نفوذ سرمایه‌های خود در ایران را گسترش دهند. دولت فرانسه نام ایران را «الدورادو» (نماد افسانه‌ای شهر گمشده ثروتمند و مملو از طلا) گذاشته است و به سرمایه‌داران خود فراخوان می‌دهد که به «الدورادو» بشتابند.

پس از توافق‌نامه «برجام»، چین یک قرارداد اقتصادی بزرگ با جمهوری اسلامی امضاء کرد که بالغ بر ۶۰۰ میلیارد دلار است و مفاد آن «فوق محرمانه» و مشتمل بر امور نظامی و امنیتی است. چین استراتژی درازمدت ادغام کشورهای بر سر راه «یک کمربند، یک راه» را به اجرا گذاشته است که راه آهن بین‌المللی چین-اروپا نماد آن است.

جمهوری اسلامی متحد نزدیک روسیه در جنگ سوریه است اما این رابطه نیز بسیار تضادمند است. زیرا روسیه و ایران در زمینه منابع نفت و گاز رقیب یکدیگرند و امروزه با وجود آن که انرژی فسیلی بزرگ‌ترین عامل نابودی محیط‌زیست جهان است، یک‌بار دیگر تبدیل به میدان رقابت شدید میان بلوک‌های عظیم سرمایه‌داری و دولت‌های امپریالیستی شده است. ایران پتانسیل آن را دارد که اتحادیه اروپا را از گاز روسیه مستقل کند و در صورت تحقق می‌تواند تنش میان جمهوری اسلامی و روسیه را افزایش دهد.

در اوضاع بسیار سیال و فرّار کنونی جهان که اوضاع خاورمیانه بازتاب فشرده آن است، هیچ «اتحاد» و «قرارداد» و «سیاستی» قطعیت ندارد و بر روی سنگ نوشته نشده است. مرحله جدید نزاع میان آمریکا و جمهوری اسلامی در متن چنین جهانی، ابعادی کاملاً متفاوت به خود خواهد گرفت و هر واقعه غیرمنتظره و ناگهانی را می‌توان انتظار داشت.

جهان‌بینی رژیم ترامپ/پنس و پاسخ‌گویی‌اش به نیازهای امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه

۱۵ سال از جنگ‌هایی که امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه به راه انداخت تا هژمونی خود را بر این منطقه تحکیم کند می‌گذرد. اما خاورمیانه تبدیل به باتلاق مهلکی برای آمریکا شد. رژیم‌هایی که در عراق و افغانستان به وجود آورد هیچ ثباتی ندارند. عراق تبدیل به خاک حاصلخیز داعش شد. چند صد نیروی

داعشی، یکی از بزرگ‌ترین شهرهای عراق را که ارتش آن در واقع ارتش اشغال گر آمریکا است، تصرف کردند. جمهوری اسلامی، عراق و سوریه را تبدیل به «عمق استراتژیک» خود کرد. هزینه جنگ عراق برای آمریکا کمرشکن بود.

نظام مالی آمریکا که به طرز قمار گونه‌ای بسط یافته بود و همراه با نیروهای نظامی‌اش زیربنای سلطه بلامنازع جهانی آن را تشکیل می‌داد، در سال ۲۰۰۸ تا آستانه فروپاشی کامل رفت.

در این مدت سه قدرت سرمایه‌داری امپریالیستی چین و روسیه و اتحادیه اروپا به عنوان قدرت‌هایی که قابلیت فزاینده‌ای در به چالش کشیدن سلطه‌ی جهانی آمریکا دارند، در مقابلش قد علم کردند.

در نتیجه رشد سرمایه‌داری گلوبالیزه همراه با افزایش قیمت‌های انرژی و شکل‌گیری قطب‌بندی‌های جدید قدرت نظیر روسیه - چین برخی رژیم‌های وابسته به نظام سرمایه‌داری جهانی، میدان مانور بیشتری در اختیار گرفتند و جمهوری اسلامی یکی از آن‌ها بود.

رژیم ترامپ/پنس جهان را این‌گونه می‌بیند که «ضعف» اراده آمریکا باعث آشوب در جهان شده و او با قلدری نظامی و اقتصادی و تحمیل هزینه‌های نظامی خود به دوش قدرت‌های دیگر و «معامله‌گری» با برخی قدرت‌ها، می‌تواند مسئله را حل کند. دونالد ترامپ در دسامبر ۲۰۱۶ در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز گفت: «بینید چه خبر است! در هیچ نقطه‌ای نمی‌توانیم پیروزی کسب کنیم. شاید زمان آن است که ژنرالی بیاید».

او معتقد است آمریکا به اندازه کافی «پیروز» نیست و به هر ترتیب باید «عظمت آمریکا» را احیاء کند. صحنه گشایش جهاد برای «احیای عظمت آمریکا» قرار است کسب پیروزی در خاورمیانه باشد.

ترامپ با صراحت صحبت از شکنجه و بمب هسته‌ای می‌کند. او قوای نظامی آمریکا را بیش از پیش در سراسر جهان به کار خواهد گرفت و اعلام کرد توان ناوگان دریایی آمریکا باید از ۲۷۲ کشتی به ۳۵۰ برسد و ارتش آمریکا ۶۵ هزار سرباز دیگر استخدام کند. بودجه نظامی آمریکا سالانه بالغ بر ۶۰۰ میلیارد دلار است که مساوی با بودجه نظامی کلیه کشورهای جهان است.

بخشی از سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ دست‌یابی به توافقات و اتحادیهایی با روسیه در رابطه با سوریه و جنگ علیه داعش است. این که این قدرت‌های امپریالیستی وارد چه نوع بده بستان‌هایی خواهند شد هنوز معلوم نیست. ترامپ در اولین سخنرانی خود در مورد «سیاست خارجی» تأکید کرد که سیاست وی بر «واقع‌بینی» (۴) استوار خواهد بود و گفت سیاست خارجی آمریکا باید به «انسجام دوران جنگ سرد» بازگردد.

او در مصاحبه‌های مختلف مقصودش از «واقع‌بینی» را عنوان کرده که عبارت است از این‌که: «ناتو» متروکه (Obsolete) است، اتحادیه اروپا فاجعه است و باید از بین برود و کشورهای اروپا باید از «برگزیت» الهام بگیرند.

منظور ترامپ از «انسجام دوران جنگ سرد» اشاره به دورانی است که قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های تحت تکفل آن‌ها در اقصی نقاط جهان در دو بلوک امپریالیستی «غرب» به سرکردگی آمریکا و «شرق» به سرکردگی شوروی سازمان‌یافته و همه تابع توافقات و توازن قوای میان آمریکا و شوروی بودند. از دید ترامپ در آن زمان دنیا مرکزی داشت و قابل پیش‌بینی بود.

برای آمریکای ترامپ، عرض اندام کردن اتحادیه اروپا و چین در مقابل آمریکا و شکل‌گیری محورهای اتحاد میان هر یک از این‌ها با یکدیگر یا با روسیه، غیرقابل تحمل است. در نتیجه با تمام قوا تلاش خواهد کرد شکل‌گیری محور اتحاد میان اتحادیه اروپا و روسیه و میان روسیه و چین را غیرممکن کند. اما برای اتحادیه اروپا هم شکل‌گیری محور اتحاد میان آمریکا و روسیه غیرقابل قبول و تحمل‌ناپذیر است.

همه این تضادها در صحنه خاورمیانه تأثیر داشته و عمل می‌کند. اما خارج از اراده و خواست آمریکا، قطب‌بندی میان قدرت‌های امپریالیستی شکل خواهد گرفت و شکل‌گیری آن نرم و راحت و بر مبنای سناریوی از پیش ترسیم شده نخواهد بود. زیرا سرچشمه اصلی و عمیق افول و سراسیم امپریالیسم آمریکا و آشوب در نظم جهان امپریالیستی، خصلت و منطق نظام سرمایه‌داری است:

اجبار به گسترش و به حداکثر رساندن سود برای به دست آوردن موقعیت برتر در رقابت، رشد کور و پرهج و مرج سرمایه‌داری است. این‌ها تنش‌های ذاتی نظامی است که در آن، تولید به شدت اجتماعی شده و به شکل جهانی به هم پیوند خورده و در برگیرنده‌ی تلاش‌های متصل و دست‌جمعی هزاران و میلیون‌ها کارگر مزدی است، ولی ابزار تولید ثروت (همان ثروتی که به شکل جمعی تولید شده است) و حتی دانش، به شکل خصوصی کنترل می‌شود و توسط یک طبقه‌ی قلیل‌العده‌ی سرمایه‌دار به کار گرفته می‌شود». (۵)

ترامپ، در جستجوی «عظمت» گمشده

ترامپ در سخنرانی مربوط به سیاست خارجی‌اش وعده داد: «آمریکا دوباره قوی خواهد شد؛ آمریکا دوباره بزرگ خواهد شد؛ آمریکا دوباره دوست خواهد شد».

او سوگند خورده است دوستی آمریکا را بر اساس «بزرگی» آمریکا بنا کند. طبق گفته‌ی استیو بنن (Steve Bannon) یکی از چهره‌های فاشیست و استراتژیست‌های اصلی و عضو تیم و کابینه‌ی ترامپ، سیاست خارجی ترامپ شبیه به سیاست خارجی یکی از رئیس‌جمهورهای سابق آمریکا به نام اندرو جکسون (Andrew Jackson) است. وی از سال ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۷ رئیس‌جمهور آمریکا بود. طبق جهان‌بینی جکسونی «آمریکا باید به کار خودش سرگرم باشد و در صورتی که یک قدرت خارج آن را تهدید کند، ملت باید با نیروی نابود کننده جواب دهد». (۶)

منظور از این که «آمریکا باید به کار خودش سرگرم باشد» در واقع همان نکته‌ای است که ترامپ مرتباً بر آن تأکید گذارده و گفته است کلیت سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم را کنار می‌گذارد و آمریکا دیگر هزینه‌ی حفاظت از منافع متحدانش را تقبل نخواهد کرد و علاوه بر این امروز با دشمنانی روبرو است که باید با نیروی «نابود کننده» به آن‌ها جواب دهد.

مشاورین کلیدی ترامپ در امور «امنیت ملی» افراد دارای تجربه وسیع در رابطه با خاورمیانه و صاحب نظر در مورد آن هستند. انتخاب‌های ترامپ برای وزارت دفاع ژنرال متیس (Mattis) و شورای امنیت ملی مایکل فلین (Michael Flynn) علائمی برای رویکرد این رژیم نسبت به خاورمیانه است.

انتخاب رکز تیلرسون (Rex Tillerson) (رئیس شرکت نفت و گاز اکسون/موبیل) به‌عنوان وزیر امور خارجه علامتی است که استراتژی خاورمیانه‌ای ترامپ ترکیبی از استراتژی نفتی و جنگی خواهد بود. از هم اکنون رقابت بر سر فتح منابع نفتی ایران میان شرکت‌های نفتی بزرگ اروپایی در جریان است. امپریالیسم آمریکا نمی‌تواند اجازه دهد این رقابت‌ها زیربنای هژمونی آمریکا در خاورمیانه را که بر کنترل بازارهای نفت و گاز متکی است، از میان ببرد. ترکیب جنگ‌های تجاری با زور بازوی نظامی نام «بازی بزرگ» جدید در خاورمیانه است.

ژنرال متیس معروف به سگ هار (Mad Dog) جنایتکار جنگ فلوچه در سال ۲۰۰۴ است که در جریان آن جنگجویان اسلام‌گرای فلوچه و مردم عادی را بدون تبعیض و تمایز کشتار کرد و این شهر ۳۰۰ هزار نفره را با خاک یکسان کرد. همان کشتار و دیگر جنایت‌های ایالات‌متحده در عراق، ده سال بعد توده‌های مردم موصل را به سوی داعش راند. بنا به گزارش یک خبرنگار جنگی، «بمباران فلوچه بی‌سابقه بود و از زمان تجاوز و اشغال بخش بزرگی از اروپا توسط آلمان نازی و بمباران ورشو در سپتامبر ۱۹۳۹ و بمباران تروریستی زُتردام در سال ۱۹۴۰ چنین کاری صورت نگرفته بود». (۷) در حمله تروریستی آمریکا به فلوچه واحدهای «مارین» (تفنگداران دریایی ارتش آمریکا) که تحت فرماندهی مستقیم متیس بودند از فسفر سفید و دیگر بمب‌های شیمیایی استفاده کردند که همه طبق قوانین بین‌المللی جنایت جنگی محسوب می‌شود و تأثیراتی مانند بمب ناپالم را دارند که آمریکا به طور گسترده در جنگ ویتنام استفاده می‌کرد. ژنرال متیس فقط «آدم ترامپ» نیست و در واقع ژنرال مورد قبول کلیه جناح‌های امپریالیسم آمریکا است و با اکثریت آرای کنگره و سنای آمریکا به عنوان وزیر دفاع تأیید شد. بنا به تحلیل «اندرو باسه ویچ» تاریخ پژوه

نظامی و نویسندۀ کتاب «جنگ آمریکا برای خاورمیانه بزرگ» (۸)، مطمئناً دونالد ترامپ به طور گسترده از نیروهای جنگی غیرهسته‌ای در خاورمیانه استفاده خواهد کرد.

اولین وظیفه‌ای که ترامپ به ژنرال متیس داد ارائه نقشه‌ای برای جنگ علیه داعش است. جنگ برای فتح رُقه که ده‌ها هزار سوری (نیروهای کرد و عربی که تحت حمایت آمریکا هستند) در آن درگیرند، اولین آزمایش ژنرال متیس در سوریه خواهد بود. انتخاب‌های دیگری که در مقابل آمریکا قرار دارد گسترش «نیروهای عملیات ویژه» (۹) آمریکا در سوریه و عراق است. اولین دولت منطقه‌ای که در این طرح جای داده شده است ترکیه است. ترزا می نخست‌وزیر بریتانیا، در حالی با اردوغان ملاقات کرد که حامل پیامی از سوی ترامپ برای او بود و ارتش ترکیه با دست بازتر و وعده «ایجاد منطقه امن» در داخل سوریه، درگیر در جنگ با داعش شد.

نفر دوم از کابینه ترامپ که به طور مستقیم با جمهوری اسلامی و خاورمیانه سر و کار خواهد داشت، ژنرال مایکل فلین «مشاور امنیت ملی» ترامپ است. این موقعیت یکی از مهم‌ترین پُست‌های سیاست خارجی دولت آمریکا است. استراتژی پیشنهادی مایکل فلین این است که آمریکا با به کار گرفتن یک نیروی نظامی در حد جنگ جهانی دوم، «اسلام رادیکال» را نابود کرده و از کمک‌های اقتصاد و تلاش‌های دیپلماتیک برای بازسازی خاورمیانه استفاده کند. فلین ایده اتحاد با روسیه را در این راستا می‌بیند. ترامپ نیز در جریان کارزار انتخاباتی‌اش گفت اتحادهای منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه و همچنین هدف ناتو باید حول جنگ با اسلام‌گرایی شکل بگیرد. (۱۰) فلین با صراحت می‌گوید آمریکا نباید بگذارد حقوق بشر، قوانین بین‌المللی، قوانین دیگری جنگی دست و پایش را ببندد. او در ماه آوریل ۲۰۱۵ در مصاحبه‌ای گفت: «من ده سال است با اسلام یا مؤلفه‌ای از آن در جنگ بوده‌ام» (۱۱). او مانند رئیسش (ترامپ) معتقد است برای پیشبرد اهداف، دروغ سازی هم باید کرد و دار و دسته ترامپ اسم این دروغ‌پردازی را «ارائه فاکت‌های آلترناتیو» گذاشته‌اند.

در کنار متیس و فلین باید از دیوید فریدمن (David Friedman) سفیر آمریکا در اسرائیل هم نام برد. یک روزنامه اسرائیلی فریدمن را حتی دست راستی‌تر از نتانیاهو معرفی کرد و گفت جایز در دست راست افراطی‌ترین احزاب اسرائیل است. او حامی فاشیست و همه‌جانیه اسرائیل است و معتقد است از سال ۱۹۴۹ به این طرف دیگر فلسطینی موجود نبوده است.

از هم اکنون بسیاری از تحلیل‌گران، سیاست خارجی تیم ترامپ را به سیاست خارجی «ولکان‌ها» (۱۲) در کابینه بوش تشبیه می‌کنند: یک تنه اما در ابتدا با احتیاط وارد جنگ شدن، سپس تبدیل شدن به یک نیروی «رستاخیری، میلیتاریست، ماجراجو». (۱۳) تحلیل‌گری نوشته است، «ترامپ و مشاورینش در مورد خاورمیانه، نگرشی غلیظ و تحمیل کننده دارند و فکر می‌کنند بهتر از رئیس‌جمهورهای قبلی عمل خواهند کرد. اما به قول ژنرال آلمانی فون مولتکه د الدر (Von Moltke the Elder) هیچ نقشه‌ای بعد از اولین تماس با دشمن، پابرجا نمی‌ماند ... زیرا اولاً، قدرت، هر چقدر هم مضاف ناپذیر باشد، همیشه محدودیت دارد. ثانیاً، عمل‌های یک‌جانبه همیشه پیامدهای چندجانبه، غیرمنتظره و ناخواسته به بار می‌آورد».

به احتمال قریب به یقین سرنوشت ماجراجویی جدید امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه (در صورتی که قبل از آغاز یا در میانه اجرایی کردن آن در نتیجه سقوط ترامپ از ریاست جمهوری، به این یا آن شکل، متوقف نشود) منجر به تشدید تضادهای میان قدرت‌های امپریالیستی و شعله‌ورتر شدن آتش جنگ‌های خاورمیانه خواهد شد. این سیاست حتی اگر چکاننده آغاز جنگ بزرگی میان قدرت‌های بزرگ نشود (که در این صورت ممکن است از سلاح‌های هسته‌ای هم استفاده کنند)، جنگ‌های نیابتی خاورمیانه را تبدیل به جنگ میان دولت‌های این منطقه خواهد کرد.

نفت و باز هم نفت

انتخاب تیلرسون به عنوان وزیر امور خارجه نشانه جایگاهی است که نفت

و گاز در سیاست‌های ترامپ دارد. نانومی کلاین، فعال مترقی ضد سرمایه‌داری می‌نویسد: «دیگر همه می‌دانند سیاست کابینه ترامپ عبارت است از برداشتن محدودیت‌های کنترل بازار، جنگ همه‌جانبه علیه «تروریسم اسلام رادیکال»، حمله به دانشمندان گرمایش زمین، و استخراج دیوانه‌وار سوخت فسیلی. ...» و تأکید می‌کند، ماحصل این مجموعه مسلماً سونامی بحران و شوک اقتصادی و امنیتی و محیط‌زیستی و صنعتی خواهد بود. (۱۴)

در طرح ترامپ برای ایجاد «نظم نوین» و توزیع قدرت در خاورمیانه، جنگ دیوانه‌وار بر سر نفت و گاز، جای مهمی دارد.

یکی از ستون‌های نظم خاورمیانه که بعد از جنگ جهانی دوم با سرکردگی آمریکا مستقر شد، کنترل آمریکا بر ذخایر نفتی و راه‌های نفتی این منطقه بوده است. به موازات تضعیف سلطه آمریکا بر خاورمیانه، مهار این انحصار نیز از کف آن بیرون رفته است. اشتباه است اگر فکر کنیم این کنترل انحصاری برای به دست آوردن «نفت ارزان» برای مصرف‌کننده آمریکایی است. دولت آمریکا برای مصارف خود نیازی به نفت جهان ندارد و خود یکی از صادرکنندگان بزرگ نفت است. اما اقتصاد جهان هنوز بر اساس سوخت فسیلی می‌چرخد و اعمال کنترل بر ذخایر نفت و گاز جهان و بر تکنولوژی کشف و استخراج سوخت فسیلی، برای اعمال کنترل بر اقتصاد جهان تعیین‌کننده است.

پایه دیگر انتخاب تیلرسون، سیاست ترامپ مبنی بر نزدیکی و «معامله» با روسیه است. زیرا تیلرسون از شرکای نفتی روسیه است. شرکت اکسون/موبیل در سال ۲۰۱۱ با شرکت نفتی دولتی روسیه، یک سرمایه‌گذاری مشترک ۵۰۰ میلیارد دلاری به منظور اکتشاف و استخراج نفت از فلات قاره قطب شمال و دریای سیاه کرد، اما این پروژه در سال ۲۰۱۴ در پی بحران اوکراین و با اعمال تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا علیه روسیه ناتمام ماند. اعمال این تحریم‌ها ضربه اقتصادی سختی به روسیه زد زیرا اقتصاد روسیه به شدت وابسته به صادرات نفت و گاز است.

سیاست ترامپ برای اتحاد با روسیه لایه‌های مختلف دارد و همه بخشی از یک بسته‌بندی هستند. تصور وی آن است که از روسیه یک شریک سیاسی و نفتی (ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک) بسازد. البته شریک تابع و دست‌پایین. یکی از اهداف این سیاست در خاورمیانه و مشخصاً درگیر شدن در جنگ سوریه، تعیین مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی در منطقه است.

تعیین میزان و مکان استخراج و توسعه میدان‌ها و مسیرهای نفتی/گازی محل رقابت‌های شدید و محور توزیع قدرت اقتصادی میان قدرت‌های امپریالیستی و شرکای محلی آن‌ها خواهد بود. مضاف بر این، بسیاری از مرزها بر پایه این نوع توزیع قدرت، کشیده خواهد شد. نفت، همواره در جغرافیای خاورمیانه نقش تعیین‌کننده داشته است. کلیه شیخ‌نشین‌های خلیج بر اساس اکتشاف چاه نفت تبدیل به دولت - ملت شدند. حتی کشور قطر تا پیش از آن که گاز نسبت به نفت اهمیت پیدا کند یک منطقه عقب افتاده بادیه نشین بیش نبود، اما اکنون مرکز فرماندهی ارتش آمریکا در منطقه است. یا اقلیم کردستان، استقلال دوفاکتوی خود از دولت عراق را مدیون شرکت اکسون/موبیل و شخص رکس تیلرسون است. زیرا در سال ۲۰۱۱ اکسون/موبیل بر خلاف سیاست رسمی آمریکا که می‌خواست دولت مرکزی عراق را تقویت کند، قرارداد مستقل با اقلیم کردستان امضا کرد و کار اکتشاف و استخراج نفت را در کردستان آغاز کرد. (۱۵) هنگام انتخاب رکس تیلرسون به وزارت امور خارجه آمریکا، نوشیروان بارزانی پیام تهنیتی برای او فرستاد و از خدمات او به اقلیم کردستان تشکر کرد. (۱۶) اخیراً، جمهوری اسلامی تلاش کرد یک قرارداد نفتی با اقلیم کردستان برای رساندن نفت کردستان به بازار جهانی از طریق خاک ایران، امضاء کند اما بارزانی در میانه راه دست از امضای قرارداد کشید. (۱۷)

این که سرنوشت «نفتی» ایران در این میان چه خواهد شد هنوز معلوم نیست. آنچه مسلم است تقسیم دوباره مناطق نفوذ ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک منطقه در جریان است. ورود شرکت‌های انرژی و سرمایه‌گذاری غربی به ایران

نه تنها امکان کشیده شدن جنگ‌های خاورمیانه به خاک ایران را کم نمی‌کند بلکه کاملاً با تقسیم مجدد مناطق نفوذ اقتصادی سازگار است.

ویژگی رژیم ترامپ/پنس

ویژگی ایدئولوژیک رژیم ترامپ/پنس نقش مهمی در پیشبرد جنگ‌های خاورمیانه خواهد داشت. این رژیم که نیروهای مسیحی بنیادگرا در آن دست بالا را دارند، جنگ‌های خاورمیانه را در این دوره با پرچم ایدئولوژیک «جنگ صلیبی در مقابل جهادگران اسلامی» پیش خواهد برد. ایدئولوگ‌های تیم ترامپ، حتی به اتحاد با روسیه یک بُعد ایدئولوژیک مسیحی می‌دهند. استیو بنن (استراتژیست ارشد ترامپ) و مایکل فلین صحبت از «جنگ تمدن‌ها» کرده‌اند که در یک طرف آن آمریکا به عنوان رهبر «غرب مسیحی - یهودی» قرار دارد و «اسلام رادیکال» در سمت دیگر. (۱۸) مایکل فلین در کتاب خود به نام «میدان جنگ» (۱۹) ایدئولوژی اسلام را «ایدئولوژی توتالیتار» معرفی کرده و گفته است اسلام‌گرایان در حال پیشبرد یک «جنگ جهانی» علیه غرب به ویژه علیه آمریکا و اسرائیل هستند. استفاده از نفرت ایدئولوژیک و بیگانه‌هراسی در داخل آمریکا که در قانون «منع ورود مسلمانان به آمریکا» و حتی زمزمه «ثبت‌نام اجباری مسلمانان» (۲۰) مطرح شد، برای انسجام بخشی به پایه‌های داخلی‌اش اهمیت بسیار دارد. در این زمینه، رژیم ترامپ/پنس بسیار شبیه رژیم جمهوری اسلامی و جریان‌های بنیادگرای اسلامی عمل می‌کند. با این تفاوت که بر بنیادگرایی مسیحی تکیه کرده و پشتوانه این بنیادگرایی دینی بزرگ‌ترین قدرت نظامی امپریالیستی جهان است.

این فاشیست‌های مسیحی مانند بنیادگرایان اسلامی، ایدئولوژی بنیادگرایی مسیحی خود را بر زن‌ستیزی و علم‌ستیزی متکی می‌کنند. به راه انداختن «اسلام‌هراسی» به هدف امپریالیستی مشخصی خدمت می‌کند. همان‌طور که در دوران «جنگ سرد» ریگان پایه داخلی امپریالیسم آمریکا را حول ترس و نفرت از «امپراتوری شیطان» و کمونیسم‌هراسی بسیج می‌کرد.

این وضعیت، نه تنها خطر جنگ‌های دینی میان مردم جهان را تشدید کرده است بلکه ضرورت و فرصت آن را به وجود آورده که در نتیجه به راه انداختن جدال فکری علیه تاریخ اندیشی دینی، به‌طور زنده‌تر و نافذتر ورشکستگی آن برای شمار بزرگی از مردم جهان روشن شود. بی‌تردید در این فضای ایدئولوژیک منحط، پیش‌گذاشتن ایدئولوژی جهان‌شمول کمونیستی، برای ایجاد اتحاد میان مردم خاورمیانه و جهان ورای باورهای دینی و ایمانی‌شان، برجسته‌تر از هر زمان دیگر است.

گرداب مهلک خاورمیانه تندتر خواهد چرخید

استراتژی ترامپ برای خاورمیانه هنوز در بسیاری جهات در پرده ابهام است اما تا همین حد نیز که روشن است می‌توان دید که کلیه روندهای جاری تشدید شده و سیاست ترامپ مبنی بر «بمباران جهنمی» داعش برای «تمام کردن داعش» زمینه‌ساز ظهور نسل جدیدی از اسلام‌گرایان و گسترش از هم گسیختگی و شکاف درون طبقات حاکمه کشورهای مختلف خواهد شد.

کلیت این آش درهم‌جوش بر بستر رقابت قدرت‌های امپریالیستی دیگر (روسیه، چین، اتحادیه اروپا) با آمریکا بر سر کسب نفوذ استراتژیک و اقتصادی قرار دارد.

امپریالیسم روس در کشاکش میان اقتصاد ضعیف داخلی و ضرورت دخالت پرهزینه نظامی برای گسترش نفوذ در خاورمیانه است. اتحادیه اروپا به رغم آن که تحت فشارهای سیاسی و اقتصادی است و زیر این فشارها می‌تواند فروپاشد، یک پای رقابت بر سر خاورمیانه است. سوریه عملاً تبدیل به نقطه‌ای شده است که در چارچوب آن بسیاری از تنش‌ها و تضادهای میان دولت‌های منطقه و هم‌چنین میان آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا به سطحی بالاتر رسیده و از درون آن وقایع کاملاً غیرمنتظره‌ای می‌تواند بیرون آید.

آنچه در اعماق و ریشه‌ها، سیاست و رویکرد رژیم ترامپ نسبت به خاورمیانه را شکل می‌دهد، تشدید رقابت بر سر کسب هژمونی سیاسی و اقتصادی میان

قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی بزرگ و همچنین باور این بخش از هیئت حاکمه‌ی آمریکا است که فکر می‌کند اراده آمریکا به شدت ضعیف شده و در مقابل، چین و روسیه قوی شده‌اند و بنیادگرایی اسلامی دل و جرئت پیدا کرده است.

باوجود اهمیت خاورمیانه و گذاشتن ایران و «اسلام رادیکال» در تیررس فوری، ترامپ چین را دشمن استراتژیک اساسی آمریکا می‌داند. او می‌خواهد محور اتحادی با روسیه ایجاد کند تا «اسلام رادیکال» را شکست دهد اما همچنین قصد دارد به وسیله آن مانع از اتحاد استراتژیک چین و روسیه در مقابل آمریکا شود.

اما امپریالیسم روسیه هم محدودیت‌ها و ضرورت‌های خود را دارد. پوتین نیز می‌خواهد حضور نظامی روسیه را در مناطقی که به لحاظ استراتژیک مهم هستند (مانند خاورمیانه، اروپا و خاور دور) تحکیم کند و به سادگی نمی‌تواند فرصت‌های دیگر مانند اتحاد با چین را بسوزاند.

به یک کلام، امپریالیسم آمریکا در سراسیمه است و در مسیر رژیم ترامپ نیز چاه و چاله‌ها زیاد و فزاینده. با این اوصاف، قدرت و اشتباهات تخریب و جنایت‌های هولناک دارد.

جمهوری اسلامی در چنین میدان لغزنده و گرداب تندی حرکت می‌کند. مطمئناً گسترش شکاف‌های میان قدرت‌های امپریالیستی و سرباز کردن شکاف‌های جدید (مثلاً رویارویی مستقیم آمریکا و اتحادیه اروپا و تشدید تضاد میان آمریکا و چین)، به جمهوری اسلامی امکان و فضای مانور برای بقای خودش را خواهد داد اما روابط میان قدرت‌های امپریالیستی نیز مانند تخته سنگ‌های تکتانیک در حال جابه‌جایی است. در این صحنه، فرانسه می‌تواند امروز شریک تجاری و «امنیتی» ایران باشد و فردا در سمت آمریکا و بریتانیا. روسیه و جمهوری اسلامی امروز متحد باشند و فردا در مقابل هم بایستند. جمهوری اسلامی جبراً دست به قمارهای نظامی و سیاسی بزرگ خواهد زد تا بتواند بازیگر صحنه بماند.

بر بستر چنین اوضاعی، جنگ‌های نیابتی جمهوری اسلامی در فراسوی مرزها که قرار بود برای ایران «امنیت» به بار آورد و جنگ را در آن سوی مرزها نگاه دارد، به سرعت و به شدت می‌تواند به ضد خود بدل شود و جنگ‌های نیابتی تبدیل به جنگ مستقیم میان دولت‌های حامی جنگ‌جویان نیابتی شود. به‌طور مثال جنگ مستقیم میان جمهوری اسلامی و ترکیه در سوریه و حتی جنگ مستقیم میان جمهوری اسلامی و ارتش آمریکا. جنگ‌های درهم و برهم ارتجاعی، روند حرکت سال‌های آینده منطقه را رقم خواهد زد.

اما، به قول لنین، لازم نیست جنگ‌های ارتجاعی، با نتایج ارتجاعی تمام شوند. در آشوب جنگ‌های ارتجاعی می‌توان توده‌های تحت ستم و استثمار که در نتیجه تکان‌های سیاسی بیدار شده‌اند را تحت رهبری پیشاهنگ کمونیست، وارد راه واقعاً رهایی‌بخش جنگ‌های انقلابی برای سرنگون کردن کلیه مرتجعین کرد. این تنها دورنمایی است که در همه نقاط دنیا، از ایران و ترکیه و عراق تا آمریکا و کشورهای اروپایی راه نجات از فجایعی است که هر روز و هر ثانیه نظام سرمایه‌داری برای هفت میلیارد مردم دنیا به بار می‌آورد.

ترامپ نماینده «متعارف» سیستم امپریالیستی سرمایه‌داری آمریکا نیست اما نماینده آن هست. همان‌طور که رژیم دینی جمهوری اسلامی هم نماینده «متعارف» یک سیستم سرمایه‌داری نیست اما نماینده آن هست. سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا برای اکثریت مردم جهان چیزی جز فلاکت و وحشت به بار نیاورده است و رژیم ترامپ/پنس در همه جوانب آن را تشدید خواهد کرد. حکایت حاکمیت ۳۸ ساله جمهوری اسلامی که بر اساس خفه کردن یک انقلاب بزرگ ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی در ایران به قدرت رسید و طوق اسارت حکومت اسلامی را بر گردن کارگران و زنان و زحمتکشان و روشنفکران ایران انداخت نیز به قدر کافی روشن است. اکنون این دو رژیم پوسیده و منسوخ، می‌خواهند وارد دور جدیدی از تخاصم و کشمکش با هزینه‌ها و ویرانگری غیرقابل تصور بشوند.

در مقابل تهاجم رژیم ترامپ/پنس، جمهوری اسلامی تلاش خواهد کرد

درون خود را یک دست و متمرکز کند. اما معلوم نیست این تمرکز را از چه راهی به دست خواهد آورد. «آشتی» جناح‌ها یا کودتای موفق یا ناموفق عده‌ای از نظامیان تحت عنوان «شرایط اضطراری»؟ در هر حال، تنازعات درون رژیم مانند گسلی است که زیر فشارهای بین‌المللی می‌تواند تبدیل به زلزله شود.

رژیم ایران هم چنین تلاش خواهد کرد تا توده‌های مردم را حول پرچم «دفاع از میهن» در مقابل «تهاجم خارجی» بسیج کند و چنانچه رژیم در این امر موفق شود، خطر آغاز جنگی ویرانگر توسط آمریکا چند برابر خواهد شد.

بدون سرنگون شدن این رژیم، هیچ امنیتی در کار نیست. در چنین اوضاعی، شکاف‌های زلزله‌خیز طبقاتی، جنسیتی و ملیتی نیز می‌توانند به طرز بی‌سابقه‌ای فعال شوند و توده‌های مردم در مقیاسی بزرگ به میدان شورش و مقاومت علیه جمهوری اسلامی روی بیاورند. در این اوضاع حساس و اضطراری، حضور نیرویی با سیاست و استراتژی انقلاب در صحنه، بزرگ‌ترین ضرورت توده‌های مردم است. مشکلات مرتجعین و امپریالیست‌ها، برای ما کمونیست‌های انقلابی و اکثریت مردم ایران، خاورمیانه و جهان فقط یک معنا دارد: هیچ راه‌حلی به جز انقلاب موجود نیست. پس باید بر سرعت گام‌ها در آن جهت افزود. این پیام را باید بی‌وقفه به درون مبارزات کوچک و بزرگ مردم وارد و آن را همه‌گیر کرد.

پی‌نوشت‌ها

(۱) علت این نام‌گذاری آن است که «پنس» یک معاون رئیس‌جمهوری معمول نیست. بلکه نقشی مرکزی در سیاست‌های این رژیم بازی می‌کند. وی از سران مشهور جریان بنیادگرایان مسیحی در هیئت حاکمه آمریکا است و عمیقاً معتقد است جامعه باید علاوه بر قانون اساسی آمریکا بر اساس قانون انجیل اداره شود

(۲) دویچه وله. ۱۷ بهمن. ۵ فوریه

(۳) «ما شاهد رژیمی هستیم که دست کم بخشی از آن به ایده‌های آخرالزمانی و غیبت امام زمان معتقد است. آن‌ها فکر می‌کنند در حال تشکیل حکومتی خلیفه‌ای در آستانه رسیدن دنیا به آخرالزمان هستند. آن‌ها دنبال دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی‌اند و نمی‌توان نظیر شوری سابق از راه بازاری، سراغشان رفت. آن‌ها بازیگران معقولی نظیر لئونید برژنف نیستند. آن‌ها عملاً معتقدند که رسیدن به پایان دنیا ایده خوبی است. به همین خاطر بسیار بد است که به سلاح هسته‌ای، دسترسی پیدا کنند». (صدای آمریکا- ۱۷ بهمن- ۵ فوریه)

(۴) Trump Foreign Policy Speech. NYT Dec. 2016

(۵) امپریالیسم روس دوباره سر بلند می‌کند

ریموند لوتا

Revolution#141, August 24, 2008

(۶) Walter Russell Mead (2002: 218-263),

(۷) نقل شده در نشریه انقلاب. ۳۱ ژانویه ۱۷

(۸) Bacevich, Andrew (2016). America's War for the Greater Middle East. Random House

(۹) Special Operation Forces

(۱۰) Politico Staff, 2016

(۱۱) Fox news 2015

(۱۲) Vulcans

رپ‌النوع آتش. لقیی که به سرسختان تیم سیاست خارجی بوش داده شد.

(۱۳) Mann, ۲۰۰۴

(۱۴) Naomi Klein, Get ready for the fist shocks of Trump's disaster capitalism. 24 January 2017. The Intercept

(۱۵) <https://sethfrantzman.com/2016/12/14/rex-tillersons-oil-background-could-be-a-game-changer-for-kurdistan-region/>

(۱۶) <http://www.reuters.com/article/us-mideast-crisis-kurdistan-specialreport-idUSKCN0JH18720141204>

(۱۷) KRG holding back on signing oil deal with Iran. Rudaw 8/8/2016

«این قرارداد به اقلیم کردستان امکان دسترسی به سواحل و بندر خلیج را می‌دهد تا نفت خام خود را به بازارهای بین‌المللی برساند. ایران این پیشنهاد را زمانی به دولت اقلیم داد که انتقال نفت اقلیم از طریق ترکیه به بندر جیهان و مدیترانه چند بار دچار اختلال شد ... اما این قرارداد ناقض قرارداد ۵۰ ساله‌ای است که دولت اقلیم با ترکیه برای انتقال نفت دارد.»

(۱۸) Bergen, 2016; Feder, 2016; Friedman, 2016; Ricks, 2016

(۱۹) The Field of Fight

(۲۰) در جنگ جهانی دوم، هیتلر یهودی‌ها را مجبور به نام‌نویسی کرد. نام‌نویسی اجباری مسلمانان توسط یکی از مشاورین ترامپ پیشنهاد شد و خشم بسیاری را برانگیخت. به طوری که مادران آلبانیت وزیر امور خارجه پیشین آمریکا هم اعلام کرد چنانچه ترامپ چنین سیاستی را تصویب کند، او نیز به عنوان مسلمان ثبت نام خواهد کرد.

<http://www.bbc.com/persian/world-38759010>

سی و پنج سال پس از قیام سربداران کمونیست‌ها و بزنگاه خطر جهانی

گزیده‌ای از اطلاعات حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

جنگ‌ها و حتی شاید آغاز جنگ‌هایی که تا کنون بشریت به خود ندیده است، به این وضعیت پاسخ دهد. رژیم ترامپ تفاوت ماهوی با دیگر جناح‌های طبقه حاکم در آمریکا از جمله حزب دمکرات ندارد، اما بیانگر اشکال عریان‌تر سرکوب دولت دیکتاتوری بورژوازی و پاسخی به واقع فاشیستی به تضادهای داخلی و بین‌المللی پیش پای امپریالیسم آمریکا است که ماحصل تثبیت آن چیزی نخواهد بود جز تشدید بی‌سابقه کلیه جنایات‌های امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان. ...

... حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحت رهبری باب آواکیان، بر پایه هدف، برنامه و یک نقشه راه انقلابی در حال سازمان دادن مبارزه توده‌ای و از پایین علیه این رژیم فاشیستی است تا بتواند به حداکثر امکان، وضعیت را به سمت شکل‌گیری اوضاع انقلابی تسریع کند. زیرا شکل‌گیری اوضاع انقلابی برای عملی کردن استراتژی جنگ درازمدت انقلابی (۱) برای سرنگونی این سیستم و بنای یک دولت نوین سوسیالیستی در آمریکا، با هدف خدمت به رهایی کل بشریت، تعیین کننده است. این حزب مرتباً افقی روشن را مقابل مردمی که در صحنه مبارزه قرار گرفته‌اند ترسیم می‌کند و بدیل جامعه ضروری، ممکن و مطلوب آینده را طرح می‌کند. آ.ر.سی. پی جنایت‌های آمریکا را نه تنها در خود آمریکا و آن‌طور که برای مردم این کشور «قابل لمس» است بلکه در طول تاریخ و در سراسر جهان نشان می‌دهد و تأکید دارد این سیستم اصلاح‌ناپذیر است و باید به خاطر نجات بشریت سرنگون شود. این حزب، انترناسیونالیسم پرولتری را نه تنها به سنگ محک سیاست‌های خود بلکه تبدیل به یک معیار اخلاقی می‌کند. این حزب، همه کسانی را که در این مبارزه ضد فاشیستی سهیم هستند به اتحاد بزرگ‌تر برای ادامه راه تا استقرار دولتی که اصول آن در «طرح پیشنهادی قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی طراز نوین در آمریکای شمالی» توسط رفیق آواکیان مدون شده است، دعوت می‌کند.

حزب کمونیست انقلابی، در این عرصه رقابتی قدرتمندی دارد و تنها نیروی حاضر در صحنه نیست. اما یک نیروی کوچک می‌تواند در چنین شرایطی تبدیل به نیرویی بشود که بر سر آینده جامعه، با دولت طبقاتی حاکم به رقابت برخیزد. کمونیست‌های انقلابی، در هر نقطه جهان حتی در کشوری مانند آمریکا، هر قدر هم کوچک باشند با داشتن استراتژی انقلابی و سیاست‌هایی که راه را بر آن استراتژی می‌گشاید، می‌توانند از نیرویی کوچک به بزرگ تبدیل شوند، از عقب به جلو آمده و یک نیرو و قطب سیاسی رقابت‌جوی مؤثر در جامعه شوند که پرچم رهایی بشریت و یک دنیای بنیاداً متفاوت را در دست دارد. با این نگرش و هدف، حزب کمونیست انقلابی آمریکا، بر بستر شرایطی سخت و پیچیده، توده‌های مردم را در نبرد علیه قدرت حاکم (مشخصاً علیه رژیم ترامپ/پنس) سازمان می‌دهد و هم‌زمان تلاش می‌کند تا افکار آنان را چنان تغییر دهد که تبدیل به کمونیست‌های آگاه و سازمان یافته در صفوف حزب شده و هر یک رهبران هزار تن دیگر در راه انجام انقلابی به خاطر رهایی بشریت بشوند. به این ترتیب، این حزب

سی و پنج سال از قیام سربداران در ۵ بهمن سال ۱۳۶۰ در آمل می‌گذرد. اوضاع کنونی در مقیاس جهانی و بسیار سرنوشت سازتر یادآور گره‌گاه سیاسی خطیری است که در سال ۱۳۶۰ در ایران شکل گرفت و از کمونیست‌های انقلابی پاسخ طلبید.

از آن زمان تاکنون، ایران دستخوش تغییرات زیادی شده است. اما تغییری که سرنوشت اکثریت مردم ما به آن گره خورده است صورت نگرفته و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی که هدف قیام سربداران بود، هنوز متحقق نشده است. در این فاصله، نه فقط در ایران بلکه در هیچ نقطه جهان، انقلابی که در دستور کار ما کمونیست‌های انقلابی و وظیفه مرکزی و علت وجودی ما است انجام نشده و به پیروزی نرسیده است. هم اینجا است علت اصلی سیر قهقراپی شتابان اوضاع جهان علیه حیات میلیاردها انسان و وجود خود کره زمین.

از ۳۵ سال پیش تا کنون، جهان شاهد تغییرات زیادی بود که تأثیرات بلافصل خود را بر ایران نیز گذاشته است. سرمایه‌داری در جستجوی دیوانه‌وار برای بسط و گسترش سود، شکاف طبقاتی را به آنجا رسانده که اکنون چند نفر ثروتی برابر با دارایی نیمی از مردم جهان یعنی ۳,۵ میلیارد نفر را کنترل می‌کنند. در نتیجه کارکرد سرمایه‌داری، صدها میلیون بیکار و آواره تولید شده و محیط زیست چنان شتابان در حال نابودی است که دانشمندان هشدار داده‌اند «تمدن بشری در خطر است».

در این مدت جنگ‌های تجاوزگرانه و بی‌انتهای قدرت‌های امپریالیستی در خاورمیانه با همدستی دولت‌های مرتجع منطقه از جمله جمهوری اسلامی، به نابودی چندین کشور مانند عراق و افغانستان و سوریه منجر شده است. میلیون‌ها نفر کشته یا خانه و کاشانه خود را ترک کرده و آواره کشورهای دیگر و قربانی دریاها شده‌اند. فاجعه‌بارتر این که مقاومت توده‌های مردم علیه این وضعیت، به زیر رهبری نیروهای ارتجاعی اسلامی و تاریک اندیشان دینی از شاخه‌های مختلف درآمده و مردم در گرداب جنگ‌های نیابتی گرفتار شده‌اند. زن‌ستیزی و بسط و گسترش شکل‌های سنتی و مدرن ستم بر زن، مانند حفره‌ی زخمی عمیقی، زشتی و تعفن نظام سرمایه‌داری را آشکار می‌کند و به بشریت نهیب می‌زند این نظام اجتماعی اصلاح‌ناپذیر را تحمل نکنید!

در این ۳۵ سال جمهوری اسلامی که جزئی لاینفک از نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان و خادم و پایگاه آن در ایران است، نه فقط علیه اکثریت مردم در ایران بلکه علیه مردم خاورمیانه، تاخت و تاز و جنایت کرده است. و در مقابل تاخت و تاز افسارگسیخته این مرتجعین، انقلابی که در دستور کار ما کمونیست‌های انقلابی و وظیفه مرکزی و علت موجودی ما است، صورت نگرفته است.

نظام سرمایه‌داری جهانی با کارکرد خود چنان وضعیتی را به وجود آورده که هیچ کس، حتی خود قدرت‌های امپریالیستی بزرگ که در رأس این کوه سرگین نشسته‌اند قادر به کنترل آن نیستند. اکنون هیتلری در آمریکا بر قدرت نشسته تا با استفاده از یک ایدئولوژی و رژیم فاشیستی و گسترش

رونمایی کتاب

«تاریخ واقعی کمونیسم»

در ماه‌های سپتامبر و دسامبر ۲۰۱۶ در کشورهای مختلف اروپا جلسات سخنرانی در معرفی کتاب «تاریخ واقعی کمونیسم»، نوشته ریموند لوتا و از انتشارات حزب کمونیست ایران (م.ل.م) برگزار شد. در زیر متن پیاده و ادیت شده سخنان ایراد شده در یکی از این جلسات را منتشر می‌کنیم.

مقدمه

مجری جلسه ضمن خوشامدگویی، در مورد اهمیت کتاب گفت: علت برگزاری این جلسه برای معرفی «تاریخ واقعی کمونیسم» نکته‌ای است که نویسنده کتاب یعنی ریموند لوتا می‌گوید: برای ترویج سنتز نوین و مقابله با کارزارهایی که طی سال‌های طولانی در سراسر جهان علیه کمونیسم پیش برده شده است. پشتوانه بحث‌های لوتا در این کتاب کار پژوهشی عظیم او است که طی بیش از سه دهه درباره تاریخ کمونیسم در قرن بیستم انجام داده است و در این کتاب سعی می‌کند به صورت فشرده آن را برای خواننده تشریح کند.

این کتاب در دو بخش است. بخش اولش متن پیاده شده مصاحبه‌ها و گفتگوهایی است که لوتا سال ۲۰۱۴ با تعدادی از جوان‌ها و روشنفکران انجام داده است. وی به آنان می‌گوید، هر آنچه شما درباره تاریخ کمونیسم می‌دانید غلط است و در واقع چیزی نمی‌دانید. بخش دوم کتاب سلسله مقالاتی است که لوتا در طول سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۶ در نشریه «انقلاب» نوشته است. عنوان این سلسله مقالات این است: سوسیالیسم میلیون‌ها بار بهتر از سرمایه‌داری است و کمونیسم جهانی از آن هم بهتر است.

به عنوان بخشی از تلاش‌هایمان برای این که نگذاریم حقایق مربوط به این تاریخ دفن شود، تصمیم گرفتیم این جلسه سخنرانی را از طرف فعالین حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در این شهر برگزار کنیم. ولی هدفمان فقط این نیست. در واقع، اهمیت درجه اول پرداختن به این تجربه عظیم در آن است که توضیح و بیان این تاریخ و جمع‌بندی‌هایی که از آن شده است، تصویر زنده‌ای از جامعه سوسیالیستی آینده را به دست می‌دهد. یک جمله از هلاوارد زین تاریخ پژوه مردمی را نقل می‌کنم که گفته است: «مردمی که تاریخ خود را نمی‌دانند مانند کودکانی هستند که تازه متولد شده‌اند».

در جنبش چپ، سه جمع‌بندی و رویکرد نسبت به شکست سوسیالیسم در قرن بیستم وجود دارد. رویکرد اول آن تجربه را بی‌کم و کاست ارزیابی کرده و از آن دفاع دگماتیستی می‌کند. رویکرد دوم گرایشی است که تمام این تجربه را منفی می‌داند. این‌ها خود دو دسته‌اند. عده‌ای می‌گویند انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم یعنی انقلاب روسیه و چین و به ویژه انقلاب چین تحت رهبری مائوتسه دون اصلاً سوسیالیستی نبودند؛ به مفهوم اینکه با اندیشه‌های مارکس و انگلس ربطی نداشتند و انحرافی از آن‌ها بوده‌اند. طنز ماجرا در آن است که بسیاری از همین‌ها کوبا و ونزوئلا کنونی را سوسیالیستی می‌دانند! عده‌ای دیگر هم هستند که این‌ها را تجربه‌های شرم آور و تراژیک و فجاجع انسانی می‌خوانند. اما نظریه صحیح و علمی نیز وجود دارد که نماینده آن باب آواکیان است. وی تجربه انقلاب سوسیالیستی

چاپ دوم
ریموند لوتا

تاریخ واقعی کمونیسم

مترجم: منیر امیری



قرن بیستم را به‌طور کلی مثبت ارزیابی می‌کند و کاستی‌های آن را شناسایی و نقد می‌کند و حاصل بررسی کل این تجربه، ارائه الگوی طراز نوینی از دولت دیکتاتوری پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی آینده توسط او است. حزب ما از پیروان این ارزیابی است.

باب آواکیان به‌طور کلی به این ارزیابی می‌رسد که علت اصلی شکست دولت‌ها و انقلاب‌های سوسیالیستی در قرن بیستم، توازن قوای نامساعد بین کشورهای سوسیالیستی با کشورهای بورژوازی و امپریالیستی بوده است. یعنی توازن قوا کاملاً نامساعد به حال کشورهای سوسیالیستی بود. اما با این همه می‌گوید، اشتباهات و کاستی‌های مهمی وجود داشت که به این شکست خدمت کردند و این اشتباهات را عمدتاً در متدولوژی (روش شناسی) و اپیستمولوژی (شناخت شناسی) رهبران این انقلاب‌ها و سیاست‌های منتج از شیوه تفکرشان مکان یابی می‌کند.

در این کتاب اطلاعات و مستندات زیادی در مورد دستاوردهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشورهای سوسیالیستی هست که کمتر کسی می‌داند و حتی کمونیست‌های نسل قبل که هنوز خود را کمونیست می‌دانند، این واقعیت‌ها را دفن کرده‌اند یا به فراموشی سپرده‌اند و این نوع دفن کردن یعنی شانس‌رهایی بشریت از نظام سرمایه‌داری را دفن کردن. این‌جا تریبون را به رفیق مریم جزایری می‌دهم تا سخنرانی خود را شروع کند.

بحث در مورد تاریخ واقعی کمونیسم، در مورد آینده بشریت است

بحث در مورد تاریخ واقعی کمونیسم، در مورد آینده بشریت است. این تاریخ جزء نادر تاریخ‌هایی است که آینده در گذشته آفریده شده است و به این علت امروز و به ویژه در این مقطع حساس تاریخی که قرار داریم، این تاریخ بسیار مهم است. با وجود آن که تلاطمات سیاسی به کشورهای اروپایی

نیز رسیده است، اما زندگی در این کشورها خیلی مشکل می‌کند که آدم‌ها واقعا درک کنند در دنیا چه خبر است و میلیاردها نفر در چه شرایطی به سر می‌برند. گوشه‌ای از واقعیت‌های دنیا جنگ‌های بی‌انتهای خاورمیانه و مهاجرت‌هایی است که در نتیجه آن شده است. و در آینده نزدیک زلزله‌های اقتصادی و تخریب محیط زیست و بی‌آبی‌های مزمین میلیون‌ها نفر دیگر را به حرکت و مهاجرت در خواهد آورد. مهاجرت‌هایی که می‌بینیم در واقع مهاجرت نیستند. فرار از زلزله و آتشفشان و ویرانی هستند. ۶۵ میلیون نفر در حال مهاجرت هستند. یکجا نشینی که اولین و بزرگترین اختراع اجتماعی انسان بود برهم خورده است. میلیون‌ها و میلیون‌های دیگر به این‌ها خواهند پیوست. آن جهانی که می‌شناختیم تمام شد و فروپاشی آن هر روز آشکارتر می‌شود و آینده نامعلوم است. اما این وضع به ما فراخوانی می‌دهد که ببینیم راه حل چیست و چه راه برون رفتی برای بشریت موجود هست.

آزادی ما در کجا قرار دارد؟ «آزادی» به معنای یافتن راه برون رفت از این وضع و عملی کردن آن. به این دلیل است که مبارزه کردن و جنگیدن برای حقیقت کمونیسم مهم است. سرنوشت بشریت به این بسته است و این مبارزه ای بسیار سخت است چون دقیقا همان جایی که آزادی ما نهفته است؛ یعنی راه حل برای وضعیت موجود، همان جا به مدت بیش از چهل سال جهل سازمان یافته‌ای توسط ماشین‌های مغزشویی بورژوازی پیش برده شده است. جهل در مورد کمونیسم نهادینه شده است. ریموند لوتا چگونگی نهادینه شدن این جهل، تلاش نظام‌مند برای آن را هم بررسی کرده و نشان داده است. به نظر من ریموند لوتا، معتبرترین و حقیقت‌جو ترین و صادق‌ترین نویسنده تاریخ کمونیسم و انقلاب‌های سوسیالیستی است و نشان داده که جهل در مورد این تاریخ چگونه و توسط چه کسانی نهادینه شده است.

حتما می‌دانید که دیکشنری آکسفورد سال ۲۰۱۶ را سال پسا حقیقت نام‌گذاری کرده است. به این معنا که صحبت کردن بر مبنای فاکت‌ها و اسناد و شواهد تجربی مرده است. حقیقت، چیزی است که بر واقعیات استوار است. برای همین عنوان این کتاب «تاریخ واقعی» است. انتخاب این عنوان به معنای آن نیست که ما «روایت» خودمان را داریم. خیر. این تاریخ نه «روایت من و تو» بلکه تاریخ واقعی است و این کتاب تماما بر اسناد و شواهدی که از انواع و اقسام منابع گرد آمده استوار است.

زمانی که من کمونیست شدم این اسناد و مدارک به وفور در دسترس بود. امروزه وقتی می‌خواهی به این منابع دسترسی پیدا کنی باید به کتابفروشی‌های کهنه فروش بروی. چند مثال می‌آورم برای اینکه نشان بدهم دفن این واقعیت تاریخی و جهل در مورد آن چگونه نهادینه شده است. این جهل توسط سرکردگان سیستم سرمایه داری امپریالیستی و توسط بالاترین سطوح آکادمیک انجام شده است. ریموند لوتا، در سال ۲۰۰۸ سخنرانی‌ای در دانشگاه هاروارد در مورد این موضوع داشت. در آن جا از تشبیه خوبی استفاده می‌کند تا نشان دهد با کمونیسم و تاریخ آن چه شده است:

شرایطی را تصور کنید که دین داران فاشیست مسیحی خلقت گرا که در مقابل تئوری تکامل داروین، خلقت الهی را تبلیغ و ترویج می‌کنند در همه جای دنیا قدرت را گرفته‌اند و در هر گوشه‌ی جهان، دانش مربوط به تئوری تکامل را بیرحمانه سرکوب می‌کنند. تصورش را بکنید که اکثر دانشمندان برجسته و آموزگاران علم را که بر آموزش تئوری تکامل پافشاری کرده و دانش مربوط به آن را به میان مردم می‌بردند، دستگیر و اعدام کرده‌اند و همراه با آن کارزار دشنام و بهتان علیه این تئوری به راه انداخته‌اند و فاکت‌های معلوم و اثبات شده‌ی این واقعیت را که انواع موجودات و نوع انسان در نتیجه‌ی تکامل به وجود آمده‌اند و نه از طریق «خلقت»، تحریف و نابود کرده‌اند و این تئوری را به علت این که بر خلاف باور عامه در مورد حکایت خلقت الهی و کتب دینی است، خطرناک و مسموم معرفی می‌کنند زیرا به قول ایشان این تئوری ضد «قانون طبیعت» و «نظم الهی» است. تصور کنید که در مواجهه با حمله

و هجمه‌ی خلقت گرایانی که صاحب قدرت سیاسی و نظامی و دارای دستگاه تبلیغات ایدئولوژیک هستند، روشنفکرانی که در جامعه دارای «آزادی» می‌باشند با این تهاجم همراه شوند و اعلام کنند: «راستی از همان اول هم باور کردن به تئوری تکامل ساده لوحانه و جنایتکارانه بود! و نباید آن را به میان مردم می‌بردیم و اصلا تحمیل هر چیزی «از بالا» جنایتکارانه است و باید گذاشت مردم به همان قانون الهی باور کنند و ...»

این یک قیاس بسیار خوب است برای دادن تصویری از گفتمان حاکم در مورد کمونیسم. «بد» بودن کمونیسم را به عنوان یک حکم غیرقابل تردید در میان اکثریت مردم جا انداخته‌اند. متفکرین رادیکال که زمانی افکار ضد کمونیستی را افشا و چشم‌ها را باز می‌کردند خودشان به کارزارهای ضد کمونیستی پیوستند یا سکوت اختیار کردند. ۴۵ - ۵۰ سال پیش از این، شور تغییر انقلابی در جهان حاکم بود. انقلاب چین به مردم سراسر جهان الهام می‌بخشید. همه قشرهای تحت ستم وقتی برای آزادی بلند می‌شدند به چین کمونیستی نگاه می‌کردند. این وضعیت، افق و انتظارات مردم را هم گسترش می‌داد. اما با شکست انقلاب چین همه چیز وارونه شد. ضد انقلاب در شکل امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی و دولت‌های ارتجاعی همه جا را اشغال کردند و سلطه فکری خفقان آور و فاشیستی که در مرکزش تحریف و تخریب سیستماتیک تاریخ واقعی کمونیسم است همه جا را فرا گرفت.

خلاصه، قیاسی به شدت مناسب است در مورد بلایی که بر سر تاریخ واقعی کمونیسم آمده است. شکست کشورهای سوسیالیستی، سرکوب کمونیست‌ها، به وجود آمدن سیل روشنفکرانِ نادم که می‌گویند ما هم اشتباه می‌کردیم ... این‌ها همه برای ما آشنا است.

تصور چیزی که لوتا می‌گوید، امروزه خیلی سخت نیست چون دونالد ترامپ را داریم! مانند سال ۲۰۰۸ نیست که بگوییم تصورش را بکنید! چون ترامپ قول داده است این کارها را بکند. دروازه‌های قدرت را به روی فاشیست‌های مذهبی باز کرده و در هیئت حاکمه آمریکا پیوندی به وجود آورده بین فاشیست‌های مسیحی که عین داعشی‌ها و جمهوری اسلامی ایران هستند با نظامیان. خودش هم سرمدار دروغ پراکنی‌های عجیب و غریب از جمله این است که «گرمایش زمین واقعیت ندارد».

این‌ها می‌خواهند یک پروژه فاشیستی را جلو ببرند. در این راه یک ابزار مهم‌شان رواج جهل به گونه‌ای سازمان یافته است. این کار برای جذب سربازان پیاده برایشان ضروری است. بی دلیل نیست که آکسفورد سال ۲۰۱۶ را سال پسا حقیقت اسم گذاشته است. همه شما یا اکثرتان می‌دانید که پدیده درست کردن اخبار دروغ در حرکت میلیون‌ها نفر به این طرف یا آن طرف چه نقش مخربی بازی می‌کند. مردم این احساس را دارند که ثباتی در کار نیست ولی این احساس آگاهانه نیست. آن‌ها مستاصل هستند. فضا از این احساس اشباع است که دنیایی که در آن احساس ثبات می‌کردند دارد دور می‌شود. در این فضا به هر چیزی دست می‌اندازند و دنبال آلترناتیو هستند. اگر در میدان یک آلترناتیو مثبت وجود نداشته باشد به هر چیزی دست می‌اندازند. این آلترناتیو مثبت هیچ چیزی نمی‌تواند باشد به جز کمونیسم.

سرمان را در مورد دو چیز نباید مثل کبک زیر برف بکنیم. یکم، آن جهانی که می‌شناختیم تمام شد. ما با آن «ثبات» که تازه بسیار متلاطم و سیال بود، مواجه نخواهیم بود. اینکه این بی‌ثباتی چه شکل‌هایی به خود خواهد گرفت معلوم نیست. ما الان فقط نوک کوه یخ را می‌بینیم ولیکن این تغییرات در راه است. و خیلی چیزها در شرف «شدن» هستند.

دوم، سرمان را نباید مثل کبک زیر برف کنیم به معنای آن است که بپرسیم راه حل چیست و صادقانه آن را جستجو کنیم و به رسمیت بشناسیم. برای همین همه باید این کتاب را جدی بگیریم و برای بخش آن خیلی کار کنیم. در این کتاب می‌توانید راه حل امروز را در شکل اولیه‌اش آن طور که در انقلاب‌های سوسیالیستی روسیه و چین تجربه شد ببینید. همچنین می‌توانید ببینید که از درون سننِ درست آن تجربه چه الگوی پیشرفته‌تری

بیرون آمده است و تشویق می‌شود آن را در آثار دیگر جستجو کنید. آن تجربه قرن بیستم در مراحل ابتدایی و گام‌های ابتدایی بود ولیکن همان گام‌های ابتدایی کاملاً نشان می‌دهد که در مقابل این سیستم و نتایج کارکرد این سیستم، که نتیجه اش همیشه با افت و خیز همین است که داریم می‌بینیم تنها راه حل، کمونیسم است.

بررسی عمیق و دقیق آن گام‌های ابتدایی نشان می‌دهد که آینده را با گام‌های پخته‌تر و صحیح‌تر می‌توانیم برداریم. همه اینها بحث‌های مهمی هستند که در بدنه کمونیسم نوین یا سنتز نوین موجود است. مباحث بسیار گسترده‌ای است و نتیجهٔ چهار سال شخم زدن آن تجربهٔ اول با این دید بوده است که راه حل در مقابل این نظام روشن‌تر و دقیق‌تر تبیین شود.

چرا تنها راه حل است و اینکه چرا تنها راه حل مثبت است؟ بحث بر سر راه حلی است که منافع اکثریت مردم و مضاف بر آن، منافع کرهٔ زمین را در خودش دارد. و اهمیت این کتاب و اهمیت مبارزه کردن برای این تاریخ واقعی، مبارزه کردن برای یک آلترناتیو و بدیل دیگری بجز راه‌هایی است که خود سیستم در مقابل وضعیت موجود می‌گذارد. اینست مسئله.

ما با چنین موقعیتی مواجه هستیم. در مبارزه برای چنین بدیلی، قبل از هر چیز ما خودمان باید بدانیم این بدیل چیست و امروزه در شکل‌های پیشرفته و معتبرتر و مطلوب‌تر و ماندنی‌تر چه الگویی جلو گذاشته شده است و بر این پایه سخت کار کنیم تا این بدیل تبدیل به افق توده‌های مردم به ویژه آنان که هیچ چیز برای از دست دادن ندارند جز زنجیرهایشان، بشود. و گرنه زمانی که پا به میدان سیاست می‌گذارند می‌توانند هر طرفی بروند: به طرف فاشیست‌ها، اسلام‌گراها، لیبرال‌دموکرات‌ها و غیره.

اهمیت کتاب تاریخ واقعی کمونیسم در رابطه با معرفی این بدیل و تاریخ آن است. اصلاً مهم نیست که هر کس امروز چه تصمیمی برای زندگی‌اش گرفته است. در مقطعی از تاریخ فشار اوضاع شمار عظیمی از توده‌های مردم را به میدان سیاست پرتاب می‌کند. امروز در آستانهٔ چنین دورانی هستیم. بنابراین مهم است که بدانند راه واقعی و بدیل مثبت واقعی در مقابل این سیستم چیست.

کسانی که به دونالد ترامپ رای دادند به برنامه ترامپ رای دادند. اکثر آنها به پروژه آن رای دادند. همانطور در سال ۱۹۳۳ قبل از اینکه جنگ جهانی بشود بسیاری از توده‌ها به برنامه هیتلر رای دادند. چرا هیتلر توانست میلیون‌ها کارگر را به سمت خود جذب کند؟ بدون شک برنامه‌های هیتلر جنبه‌های عوام‌فریبانه داشت. اما چرا هیتلر که سازمان زانش را بر مبنای پدرسالاری با شعار آشپزخانه، بچه، کلیسا اعلام کرد توانست چند میلیون زن را جلب کند. چرا؟ همه این سوال‌ها مهم هستند.

ما در اوضاعی هستیم که می‌گوییم آینده نامعلوم است. ولی عمدتاً به خاطر این نامعلوم است که در هیچ جای دنیا یک آلترناتیو مثبت به صورت «قطب جاذبه» در مقابل مردم به وجود نیامده است. آلترناتیوی که واقعی است و واقعی بودنش را در گذشته نشان داده و اهمیت کتاب تاریخ واقعی کمونیسم در این است.

ولی از طرف دیگر تبدیل کردن این راه حل به آلترناتیو امکان‌پذیر هست. و «آزادی» ما دقیقاً در این جاست. خیلی مهم است که به «تاریخ واقعی» اینطور نگاه کنیم و نه به شکل اینکه صرفاً می‌خواهیم تاریخی را که بیرحمانه دفن شده است زنده کنیم. مسئله اینست که بشریت دارد وارد نبردهای تعیین‌کننده می‌شود و این واقعیت است که کمونیسم راه نجات بشر است باید به پرچم مبارزه و الهام بخش آینده تبدیل بشود.

این کاری است که حزب ما با وجود آن که حزب کوچکی است، انجام می‌دهد و وظایف سنگین این مسئولیت را بر دوش می‌کشد. هم باید وظیفهٔ مرکزی انقلاب در ایران را بر دوش بکشد و هم در سطح بین‌المللی وظیفه خود می‌داند که حول کمونیسم نوین یک صف آرایی کمونیستی به وجود آورد.

بباید نگاهی بکنیم به این که بورژوازی جعل تاریخ کمونیسم را چگونه نهادینه کرد و دروغ‌هایی که امروز در مورد مسایل دیگر ساخته می‌شود (از جمله اینکه گرمایش هوا وجود خارجی ندارد) از کدام روش پیروی می‌کند و این روش کجا سیستماتیزه شده است.

بورژوازی، از این طریق یک «روایت کلان» را به درون جامعه و به ویژه به ذهنیت روشنفکران تزریق کرده است که از درون کمونیسم چیز خوبی در نیامد؛ انقلاب‌های کمونیستی شکست خوردند و شکستشان حتمی بود. اما این «روایت کلان» را بر تحریف تاریخ واقعی کمونیسم و تخریب عظیم اسناد و شواهد بنا کرده‌اند. اکثر دانشگاه‌های بزرگ در غرب دارای گنجینه‌ای از اسناد و مدارک دست اول در مورد تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی هستند. زیرا بعد از جنگ جهانی دوم و با شکل‌گیری «اردوگاه سوسیالیسم» که یک چهارم جمعیت کره زمین را در بر می‌گرفت، مغلوب کردن سیستم سوسیالیستی برای قدرت‌های امپریالیستی تبدیل به الویت شد. به همین خاطر، از نزدیک زندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن‌ها، به ویژه چین سوسیالیستی را مستند می‌کردند. حتی بسیاری از سخنرانی‌های مائوتسه دون توسط دستگاه‌های امنیتی امپریالیسم آمریکا به انگلیسی ترجمه می‌شد. اما در به اصطلاح «پژوهش»‌های دانشگاهی به ندرت به این اسناد رجوع و اشاره می‌شود. برای روشن شدن روش پشت جعلیات در مورد تاریخ کمونیسم مثال‌های زیادی می‌توان زد ولی من این جا به یکی از آن‌ها اکتفا می‌کنم و می‌روم سراغ یک منبع آکادمیک صاحب مقام و پرستیژ در دانشگاه هاروارد. کتابی به نام «آخرین انقلاب مائو» به قلم رودریک مک فارکوهار که چین‌شناس معروف هاروارد است و شهرت جهانی دارد. این کتاب را همراه با فرد دیگری به نام مایکل شوهاالس (۱) نوشته است. این کتاب به عنوان سندی «مسلم» و مرجع درجه یک برای پژوهش‌های آکادمیک در مورد «تاریخ واقعی» انقلاب فرهنگی چین محسوب می‌شود. کتاب اول سعی می‌کند پیش زمینه‌ای از انقلاب فرهنگی به دست بدهد و می‌گوید: «اظهار نظرهای مختلف نشان می‌دهند که مائو مشتاق دست زدن به مقداری ترور برای به راه انداختن انقلاب فرهنگی بود. او پیشیزی برای حیات انسان ارزش قائل نبود. در گفتگو‌هایی که با افراد مورد اعتماد داشت تا آن حد جلو رفت که گفت، معیار و عیار یک انقلابی واقعی دقیقاً در علاقه شدیدش به کشتن انسان‌ها است.» این «پژوهش گر» دانشگاه هاروارد برای اثبات حرفش نقل قولی از مائو می‌آورد که این طور است: «این هیتلر از این هم خشن‌تر بود. هر چه خشن‌تر بهتر؟ فکر نمی‌کنید این طور بهتر است؟ هر چه بیشتر آدم بکشید، انقلابی‌تر هستید.» (ص ۱۰۲)

ریموند لوتا می‌گوید، وقتی این حرف چندی آور را خواندم گفتم باید بروم ببینم آقای مک فارکوهار این را از کجا آورده و رفتم دیدم در فهرست منابع نوشته: «از منبعی بسیار مطمئن!» (یادداشت شماره ۲ در ص ۵۱۵ از کتاب «آخرین انقلاب مائو»).

هر دانشجویی در هر دانشگاه درجه متوسطی، اگر در مقاله و رساله‌هایش از این نوع «منابع» نقل قول بیاورد بی چون و چرا رد می‌شود. اما کتاب این آقای «پژوهشگر» جزو منابع بسیار معتبر محسوب می‌شود.

ماجرای به همین جا ختم نمی‌شود. این جمله به عنوان حرف مائو و با ذکر این کتاب (یعنی، «آخرین انقلاب مائو») به عنوان منبع و مرجع، در همه جا، در مدیا و توسط به اصطلاح «پژوهش گران» صاحب نام دیگر تکرار می‌شود بدون آنکه گفته شود منبع این «منبع» چیزی بیش از وعده‌ی نویسنده نیست که منبع او «بسیار مطمئن» است. به طور مثال آندرو ناتان (۲) که یک چین‌شناس صاحب نام دیگر و استاد دانشگاه در دانشگاه کلمبیا است، با مجله «نیو ریپابلیک» مصاحبه‌ای کرده و این جمله را به عنوان حرف مائو با ارجاع به کتاب «آخرین انقلاب مائو» نقل کرده!

در ایران، نشریه‌های وابسته به حکومت و یا وابسته به «اپوزیسیون» نتولیرال و ملی مذهبی پر از این تحریف‌ها است. مثلاً مجله اندیشه

پویا، مهرنامه، سایت مشرق نیوز که متعلق به سپاه قدس است. مقالات ضد کمونیستی شان تماما کپی‌برداری از منابعی است که در غرب و مراکز آکادمیک تولید شده است. در ستون «واقعیت کمونیسم» نشریه ماهانه‌ی «آتش» برخی از این دروغ پردازی‌های وقیحانه افشا شده است. جالب توجه است که ریموند لوتا، آقای مک فارکوهار را به مناظره دعوت کرد ولی او قبول نکرد.

ریموند لوتا می‌پرسد: «چرا دانشمندان و پژوهشگرانی که مو را از لای ماست بیرون می‌کشند در مورد این نوع جعلیات سکوت کرده‌اند؟» و جواب می‌دهد: «چون برایشان مهم نیست». اکثر پژوهشگران خودشان درگیر بافتن این دروغ‌ها و تحریفات مشابه در مورد انقلاب بلشویکی و انقلاب چین هستند و اهداف این انقلاب‌ها، واقعیت آن‌ها و چالش‌های عظیمی که مقابل این انقلاب‌ها بود را تحریف می‌کنند. هیچ‌جا به اندازه‌ی این عرصه، فاشیسم فکری و ممنوعیت فکری حاکم نیست. وضع طوری است که حتی کسانی که می‌خواهند چند حرف مثبت در مورد سوسیالیسم بگویند اول باید از موج اول انقلاب‌های سوسیالیستی «براز برائت» کنند.

اما آواکیان چطور این کار را کرده است؟ یعنی به تاریخ واقعی و تجارب این انقلاب‌های سوسیالیستی چگونه نگاه و جمع‌بندی کرده است. اول از همه پرسیده این انقلاب‌ها اهدافشان چه بود و چه می‌خواستند بکنند و وقتی خواستند این هدف‌ها را پیاده کنند با چه مسایلی روبرو شدند؟ این اهداف را چطور پیاده کردند؟ با چه چالش‌هایی روبرو شدند و چالش‌ها را چطور تحلیل کردند و چطور به آن‌ها جواب دادند؟ مثلا در روسیه آمدند دیدند که اقتصاد کشاورزی در جنگ داخلی پنج ساله از بین رفته است و پرسیدند، چه باید کرد؟ جوابشان این بود که «سیاست نوین اقتصادی» را بیاورند و برای مدتی اجازه دهند مالکیت کوچک وجود داشته باشد. مالکیت کوچک در روستاها چه چیزی را به وجود آورد؟ قشری به وجود آمد که ضد انقلاب سوسیالیستی بودند. یا درگیری شوروی در جنگ جهانی دوم را در نظر بگیرید. چین را در نظر بگیرید که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۴۹ وارد جنگ گره با امپریالیسم آمریکا شد و آمریکا می‌خواست بمب هسته‌ای به چین بزند.

یعنی، تمام مدت یا در جنگ بودند یا از جنگ بیرون آمده و داشتند زخم‌هایشان را می‌بستند و

در عین حال داشتند جامعه نوینی را به وجود می‌آوردند که روی پایه اقتصادی متفاوتی بنا شده باشد؛ جامعه سوسیالیستی که در آن استثمار و ستم نباشد. مالکیت خصوصی نباشد. تمایزات طبقاتی کم بشود. زن ستیزی نباشد. ستم ملی نباشد. یادمان نرود اولین جایی که همجنسگرایی آزاد اعلام شد چند روز بعد از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بود. یا یهودی‌ها از گتوهایشان آزاد شدند و مسئله ملی حل شد. تمام اینها مسائلی است که تاریخ بشر تا آن زمان با آن‌ها دست و پنجه نرم نکرده بود و برای اولین بار بسیاری از این‌ها در جریان انقلاب سوسیالیستی قرن بیستم است که حل می‌شوند. کاری که بورژوازی در عرض ۵۰۰ سال کرده بود در چین، انقلاب در عرض چند سال انجام داد. مانند مسئله ریشه کن کردن فئودالیسم.

مقایسه کنید سال ۱۹۴۹ را در هند که از استعمار بریتانیا استقلال یافت و سال ۱۹۴۹ در چین که انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست چین و مائوتسه دون به پیروزی رسید. آن زمان جمعیت چین

از هند هم بیشتر بود. در هند امروز هنوز «کاست» وجود دارد. در بسیاری از مناطق هند هنوز زنی که شوهرش می‌میرد و بیوه می‌شود باید برود در جزایر مخصوص بیوه‌ها یا باید همراه شوهرش آتشش بزنند. هرچند، چین امروز دیگر آن چین سوسیالیستی نیست ولی هنگامی که سوسیالیستی بود، بسیاری از این دردها و مصائب مشابه فوراً و اغلبشان در چند سال اول حل شدند. مساله اعتیاد چند ده میلیون نفری و فحشاء و غیره حل شدند. چه نوع نظام اجتماعی و دولت طبقاتی و حکومتی بود که توانست این کار را بکند؟ این‌ها همه حقایقی هستند که اگر به میدان آورده نشوند، دونالد ترامپ‌ها، اسلام‌گراها، راست‌های پگیدا در آلمان، جبهه ملی راست فرانسه و غیره مردم را خواهند برد و معلوم نیست با سلاح‌های هسته‌ای که دارند چه خواهند کرد و با خاورمیانه و ایران چه معامله‌ای خواهند کرد و بر سر باقی دنیا چه خواهد آمد.

بسیاری از روشنفکرانی که می‌توانستند مترقی باشند و با کمونیست‌ها برای ایجاد جهانی دیگر متحد شوند، هنگامی که بدیل قدرتمندی در مقابل سرمایه داری نبود، در این سیستم حل شدند و خادم بورژوازی شدند. جانبداری‌شان به سمت بورژوازی چرخید. در آن موقع که نسل من تازه کمونیست می‌شد، سمت‌گیری روشنفکران این طور نبود. فضای روشنفکری جهان کاملا متفاوت بود. هر کسی که ذره‌ای ترقی خواهی و عدالت جویی داشت می‌دانست که باید از چه چیزی طرفداری کند. همه این‌ها به ضد خودش چرخید.

از همه بدتر آن کمونیست‌هایی هستند که حالت ندامت به خود گرفته‌اند. من همیشه وقتی با این کمونیست‌های قدیم روبرو می‌شوم یاد دوره‌ای می‌افتم که انقلابیون دسته دسته زندانی شدند و زیر شکنجه قرار گرفتند. بسیاری قهرمانانه ایستادند و بسیاری نادم شدند. اما همان موقع کسانی را داشتیم که بیرون از زندان نادم شدند و شروع کردند در مورد تاریخ کمونیسم همین یاهوها را تکرار کردن بدون اینکه زحمت بکشند و بروند تحقیق کنند و واقعیات را جستجو کنند. بروید یکی از این پرحرارت‌ترین «کمونیست»‌های قدیم را بیاورید و تقاضا کنید ده دقیقه بگوید کمونیست‌هایی که انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم را رهبری کردند چه می‌خواستند، هدفشان چه بود، چطور پای پیاده کردن آن اهداف رفتند، با چه چالش‌هایی روبرو شدند، در مقابل چه اوضاعی باید یک چیز نو را به وجود می‌آوردند و وقتی داشتند این کار عظیم را می‌کردند چه اشتباهاتی کردند؟ به احتمال قریب به یقین رفاوزه می‌شود.

تازه مگر عجیب است در چنین کاری اشتباه کردن و نقصان داشتن؟! آدم به زندگی خودش - چه سیاسی و چه غیر از آن - نگاه می‌کند می‌بیند در انجام یک کار کوچک چقدر اشتباه می‌کند. و آن‌ها در روسیه و چین داشتند در برابر یک نظام طبقاتی چند هزار ساله یک چیز نو را متولد می‌کردند. آردی اسکای بریک به کسانی که با «ردیه‌های یک جمله‌ای» علیه این تجارب حرف می‌زنند، می‌گوید حرف‌های تان نشان دهنده جهل کامل است و پیشیزی (۳) نمی‌آورد:

«شما هیچ چیز نمی‌دانید. چون مطالعه نکرده‌اید. هیچ چیز نمی‌دانید چون کاری را که لازم است انجام نداده‌اید. بس کنید! حتی ده دقیقه نمی‌توانید درباره آن چه هدفشان بود و چطور سعی کردند به آن برسند، با چه مشکلاتی مواجه شدند و چگونه سعی کردند این مشکلات را حل

خیلی‌ها به ما ایراد می‌گیرند و می‌گویند چرا باب آواکیان را «تا این حد اندازه بزرگ می‌کنید». ما این فرد را بزرگ می‌کنیم برای اینکه کار بزرگی کرده است. برای رهایی بشریت کشف بزرگی کرده است. کاری که برای توده‌های دنیا اهمیت دارد. این ایرادگیری‌ها، بی‌ارتباط با فضای موجود که فضای گيجی فکری و ابهام است نیست. فشار عظیمی روی حقیقت‌جویی و کار علمی و پیدا کردن راه‌حل علمی موجود است.

ادامه‌ی اطلاعاتی صفحه‌ی ۱۲

خود را نیز آماده می‌کند: آماده‌ی رهبری انقلاب بزرگی که حتی اگر به فرجام پیروزمند نرسد، دستاوردهای شگرفی برای سرنوشت بشریت و کره‌ی زمین خواهد داشت.

در این اوضاع وجود چنین حزبی (آر.سی.پی) و با چنین رهبری (آواکیان) عنصری بسیار مثبت نه فقط به نفع اکثریت توده‌های تحت ستم و استثمار در آمریکا بلکه مردم سراسر جهان است. این حزب، در عین حال که باید با تمام قوا در میدان حضور داشته باشد اما نباید به خطر نابودی نیروهای انقلابی کم بها دهد. واضح است که رژیم ترامپ و کلیت هیئت حاکمه‌ی آمریکا با خشونت بی‌ظنیر از انقلابیون رفتار خواهند کرد. در میدان بودن و درهم شکسته نشدن، یکی دیگر از پیچیدگی‌ها است که باید از طرف یک حزب انقلابی پاسخ بگیرد.

سی و پنج سال پیش در چنین روزهایی بود که نیروهای نظامی سرداران در نبردی جسورانه با کمک مردم، شهر آمل را کوچه به کوچه و خیابان به خیابان به تصرف خود در آوردند. ستون فقرات سرداران کمونیست‌های انقلابی و آگاهی بودند که با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی، این بنیان‌گذار اولین جنبش ارتجاعی اسلامی و حکومت داعشی در خاورمیانه، مبارزه مسلحانه‌ای را آغاز کردند و پس از ماه‌ها استقرار در جنگل‌های شمال و پیشبرد جنگ‌های کوچک با نیروهای نظامی جمهوری اسلامی و از پای در آوردن و درهم شکستن واحدهای آنان، وارد نبردی تعیین کننده در شهر آمل شدند. سازمانده و رهبر این قیام، اتحادیه کمونیست‌های ایران بود. شرکت کنندگان در قیام، کمونیست‌ها و انقلابیونی بودند که در مبارزه با رژیم شاه و سپس طی سال‌های ۵۷ تا شروع مبارزه مسلحانه در جنگل‌های شمال، در صحنه‌های مختلف مبارزاتی از خوزستان تا آذربایجان، از فارس تا خراسان، از مبارزات کارگری و دهقانی تا مبارزه مسلحانه در کردستان تبدیل به انقلابیون آبدیده‌ای شدند. این مبارزه بزرگ و قیام سرداران به هدف خود نرسید و شکست خورد اما مانند قیام کمونارد‌های پاریس (۱۸۷۱) دستاوردهای بزرگی بر جای گذاشت که توشه‌ی ادامه‌ی راه مبارزه در راه‌های بشریت شد. رژیم جمهوری اسلامی از آن زمان تا کنون، هر ساله جشن شکست قیام ما را برپا می‌کند، همچنان که ما نیز قیام آمل و مبارزه مسلحانه سرداران را جشن گرفته و هدف ناتمام آن را اما با افق و برنامه و نقشه‌ی راهی روشن‌تر و صحیح‌تر، برای اینکه آن را به واقع متحقق کنیم دنبال می‌کنیم. ما امروز، با همان روحیه‌ای که اولین اطلاعاتی سرداران نیروهای انقلابی و کمونیست را خطاب قرار داد، بر اساس تحلیل علمی از اوضاع ایران و جهان لازم می‌بینیم بگوییم چرخش بزرگی در اوضاع جهان صورت گرفته است که تأثیرات تعیین کننده بر اوضاع ایران هم خواهد داشت. اوضاع آستان حوادث غیرمنتظره است. ما کمونیست‌های انقلابی و کلیه کسانی که آرزوی محو این جهان ستم و استثمار سرمایه‌داری و ایجاد جهانی بنیاداً متفاوت را دارند، باید شرایط کنونی را خوب درک کرده و طبق آن عمل کنیم. اوضاع در عین خطرات بزرگ فرصت‌های عظیمی را در مقابلمان قرار خواهد داد تا به وظیفه انقلابی‌مان عمل کنیم. در بهار سال ۱۳۶۰ رفیق سیامک زعیم، هنگام تشریح اضطراب اوضاع گره‌گاهی در آن سال و روشن کردن وظیفه کمونیست‌ها، در مقابل کسانی که تحلیل او از اوضاع را غلوآمیز می‌دانستند، گفت: «باید گوش هوش داشت تا آن را شنید».

کنند، پیچیدگی تضادهایی که با آن دست و پنجه نرم می‌کردند، نمونه‌های بسیاری که این تضادها را حل کردند، درباره مواردی که دچار خطا شدند، حتی ده دقیقه نمی‌توانید با محتوا حرف بزنید. چون زحمت نکشیده‌اید. اما یک جورهایی به خودتان حق می‌دهید مشتکی افترا و تبلیغات فریبکارانه بسته بندی شده به اصطلاح «همه دیگر می‌دانند» را که شما هم همه آن‌ها را کورکورانه و نسنجیده بلعیده‌اید تکرار و ترویج کنید. شرم بر شما! به من نگویید دور ریختن یک تجربه عظیم اجتماعی بشریت که به دستاوردهای شگفت‌انگیزی رسید و البته خطا و نقصان هم داشت، قابل پذیرش است. آخر چطور می‌توانید چنین با تفرعن روی آن خط بطلان بکشید بدون این که حتی به صورت جدی و با ذهنی باز آن را بررسی کرده باشید؟»

فاجعه در آن است که ما فقط با «مک فارکوهار»‌های دانشگاه‌ها وارد و کارکنان سازمان سیا روبرو نیستیم. مشکل بزرگ‌تر از اینها است. آنهايي که امکانات بیشتری در دسترسی به واقعیت‌ها دارند خودشان در این جنایت شرکت کردند. این چیزی است که ما نمی‌توانیم بپذیریم. این کتاب یک پایه علمی به ما می‌دهد که به صورتی تهاجمی و فعالانه این کتاب و محتوای آن را به میان صدها هزار نفر ببریم. در همان حال که این کار را باید به اضطراب انجام دهیم اما باید کارمان را درست انجام بدهیم. مقابل کسانی که هیچ چیز نمی‌دانند ما باید خیلی چیزها بدانیم و وقتی می‌خواهیم از این تاریخ عظیم و دستاوردهای بزرگ آن دفاع کنیم و خطاهای درجه دوم آن را هم باز کنیم، باید دانش صحیح و عمیقی داشته باشیم. باید درست و علمی حرف بزنیم. ما نمی‌توانیم چون کمونیسم تنها راه‌هایی هست اشکالات جدی تاریخ آن را نبینیم. علت اینکه اینشتین توانست فیزیک را تکامل بدهد بخاطر این بود که عاشق علم فیزیک و بحث‌های نیوتن بود و وقتی به خوبی بر آن واقف شد توانست نقطه ضعف‌های آن و راه تکاملش را هم ببیند. و این کار سختی است که باب آواکیان در رابطه با کمونیسم و تاریخ آن کرده است. خیلی‌ها به ما ایراد می‌گیرند و می‌گویند چرا باب آواکیان را «تا این حد اندازه بزرگ می‌کنید». ما این فرد را بزرگ می‌کنیم برای اینکه کار بزرگی کرده است. برای راهی بشریت کشف بزرگی کرده است. کاری که برای توده‌های دنیا اهمیت دارد. این ایرادگیری‌ها، بی‌ارتباط با فضای موجود که فضای گیجی فکری و ابهام است نیست. فشار عظیمی روی حقیقت‌جویی و کار علمی و پیدا کردن راه حل علمی موجود است. بله ما این فرد را بزرگ می‌کنیم. وقتی عکسش را بر دیوار نصب می‌کنیم (اشاره به عکس آواکیان که در پشت سخنران نصب شده بود) به معنای آن است که با بررسی و زحمت فهمیده‌ایم که چه کار بزرگی در رابطه با راهی بشریت انجام داده است. علم کمونیسم را تکامل داده است. امروزه این راه حل چقدر مورد نیاز توده‌های دنیا برای راهی‌شان است. علمی که چهره جهان را عوض کرد و امروز در راه‌های بشریت تکامل یافته است. ممکن است این بدیل را در دست بگیریم و بر اساس آن دست به فداکاری‌های بزرگ بزنیم اما باز هم نتوانیم شکافی در وضعیت موجود ایجاد کنیم. ولیکن این تنها راه حل است. درگیر شدن، مطالعه کردن، فهمیدن، نقد کردن، مشاهدات را طرح کردن در رابطه با سنتز نوین باب آواکیان بسیار بسیار مهم و مسئله‌ای عاجل برای اوضاع کنونی (۴) است.

پانویس

(۱) Mao's Last Revolution. Roderick Mac Farquhar and Michal Schoohals. 2006

(۲) Andrew Nathan. The New Republic. 30 nov 2006

(۳) آردی اسکای بریک، دانشمند ببولژیست، کمونیست انقلابی در حزب کمونیست انقلابی آمریکا. کتاب «علم و انقلاب»، نشریه «حقیقت» شماره ۷۷ ص ۳۴، ستون آخر

(۴) برای دسترسی به پژوهش‌های بیشتر در مورد تاریخ واقعی کمونیسم به سایت زیر رجوع کنید:

this is real comunism, revcom.us

۵ بهمن ۱۳۹۵

پانویس

(۱) سند «ساختن جنبشی برای انقلاب» نوشته رفیق آواکیان، اصول کلی این استراتژی را تشریح می‌کند و پیوند کلیه فعالیت‌های امروز با آن را نشان می‌دهد. گزیده‌ای از این سند به فارسی ترجمه و در وبسایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در دسترس است.

رفت و برگشت اصلاحیه قانون کار

« هفته آخر دی ماه، دولت روحانی لایحه اصلاحی قانون کار را از مجلس پس گرفت و ارائه دوباره آن را موکول به بررسی و نظرخواهی نمایندگان کارگران و کارفرمایان» کرد. این واقعه نه جای شادی دارد، نه جای دل خوشی. نه سند پیروزی جنبش کارگری و فعالینی است که به قصد اعتراض جلوی وزارت کار و مجلس رفتند، نه نشانه رفع شدن خطری که معیشت و کار و امنیت میلیون‌ها کارگر و زحمتکش و خانواده‌هایشان را تهدید می‌کند. تصمیم دولت را باید تاکتیک عوام‌فریبانه دیگری از سوی جناح «اعتدال و اصلاح» در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و رقابت‌هایش با جناح اصولگرا به حساب آورد. هم‌زمان می‌بینیم که با نزدیک شدن زمان اعلام رقم حداقل دستمزد برای سال ۱۳۹۶، موضوع اعتراض و مبارزه علیه اصلاحیه قانون کار عملاً از کانون توجه فعالین جنبش کارگری خارج شده و نگاه‌ها مثل هر سال بر روی مسئله دستمزدها چرخیده است. با این تفاوت که این بار، برخلاف سال پیش کمتر تمایلی به محاسبه و پیش گذاشتن رقم مشخصی به عنوان «حداقل دستمزد مطلوب و ممکن» دیده می‌شود. حرف‌ها بیشتر دور این می‌چرخد که دستمزد باید بتواند واقعاً «سبب معیشت یک خانواده کارگری» را تأمین کند. آنچه در بیانیه‌ها و حرف‌های اعتراضی کمرنگ‌تر از سال‌های پیش شده روحیه تعرضی و امید به پیشروی است. اینکه جنبش کارگری نتوانسته دولت را بر سر میزان حداقل دستمزد وادار به عقب‌نشینی کند و به موفقیتی واقعی هر چند کوچک و موقتی دست یابد، بال «بلند پروازی» فعالان کارگری را قیچی کرده است.

دو موضوع مقاومت و اعتراض

می‌توانند به علت تغییر نیازها و الزامات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک نظام و طبقه حاکم دستخوش تغییرات شوند. تحولات داخلی و بین‌المللی، از جمله فشار و مقاومت از پایین و یا رقابت و کشمکش بخش‌های مختلف طبقه حاکم از بالا، می‌توانند بر قوانین تأثیر بگذارند. اما موازنه قدرت بین حاکمان و توده‌های مردم نیست که ماهیت و ساختار و اصول قوانین حاکم بر کشور و مشخصاً رابطه میان «کار و سرمایه» را تعیین می‌کند. ماهیت، ساختار و اصول قانونی، فقط منافع طبقه حاکم را منعکس می‌کند، حفظ و تقویت می‌کند. قانون کار موجود جمهوری اسلامی (مصوبه سال ۱۳۶۸) چنین ماهیتی دارد. ماهیت اصلاحیه‌ای که جمهوری اسلامی قصد تصویبش را دارد هم جز این نیست. با وجود این، این اصلاحیه وضعیت پیشاپیش فلاکت‌بار کارگران را بدتر خواهد کرد و در مقابل آن باید مقاومت کرد. مقاومت و مبارزه نه فقط علیه این اصلاحیه بلکه علیه کل نظام و رژیم که می‌خواهد چنین قوانین و مقرراتی را بر جامعه تحمیل کند ضروری و عاجل است.

دولت جمهوری اسلامی به نمایندگی از طرف طبقه سرمایه‌دار حاکم می‌گوید شرایط و نیازهای اقتصادی کشور در حال تغییر است و قانون کار هم باید پا به پای آن تغییر کند. منظورشان از تغییر شرایط و نیازها چیست؟ می‌گویند اقتصاد ایران می‌خواهد و می‌باید از رکود طولانی خارج شود. اما سرمایه‌داران، کارفرمایان و «کارآفرینان» با معضل «گران» بودن کارگر ایرانی و هم‌زمان «پایین بودن میزان بهره‌وری‌اش» روبرو هستند و انگیزه فعالیت اقتصادی و یا توسعه فعالیت را ندارند. می‌گویند قانون کار فعلی دست کارفرما را در سازمان‌دهی کارآمد تولید و نیروی کار می‌بندد چون «امتیازهای یک طرفه‌ای» به کارگر می‌دهد. می‌گویند جذب سرمایه‌های خارجی و فعال کردن سرمایه‌گذاران بین‌المللی در عرصه‌های مختلف اقتصاد کشور یک ضرورت انکارناپذیر است. پس برای جذاب کردن بازار سرمایه و کار ایران باید «جنبه‌های حمایتی» موجود در کل قوانین کشور از جمله در قانون کار را برچید و کل اقتصاد را به یک «منطقه آزاد بزرگ» برای سرمایه‌داران تبدیل کرد. لایحه اصلاحیه قانون کار با چنین پیش زمینه‌ای تدوین و تنظیم شده است. این لایحه نشانگر ادامه تلاش‌های هیئت حاکمه ایران برای منطبق کردن اقتصاد کشور و مشخصاً بازار کار و سرمایه ایران با چارچوبی است

طی ده سال گذشته، اعتراضات و مبارزات کارگری عمدتاً حول دو موضوع عمومی پیش رفته است: بیکار سازی‌ها و مسئله دستمزد (چه به شکل مبارزه برای گرفتن دستمزدهای معوقه، چه مبارزه بر سر رقم حداقل دستمزد تعیین شده برای هر سال). که این آخری، نه فقط به کارگران شاغل بلکه مستقیماً به قشرهای زحمتکش پرستاران، معلمان و رده‌های پایینی و میانی کارمندان هم مربوط است. همین جا باید تأکید کنیم، سطح معیشت و وضع زندگی کسانی که در «اقتصاد غیررسمی» درگیرند و یا مهاجران محروم افغانستانی که در شرایط بی حقوقی مطلق استثمار می‌شوند هم متأثر از رقم رسمی حداقل دستمزد تعیین شده است و هم روی دستمزدها برای کل طبقه کارگر در ایران تأثیر می‌گذارد. سرمایه‌داران دولتی و بخش خصوصی، نیروی کار این تحتانی‌ترین قشر طبقه کارگر را نسبت به حداقل دستمزدی که هر سال تعیین می‌شود زیر قیمت می‌خرند. در عین حال، از وجود کارگران محروم مهاجر که در شرایط بی حقوقی کامل فوق استثمار می‌شوند، و از وجود بیکاری عظیم در جامعه و فشار بیکار سازی‌ها برای ارزان‌تر خریدن و ارزان نگه داشتن نیروی کار استفاده می‌کنند. اعتراض و مبارزه مشخص بر سر بیکار سازی و دستمزد، مهم است اما می‌خواهیم تأکید کنیم که امروز باید به این دو موضوع در پرتو موضوع کلان‌تر تغییر قانون کار هم نگاه کرد. یعنی در پرتو آگاهی از فاجعه‌ای که در شرف وقوع است؛ در پرتو اعتراض و مبارزه علیه شرایط خرد کننده‌ای که نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی می‌خواهد بر توده‌های مردم تحمیل کند.

قانون کار اهرم و ابزار اجرای چه سیاستی است؟

قانون کار در جمهوری اسلامی بخشی از مجموعه قوانین و مقررات و در رأس آن قانون اساسی کشور است. این قوانین، ماهیت نظام سیاسی حاکم و رابطه میان طبقه حاکمه با سایر طبقات و قشرهای جامعه را بازتاب می‌دهد و در حفظ و تداوم این رابطه قدرت نقشی کلیدی بازی می‌کند. قوانین

که نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی از طریق نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی برای سامان‌دهی و تنظیم اقتصاد بین‌المللی و تأمین شرایط انباشت سودآور سرمایه ارائه کرده است. این لایحه نشانگر عطش سرمایه‌داری ایران برای تبدیل هر چه سریع‌تر ایران به یکی از مراکز اصلی فوق‌استثمار دنیا است؛ شبیه به کشورها یا در واقع کارگاه‌های عظیم عرق ریزانی که در گوشه و کنار دنیا در حال گسترش است و محل تاخت و تاز بی‌رحمانه سرمایه‌داران بین‌المللی از جمله همین آقاها و آقازاده‌های جمهوری اسلامی است. سرمایه‌داری ایران، «گران» بودن نیروی کار در ایران را با این معیارهای جهانی می‌سنجد؛ نرخ «بهره‌وری» کارگران در واحدهای تولیدی تحت مالکیت و کنترلش را با درجات بالای فوق‌استثمار و نرخ‌های بالای سودآوری که شاخص و محرک نظام جهانی و اقتصاد جهانی شده سرمایه‌داری امپریالیستی است مقایسه می‌کند. لایحه اصلاحیه قانون کار جمهوری اسلامی نه فقط ماهیت و مقاصد طبقه استثمارگر حاکم بر ایران بلکه کارکرد ضد انسانی نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی را به نمایش می‌گذارد.

دو آماج اصلاحیه قانون کار

دستمزد کارگران و حقوق‌بگیران (یعنی جمعیتی ۱۲ میلیون نفری)، یک آماج عمده لایحه اصلاحی قانون کار جمهوری اسلامی است. این لایحه حتی چارچوب ظالمانه فعلی رژیم که نرخ تورم و «سبد معیشت خانوار» را معیار تعیین حداقل دستمزد سالانه معرفی می‌کند، برنمی‌تابد. حتی می‌خواهد زیر بازی یک طرفه و فریبکارانه‌ای بزند که تا همین حالا هم نه کاری به نرخ تورم واقعی داشته و نه «سبد معیشتی خانوار» را به معنی واقعی تأمین کرده است. همان طور که همه می‌دانند حداقل دستمزد تعیین شده توسط دولت صرفاً پاسخگوی یک چهارم تا یک سوم هزینه‌های واقعی زندگی یک خانوار کارگری است. حالا اصلاحیه ماده ۴۱ قانون کار می‌خواهد معیار سومی را به «نرخ تورم و سبد معیشتی» قلبی‌شان اضافه کند: «وضع اقتصادی کشور»! با این معیار کسدار و قابل تفسیر، می‌توان هر سال به بهانه‌های مختلف، دستمزدها را منجمد اعلام کرد. یعنی حتی روی کاغذ هم رقمی به آن اضافه نکرد. و یا رقم حداقل دستمزد را آنقدر کاهش داد که کار عملاً تفاوتی با بیگاری به سبک برده‌داری هر چند تحت عناوین مدرن نداشته باشد. همین مسئله در اصلاحیه ماده ۴۸ البته در چارچوب وضعیت کار در یک واحد تولیدی معین و نه کل کشور پیش‌بینی شده است. این اصلاحیه روی عامل «بهره‌وری» کار

انگشت می‌گذارد. به سرمایه‌دار/کارفرما قانوناً اجازه می‌دهد هر تعهد و شرط و شروطی را مطابق منافعی هنگام استخدام به کارگر تحمیل کند. به او این امکان را می‌دهد که بعداً تحت عنوان «عدم بهره‌وری» کارگر، از دستمزد او کم کند. یعنی طبق اصلاحیه قانون کار، سرمایه‌دار حتی تعهد ندارد حداقل دستمزد تعیین شده (و یا توافق شده با کارگر به هنگام عقد قرارداد) را به او بپردازد. این تغییر قانونی، تعیین حداقل دستمزد در سطح کشور برای همه حقوق‌بگیران را به یک چیز صوری، به یک زائده قانون، تبدیل می‌کند که بعد از مدتی رسماً یا عملاً چیده خواهد شد.

حق کار و امنیت شغلی آماج عمده دیگر لایحه اصلاحی قانون کار است. در متن قانون کار، جنایات بزرگی مثل اخراج کارگران و بیکارسازی‌های محدود یا گسترده در قالب عبارت بی‌احساس «فسخ قرارداد کار» ارائه شده است. و حالا در اصلاحیه ماده ۲۱ مسئله «کاهش تولید و تغییرات ساختاری که در

اثر الزامات قانون و مقررات یا شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و یا لزوم تغییرات گسترده در فن‌آوری منجر به تعطیلی تمام یا بخشی از کار شود» به عنوان یکی از عواملی مطرح باز است که هر وقت به نفعش بود کارگران تحت استخدام خود را بی‌رحمانه اخراج کند. و البته اصلاحیه ماده ۲۱ فراموش نکرده است چماق سرکوب و تهدید به اخراج را آشکارا بالای سر کارگران تکان دهد. در همان جا بر «تصمیم کمیته انضباطی کارگاه» به عنوان یکی از مواردی که بر اساس آن می‌توان کارگر را به زور از کار بیرون کرد و حق خوردن و زندگی کردن را از او گرفت، تأکید گذاشته است. این بند را بگذارید در کنار بند حق اعتصاب و حق ایجاد تشکلهای مستقل اتحادیه‌ای و سیاسی - اجتماعی برای کارگران. روشن است که هر تلاشی برای سازمان‌دهی مبارزه اعتصابی و یا برانگیختن کارگران دیگر به مقاومت و مبارزه متشکل با عکس‌العمل «کمیته انضباطی کارگاه» روبرو خواهد شد.

چه باید کرد؟

اگر در برابر تصویب قوانین ضد انسانی و تحقیر کننده‌ای نظیر اصلاحیه قانون کار جمهوری اسلامی مقاومت مؤثری صورت نگیرد به این معنا است که جامعه به این شرایط گردن گذاشته است. یعنی رویکردی مطیعانه به شرایط جدیدی دارد که می‌خواهند بر او تحمیل کنند. این مسئله فقط مربوط و محدود به کارگران نیست، بقیه قشرها و طبقات مردم هم تحت تأثیر چنین روندی قرار می‌گیرند. اگر مردم یک جامعه در مقابل تلاش حاکمیت برای تصویب قوانین تبعیض‌آمیز و ستمگرانه علیه هر بخش جامعه (زنان، ملیت‌های تحت ستم، معلمان و جوانان و روشنفکران و هنرمندان) واکنش اعتراضی نشان ندهند به واقع به سمت بردگی رانده می‌شوند. این معنایی جز یک عقب‌گرد روحی و ایدئولوژیک گسترده ندارد؛ حتی اگر مردم خود چنین افت روحیه‌ای را حس نکنند و به نظرشان بیاید که اوضاع به روال سابق است و آب از آب تکان نخورده است. تصویب چنین قانونی، سقف خواسته‌ها و توقعات کل جامعه را پایین‌تر می‌آورد. ایدئولوژی اطاعت، فاسد کننده است و مزدور منشی را در جامعه رواج می‌دهد. از آنجا که دشواری‌های کار و زندگی شدت می‌گیرد و امکانات و فرصت‌ها مرتباً محدودتر می‌شود و هیچ دل‌خوشی و خواب و خیالی هم نمی‌تواند تأثیر واقعی این دشواری‌ها را بر زندگی توده‌های مردم بپوشاند، زمینه برای رشد روحیات منفی رقابت جویانه و دیگران را برای منفعت شخصی قربانی کردن فراهم می‌شود.

در مقابل، ساکت ننشستن، به هر شکل و درجه‌ای زبان به اعتراض گشودن، متشکل شدن و مقاومت کردن، نترسیدن از هزینه دادن در مبارزه، می‌تواند زمینه مساعدی فراهم کند که توده‌های مردم سر بلند کنند و امکان نگاه کردن به افق‌های دورتر را بیابند. چشم و گوش آن‌ها برای دیدن اینکه راهی برای رها شدن از ستم و استثمار هست و وجود دارد و یک عده دارند آن را سازمان می‌دهند. نزدیک به ۱۶۰ سال پیش مارکس بنیان‌گذار علم کمونیسم پرسش مهمی را مطرح کرد که هنوز هم باید در برابر کارگران و زحمتکشان و همه مردم قرار داد: «آیا طبقه کارگر باید از مبارزه علیه دستبردهای غارتگرانه سرمایه باز ایستد؟... اگر کارگران چنین کنند به توده در هم شکسته بینوایی تنزل می‌یابند که امیدی به نجاتشان نیست... اگر کارگران در درگیری‌های روزانه خویش با سرمایه، جویانه کنار

قانون کار در جمهوری اسلامی
بخشی از مجموعه قوانین و
مقررات و در رأس آن قانون
اساسی کشور است. این قوانین،
ماهیت نظام سیاسی حاکم
و رابطه میان طبقه حاکمه با
سایر طبقات و قشرهای جامعه
را بازتاب می‌دهد و در حفظ و
تداوم این رابطه قدرت نقشی
کلیدی بازی می‌کند

در دفاع از کمونیسم نوین و معمار آن باب آواکیان

از کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م.ل.م)



در بهار سال ۲۰۱۶ شش مصوبه از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا در دفاع از سنتز نوین کمونیسم و باب آواکیان به عنوان رهبر جنبش کمونیستی بین‌المللی تصویب شد. این شش مصوبه (به ویژه شماره‌های یک و شش) با محتوایی عمیق روشن می‌کنند که چرا امروزه سنتز نوین کمونیسم خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم را نمایندگی می‌کند و امروزه کمونیست بودن به معنای درک این سنتز نوین، دفاع از آن و به کار بستن آن و پیروی از آواکیان به عنوان تکامل دهنده‌ی تئوری کمونیسم است. در واقع، امروزه به طور عینی، سنتز نوین همان جایگاهی را یافته است که مائوئیسم در دهه‌ی ۷۰ پیدا کرد و در جنبش کمونیستی مبارزه بزرگی برای تثبیت آن به راه افتاد. در آن زمان نیز کسانی بودند که از هراس «انشعاب در جنبش کمونیستی» این واقعیت عینی را نپذیرفتند و همین امر آنان را به دام شکلی از رویزیونیسم (خط بورژوازی با نقاب کمونیستی) کشاند. هرچند که امروز پشت سنتز نوین کمونیسم همان نیروی مادی که در پشت مائوئیسم قرار داشت (چین سوسیالیستی و پیروان مائوئیسم و احزاب جنبش نوین کمونیستی در سراسر جهان) وجود ندارد، اما واقعیت، واقعیت است و چیزی از آن کم نمی‌شود که امروزه، سنتز نوین کمونیسم به طور عینی خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم را نمایندگی می‌کند. مسیر شکل‌گیری این تکامل، طولانی و پریچ و خم بود. در مصوبه اول یک نکته کلیدی و تعیین کننده در مورد محتوای سنتز نوین کمونیسم و کار باب آواکیان است. این مصوبه می‌گوید، سنتز نوین کمونیسم معرف و تجسم پاسخی کیفی به یک تضاد جدی است که درون کمونیسم از ابتدای تکاملش تاکنون موجود بوده است: تضاد رویکرد و متد بنیادا علمی آن با جنبه‌هایی که با چنین رویکرد و متدی مغایرت داشته است. به این ترتیب، امروز کمونیسم می‌تواند به طور علمی‌تر و با وضوح بیشتر جهان پیچیده را تشریح کرده و راه تغییر انقلابی آن را ترسیم کند. سنتز نوین کمونیسم حاصل ۴۰ سال کار انقلابی باب آواکیان و یک پیشرفت کیفی در رویکرد علمی به انقلاب و رهایی بشریت است.

اهمیت پاسخگویی کیفی به این تضاد را بیانیه حزمان با عنوان «یک جهان بنیادا متفاوت ممکن است، اگر سنتز نوین کمونیسم را در دست بگیریم» (اول ماه مه ۲۰۱۶)، به خوبی تشریح می‌کند:

«در هر گوشه‌ی دنیا علیه انواع و اقسام مظلومی که سرمایه‌داری علیه مردم مرتکب می‌شود مقاومت و مبارزه هست. بله مردم می‌جنگند اما در حالی می‌جنگند که توهامات تولید شده توسط همین سیستم بر ذهنشان حاکم است، با آن‌ها تعلیم یافته‌اند و قطب نمای حرکتشان است. بسیاری باور کرده‌اند با توهامات دینی و بازگشت به گذشته می‌توان نیروهای افسارگسیخته‌ی سرمایه‌داری را مهار کرد و عده‌ای دیگر بر این باورند که گویا می‌توان سرمایه‌داری را اصلاح کرد ... اسفناک‌ترین جنبه‌ی وضعیت حاضر آن است که کمونیسم انقلابی، یعنی تنها افق و برنامه و جنبش واقعاً رهایی‌بخش

در صحنه نیست؛ اثری از تاریخ و تجربه‌ی رهایی‌بخش آن در میان نیست و این، فاجعه‌بار است. زیرا زمانی که این تاریخ را ندانیم و ابزارهای تولید شده در این تجربه را در دست نداشته باشیم مانند آن است که همین دیروز به دنیا آمده‌ایم: کودکی شیرخواره در مقابل دشمنی درنده و مجرب! اما در این وضعیت بد، تغییری شگفت و قدرتمند رخ داده است. جهشی نوین در علم کمونیسم، نه تنها این تاریخ را حفظ بلکه آن را غنی‌تر و روشن‌تر کرده است. با این جهش در علم کمونیسم اکنون می‌توان کارکردهای سیستم سرمایه‌داری و طریق نابود کردن آن از طریق انقلاب را بهتر درک کرد. این جهش در علم کمونیسم ساده به کف نیامده است. در طول چهل سال کار سخت و خستگی‌ناپذیر علمی، لایه به لایه‌ی تجربه موج اول انقلاب کمونیستی بررسی شده و درس‌های آن تجربه عظیم با دقت و وسواس سنتز شده است تا بتوانیم موج دوم را آغاز کنیم. بسیاری از اشتباهات مرحله اول شناسایی و نقد شده‌اند. اشتباهات موجود در بدنه‌ی عمدتاً صحیح علم کمونیسم (که توسط مارکس بنیان‌گذاری و توسط لنین و مائو تکامل یافته است) کنار گذاشته شده و بدنه‌ی اصلی و درست آن در سطحی عالی‌تر سنتز شده است. بدین ترتیب، سطح بالاتری از علم انقلاب تولید شده است که می‌تواند جهان پیچیده را صحیح‌تر و بی‌ابهام‌تر تشریح کند و راه پرپیچ و خم تغییر انقلابی آن را با دقت و وضوح بیشتری ترسیم کند. جهش نوین در علم کمونیسم سنتز نوین کمونیسم نام دارد و محصول کار سخت و خستگی‌ناپذیر بزرگ‌ترین انقلابی زمان ما، باب آواکیان است. بی‌تردید، این تولید علمی رهایی‌بخش هم‌ردیف کار بزرگ مارکس است و چارچوبی در اختیار ما می‌گذارد تا مرحله دوم انقلاب کمونیستی را آغاز کنیم؛ سلاخی به دست ما می‌دهد تا در مقابل چالش خلاص شدن از شر سرمایه‌داری در سراسر جهان که عاجل‌ترین نیاز پرولتاریا و کل بشریت است، سربلند کنیم. هسته‌ی مرکزی پیام و فراخوان اضطراری اول ماه مه ما در همین جاست. قلب ما از

رنج میلیاردها انسان چهارگوشه‌ی دنیا خون و وجودمان از انواع تبهکاری‌ها و جنایت‌هایی که سرمایه‌داری تولید می‌کند مملو از انزجار است. اما صرفاً با تکیه بر این احساسات نمی‌توانیم دشمن را سرنگون کنیم. همان‌طور که انقلابیون دهه ۶۰ آثار مارکس، لنین و مائوتسه دون را زیرورو می‌کردند تا راه انقلاب را باز کنند امروز باید عمیقاً آثار رفیق آواکیان را بخوانیم و علم کمونیسم را بیاموزیم. باید آگاه باشیم که سطح قبلی علم کمونیسم تقسیم به دو شده است و از دل آن یک درک صحیح‌تر و بنابراین، انقلابی‌تر بیرون آمده است. ... ما از طریق این پیام کلیه‌ی کسانی که آرزو و عزم انجام یک انقلاب واقعی و تغییر بنیادین جهان در جهتی بهتر را در سر می‌پروراند خطاب قرار داده و صمیمانه آنان را فرا می‌خوانیم که به طور عاجل درگیر در این آثار علمی و نقشه راه موج نوین انقلاب کمونیستی شوند...»

مصوبه شماره یک کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا می‌گوید: هر جا ستم است، مبارزه هست. توده‌های مردم مرتباً علیه شرایط ستمگرانه زندگی‌شان و علیه تحمیل‌کنندگان این ستم به پا می‌خیزند. ولی بدون تئوری علمی و رهبری لازم، مبارزات ستم‌دیدگان در نظامی که سرچشمه ستم است محصور می‌شود و محدود می‌ماند و خوف و خفتی که بر توده‌ها سایه افکنده پایان نمی‌گیرد. سنتز نوین و رهبری باب آواکیان، رویکرد و درک علمی را که توده‌های تحت ستم برای انجام انقلاب به آن نیاز دارند تجسم می‌بخشد و نمایندگی می‌کند انقلابی که توده‌های تحت ستم توسط آن، خود و نهایتاً کل بشریت را رها می‌کنند. انقلابی که هدف نهایی‌اش جهان کمونیستی است. ... بنیادی‌ترین و حیاتی‌ترین جنبه سنتز نوین، تکامل و سنتز بیشتر کمونیسم به مثابه یک رویکرد و متد علمی است و به کارگیری استوارتر این متد و رویکرد علمی به واقعیت به طور عام و به مبارزه انقلابی برای سرنگونی و ریشه کن کردن همه نظام‌ها و روابط استثمار و ستم و پیشروی به جهان کمونیستی. تمام عناصر مرکزی و اجزاء حیاتی این سنتز نوین بر بستر این رویکرد و متد قرار می‌گیرند و به آن اتکا دارند.

هدف مصوبات، تحکیم و شرح موجز و دقیق این محتوا است. علاوه بر این، دامن زدن به قطب‌بندی حول سنتز نوین کمونیسم در جنبش بین‌المللی است. قطب‌بندی بر مبنای درک صحیح و به کار بستن صحیح سنتز نوین کمونیسم و نه غیر از آن.

پیش از این مصوبات، اسناد مختلفی منتشر شده‌اند که در آن‌ها بنیادهای فکری انشعاب در جنبش کمونیستی بین‌المللی (مشخصاً در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» - ریم) تشریح شده است. به طور مثال، کتاب «آزیت، تصویری از پس‌مانده گذشته» که جواب به حملات یکی از رهبران جنبش مائوئیستی هند به سنتز نوین کمونیسم و باب آواکیان است. این حمله و جوابیه به آن نمونه‌ای است که نشان می‌دهد آن بخش از جنبش مائوئیستی که بحران احیای سرمایه‌داری در چین را پشت سر گذارده بود، اکنون تقسیم به دو شده است و در سرچشمه‌ی این انشعاب، تقسیم به دو شدن خود بدنه‌ی علمی مارکسیسم که به شکل مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل یافته بود قرار دارد. یعنی هسته‌ی عمدتاً علمی آن از جنبه‌های فرعی غیرعلمی و اشتباه آن جدا شده است. اما هر یک از این دو بخش «به همان صورت» باقی‌مانده‌اند بلکه دیالکتیک درونی‌شان این دو را در مسیرهای تکاملی متفاوت انداخته است. درستی هسته‌ی علمی آن یک بار دیگر توسط باب آواکیان ثابت شده و به مرحله‌ای عالی‌تر تکامل یافته و جنبه‌ی فرعی غیرعلمی آن نیز به یک خط رویزیونیستی تکامل یافته است. این یک واقعیت عینی است که رخ داده است. شش مصوبه از سوی حزب کمونیست انقلابی در آمریکا صادر شده است اما خدمتی است به هدف بسیار مهم این دوره کمونیست‌ها در سراسر جهان: بسیج

نیروهای جنبش کمونیستی حول قبول و درک صحیح سنتز نوین کمونیسم و استفاده از این درک برای تغییر جهان و جذب فعالین برای شروع مرحله نوین انقلاب پرولتری.

درک سنتز نوین کمونیسم موج‌وار پیش خواهد رفت. حتی در میان پیروان کنونی سنتز نوین، ناموزونی بسیاری موجود است. مانند کل تاریخ مارکسیسم، در این مورد نیز شاهد آن خواهیم بود که برخی آن را دفرمه کرده و بر دیدگاه سیاسی خود منطبق کنند و به جای سنتز نوین استدلال‌ها و درک‌های دیگری بدهند و سنتز نوین کمونیسم را از فیلتر درک‌های کهنه رد کنند. همین امر به نوبه‌ی خود یک منبع به وجود آمدن ناموزونی است. تئوری سنتز نوین تئوری دخالت‌گری در اوضاع و تغییر انقلابی آن به سمت جامعه‌ی کمونیستی است و اگر انقلابیون این تئوری را نداشته باشند و اگر این جهش در علم را تشخیص ندهند نمی‌توانند پراتیک انقلابی کنند. بنابراین درک‌های رایج در مورد پراتیک انقلابی نیز باید تغییر کند. به این معنی که باید بتوانیم تشخیص دهیم نداشتن تئوری صحیح کمونیستی، داشتن افکار غلط، تا چه اندازه پراتیک و انرژی انقلابیون را به هدر داده و می‌دهد و می‌تواند منجر به خط‌روزیونیستی شود. اگر به روش علمی مجهز نباشیم هرگز نمی‌توانیم بفهمیم امروز، ضرورت مقابل جامعه و جهان چیست و با در پیش گرفتن کدام راه می‌توانیم این ضرورت را به آزادی تبدیل کنیم. اگر چنین نکنیم مطمئناً مانند بسیاری از کمونیست‌های سابق محتوم به سرگردانی یا رفتن به اردوی رویزیونیسم و رفرمیسم خواهیم بود. دیدن این خطر، امری سهل و ساده نیست. باید در بلندای سنتز نوین کمونیسم ایستاد تا آن را دید.

بنابراین این مصوبه‌ها ناظر بر یک مسئله عمومی هستند و تلاش می‌کنند به انجام یک جهش کیفی در درک پیروان سنتز نوین از محتوای سنتز نوین خدمت کنند. زیرا حتی در میان پیروان سنتز نوین کماکان دو گرایش غلط که مانند دو روی یک سکه‌اند، جان سختی می‌کنند. از یک طرف، یک درک سوسیال دموکراتیک از سنتز نوین کمونیسم پیدا می‌شود که گویا سنتز نوین، ما کمونیست‌ها را از «سکتاریسم» و «دگماتیسم» رها کرده و دیگر لازم نیست مرتباً و در هر جنبشی بر این حقیقت حیاتی پافشاری کنیم که فقط تئوری کمونیستی قادر به نشان دادن ریشه کلیه‌ی ستم‌ها و مصائب امروز و راه حل آن است. از طرف دیگر، این درک نیز رایج است که گویا با سنتز نوین صرفاً آجری به آجرهای قبلی مارکسیسم اضافه شده است و نیازی به انقلاب فکری نداریم و فقط یک تصره‌ی «سنتز نوینی» به فکر قدیم اضافه می‌کنیم و هم‌زمان همان شیوه تفکر مکانیکی و ایدئالیستی و غیرعلمی را ادامه می‌دهیم. به طور مثال همان درک‌های جسمیت بخشیدن به پرولتاریا (که گویا در وجود طبقه کارگر یک نیروی جاودانی هست که جامعه را به طرف کمونیسم خواهد برد)، ضدیت با روشنفکران، نفی اهمیت آگاهی علمی و تئوری و غیره را ادامه می‌دهیم.

این ناموزونی مستلزم دامن زدن به یک مبارزه فکری است و مصوبه‌ها به این امر خدمت کرده‌اند. البته هرگز درک ناب از علم موجود نخواهد بود و تلاش برای درک صحیح علم کمونیسم و تکامل آن همیشه خواهد بود اما بدون مبارزه فکری همواره خطر آن است که علم کمونیسم (امروزه مشخصاً سنتز نوین کمونیسم) توسط چیز دیگری جایگزین شود. باب آواکیان در آخرین اثر خود به این معضل پرداخته و می‌گوید، «انقلاب فرهنگی» در حزب کمونیست انقلابی آمریکا (که وی رهبر آن است) کماکان جریان دارد زیرا هنوز میان این مارکسیسم تکامل یافته و ظرفیت‌های حزب در زمینه‌ی دفاع و به کار بستن آن فاصله‌ی زیادی هست. مسئله اینجا است که حل این معضل فقط مختص به این حزب نیست، صرفاً یک پروسه‌ی آموزش تدریجی نیست. بلکه لازم است که درکمان را کیفیتاً عمیق‌تر کنیم و انسجام بیشتری پیدا کنیم. وضعیت امروز جهان این امر را بیشتر از هر زمان تبدیل به اضطراری‌ترین مسئله مقابل پای کمونیست‌ها کرده است. این وضعیت را نمی‌توان به حال خودش گذاشت و مصوبه‌ها اعلام این مسئله است.

با انتشار این مصوبه‌ها، ترتسکیست‌ها و آنارشیت‌ها و انواع سوسیال دموکرات‌هایی که هنوز نقاب مارکسیسم بر چهره دارند حملات جدیدی را به سنتز نوین کمونیسم و باب آواکیان شروع کرده و مدعی‌اند این مصوبه‌ها نشانه‌ی دیگری از ساختن «کیش شخصیت» حول آواکیان است. این‌ها هرگز محتوای سنتز نوین را مورد بررسی و کنکاش و نقد قرار نداده‌اند و صرفاً با استفاده از یکسری مفاهیم ساخته شده توسط ایدئولوگ‌های بورژوازی در کارزارهای ضد کمونیستی، به مخالفت با سنتز نوین می‌پردازند. اما در صفوف پیروان سنتز نوین هم درک‌هایی وجود دارد که گویا این مصوبه‌ها نشانه‌ی بزرگ کردن بی‌دلیل و پایه‌ی یک فرد و مترادف با «کیش رهبری» است. این انتقاد صرفاً مشتقی از مسئله اصلی بوده و از موضوع بزرگ‌تری سرچشمه می‌گیرد. در واقع برای روشن شدن مسئله باید به خود این مسئله بزرگ‌تر پرداخت. یعنی به عدم درک این واقعیت که جهشی در علم کمونیسم رخ داده است و این جهش معماری دارد. باید عمیقاً درک کرد مارکسیسم، علم است و نه «آئین» و بر اساس این درک پرسید و پاسخ داد: آیا جهشی در علم مارکسیسم رخ داده است و این جهش برای انقلاب تعیین کننده است؟ اگر جهش تعیین کننده، تشخیص داده و درست درک شود آنگاه صحت مصوبه‌ای که می‌گوید، آواکیان «بزرگ‌تر» از حزبی است که رهبر آن است، درک خواهد شد.

همان‌طور که لنین در «چه باید کرد؟» تأکید کرده است یکی از وظایف کلیدی کمونیست‌ها عبارت از آن است که اعتقادات راسخ و اهداف کمونیستی‌شان را در مقابل دید همه‌گان بگذارند؛ و این به معنای آن است که باید پیشرفته‌ترین بیان آن اعتقادات و اهداف را در مقابل دید همه‌گان بگذارند. در علم کمونیسم هم مانند هر رشته‌ی علمی دیگر مانند فیزیک و بیولوژی و غیره این پیشرفت‌ها معمولاً با یک فرد خاص مشخص می‌شود و به عبارتی صحبت از پیشرفته‌ترین درک در هر زمان معین بدون ارجاع به آن فرد غیرممکن است و هر گونه تلاش برای پرهیز از این کار فوق‌العاده مصنوعی و غلط است. در مورد نقش رهبران کمونیست همیشه باید پرسید محتوای این نقش چیست و به ویژه محتوای آثار، روش و رویکردشان چیست و بود و نبود آنچه تأثیری در رابطه با انقلاب کمونیستی خواهد داشت؟ آواکیان در مورد اینکه انقلاب و کمونیسم در مورد چه چیزی است و چگونه باید به سمت هدف انقلاب و کمونیسم حرکت کرد، درک پیشرفته‌تری را به وجود آورده است. او روشی را برای دیدن و حل تضادهایی که به طور اجتناب‌ناپذیر در پروسه پیشبرد انقلاب به سوی هدف نهایی کمونیسم سربلند می‌کنند تکامل داده است.

ما به هیچ‌وجه رفیق آواکیان را رهبر «خطا ناپذیر» نمی‌دانیم. همان‌طور که از مارکس تا مائو را چنین نمی‌پنداریم و باب آواکیان این نگرش و روش را به ما آموخته است که ما کمونیست‌ها نه یک فرقه بلکه دانشمندانی هستیم که باید مرتباً صفوفمان را گسترش دهیم و تمرکز کارمان تلاش بی‌وقفه برای درک علمی از وضعیت اجتماعی بشر و بر این پایه مبارزه مستمر برای دگرگونی انقلابی این وضع و حل مسائل عظیم مقابل جامعه‌ی بشری است. وی به ما می‌آموزد که ما در این راه مرتباً اشتباه می‌کنیم، اما از این اشتباهات و از دیگران از جمله کسانی که جهان‌بینی ما را ندارند، منظم و با روشی علمی می‌آموزیم تا هدفمان را به بهترین وجه ممکن و با حداقل اشتباهات پیش ببریم. در واقع کمونیسم نوین محصول به کار بستن این روش و رویکرد به تجارب عظیم جنبش کمونیستی از کمون پاریس و تجربه‌ی جوامع سوسیالیستی شوروی و چین تحت رهبری کمونیست‌ها، اهداف و بینش و روش آن رهبران و بسیاری تجارب دیگر از آن زمان تا به کنون بوده است.

تأکید و پافشاری ما بر واقعیت سنتز نوین کمونیسم و نقش آواکیان در معماری آن، برخلاف آنچه اکثریت نیروهای چپ فکر می‌کنند، تکرار آئین وار «یک باور» نیست. بلکه فراخوانی است درباره‌ی یک تفکر رهایی‌بخش علمی، در مورد واقعیات جامعه بشری و تئوری و راه کمونیستی در مسیر

رهایی بشریت. درک این واقعیت که نظام سرمایه‌داری اصلاح‌نشدنی است و تغییر رادیکال آن، نیازمند علم و یک رویکرد علمی، یک دیدگاه ماتریالیست دیالکتیکی و علم کمونیسم است. ضرورت و امکان و استراتژی یک انقلاب کمونیستی از یک رویکرد عمیقاً علمی، ماتریالیست دیالکتیکی نسبت به واقعیت اجتماعی برمی‌خیزد. تعیین واقعیت عینی نیازمند علم و داشتن رویکرد علمی به واقعیت است؛ واقعیت نه به آن شکل که خود را در سطح نشان می‌دهد بلکه تعیین واقعیت از طریق شناسایی قوای محرکه و علل درونی‌اش با تکیه بر شواهد و چالش پذیر بودن در مقابل اثبات غلط بودنش. اهمیت سنتز نوین کمونیسم و آواکیان فقط در همین است و بس. همان‌طور که اهمیت مارکسیسم و مارکس و لنین و مائو.

سنتز نوین کمونیسم، افکاری جدا از واقعیت عینی نیست. بلکه تجربی‌ها و تراکم‌هایی از واقعیت و دستیابی به آن از طریق اتخاذ و به کار بستن و رویکرد علمی است. بنابراین در عین حال که باید دست به نبرد بزرگی در عرصه‌ی افکار و اندیشه‌ی مردم، در عرصه‌ی اپیستمولوژی بزنیم اما باید بدانیم که این‌ها صرفاً افکار «ما» در مقابل افکار «دیگران» نیستند. بلکه مسئله این است که چه چیزی حقیقت و به لحاظ علمی صحیح بوده و واقعیت عینی (مشخصاً واقعیت عینی جامعه بشری) را بر حسب علل درونی، قوای محرکه، جاده‌های تغییر وضع کنونی بازتاب می‌دهد. در مقابل آن، افکار دیگر به همین علل که قدرت درک و تشریح واقعیت و نتیجتاً نشان دادن راه تغییر واقعاً انقلابی را ندارند، افکار صحیحی نیستند و انقلابیون نباید از آن‌ها پیروی کنند بلکه باید از سنتز نوین کمونیسم و آواکیان پیروی کنند. این امر برای رهایی چند میلیارد انسان در سراسر کره‌ی زمین، از ده‌ها میلیون نفری که زیر حاکمیت جمهوری اسلامی فقر و فلاکت، تاریک اندیشی دینی و خفقان سیاسی و زنجس‌تیزی را تجربه می‌کنند تا توده‌ها در زاغه‌های ریو در برزیل و میدان تحریر در قاهره، از آنانی که در کارخانه‌های نساجی بنگلادش زیر آوار می‌مانند و ده‌ها میلیونی که در آمریکا به خاطر رنگ پوستشان همواره آماج شلیک پلیس و حبس هستند، یک ضرورت عاجل است.

امسال، یک صد سال است که از تحلیل لنین در مورد تکامل سرمایه‌داری به مرحله سرمایه‌داری امپریالیستی می‌گذرد. سال آینده صدمین سالگرد انقلاب اکتبر و استقرار اولین کشور سوسیالیستی در تاریخ است. در زمان لنین نسبت به اوضاع جهانی که سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی تولید کرده بود، رویکردهای متفاوتی وجود داشت. رویکرد لنین در انطباق با واقعیت عینی و برای تغییر رادیکال جهان از طریق انقلاب کمونیستی بود. رویکرد اکثریت احزاب انترناسیونال دوم، حفظ وضع موجود بود. لنین راه حل علمی و واقعی برون رفت از دهشت‌های سرمایه‌داری را کشف کرد، افق پرولتاریای جهان و دیگر توده‌های تحت ستم را تا حد جامعه و جهان بنیاداً متفاوت از سرمایه‌داری و ممکن بودن آن گسترش داد و در عمل نیز (به علت داشتن تحلیل علمی از واقعیت و راه تغییر آن) توانست انقلاب کمونیستی در روسیه را رهبری کند و اولین کشور سوسیالیستی تاریخ را بنا گذارد. امروز هم باب آواکیان را داریم که تحلیل لنین از سرمایه‌داری و الزامات سرنگون کردن آن را تکامل داده و هدف کمونیسم را واضح‌تر و علمی‌تر از هر زمانی مشخص کرده است و کلیات نقشه راه رسیدن به آن را در اوضاع کنونی که بسیار متفاوت از دوران لنین است ترسیم کرده است.

اگر قرار است بشریت علیه دهشت‌های این نظام سرمایه‌داری امپریالیستی تا به آخر بجنگد، خیلی ساده نیاز به کمونیسم نوین دارد و رهبری باب آواکیان به این دلیل ساده اهمیت فوق‌العاده دارد. شش مصوبه در واقع به‌طور موجز و فشرده این پیام را در بر دارد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م)

نوامبر ۲۰۱۶

آبان ۱۳۹۵

شش مصوبه از کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا

۱ ژانویه ۲۰۱۶

پیچیده و قابل دسترس کردن آن‌ها برای توده‌ها.

مصوبه ۱:

سنتز نوین کمونیسم که توسط باب آواکیان و بر پایه ۴۰ سال کار انقلابی پیش گذاشته شده یک پیشرفت کیفی در رویکرد علمی به انقلاب و رهایی بشریت است. این سنتز نوین زیرساخت و نقطه عزیمت دوره نوینی از انقلاب کمونیستی است، امری که در جهان امروز به اضطرار لازم است.

هر جا ستم است، مبارزه هست. توده‌های مردم مرتباً علیه شرایط ستمگرانه زندگی‌شان و علیه تحمیل‌کنندگان این ستم به پا می‌خیزند. ولی بدون تئوری علمی و رهبری لازم، مبارزات ستم دیدگان در نظامی که سرچشمه ستم است محصور می‌شود و محدود می‌ماند و خوف و خفتی که بر توده‌ها سایه افکنده پایان نمی‌گیرد. سنتز نوین و رهبری باب آواکیان، رویکرد و درک علمی را که توده‌های تحت ستم برای انجام انقلاب به آن نیاز دارند تجسم می‌بخشد و نمایندگی می‌کند انقلابی که توده‌های تحت ستم توسط آن، خود و نهایتاً کل بشریت را رها می‌کند. انقلابی که هدف نهایی‌اش جهان کمونیستی است.

همان‌طور که باب آواکیان خود تأکید دارد، سنتز نوین «معرف و تجسم پاسخی کیفی به یک تضاد جدی است که در درون کمونیسم از ابتدای تکاملش تاکنون موجود بوده است: تضاد رویکرد و متد بنیاد علمی با جنبه‌هایی از کمونیسم که با چنین رویکرد و متدی مغایرت داشته است.

و: بنیادی‌ترین و حیاتی‌ترین جنبه سنتز نوین، تکامل و سنتز بیشتر کمونیسم به مثابه یک رویکرد و متد علمی است و به کارگیری استوارتر این متد و رویکرد علمی به واقعیت به طور عام و به مبارزه انقلابی برای سرنگونی و ریشه کن کردن همه نظام‌ها و روابط استثمار و ستم و پیشروی به جهان کمونیستی. تمام عناصر مرکزی و اجزاء حیاتی این سنتز نوین بر بستر این رویکرد و متد قرار می‌گیرند و به آن اتکا دارند».

کمونیسم هم مانند همه رویکردهای علمی به مسئله درک و تغییر واقعیت، باید به تکامل ادامه دهد. کمونیسم با سنتز نوین به یک تکامل کیفی دست یافته است. این جهشی است و راهی است و آنچه قبلاً بود و در برخی جهات مهم، گسستی است از آن چیزی قبلاً بود. امروزه به رسمیت شناختن این مسئله یک خط تمایز حیاتی است بین کمونیست‌های انقلابی واقعی و آن‌ها که شاید ادعای کمونیست و انقلابی بودن داشته باشند ولی در واقعیت چنین نیستند. همان‌طور که در ۱۹۷۵ کمونیست بودن به معنای پیروی از مائو و خطی که او تکامل داد بود، امروز هم کمونیست بودن به معنای پیروی از باب آواکیان و راه نوینی است که او گشوده و با ترسیم کرده است.

مصوبه ۲:

باب آواکیان رهبری است با مجموعه نادری از کیفیت‌ها: او کسی است که توانسته تئوری علمی را در مقیاس جهانی تکامل دهد. در عین حال، او درکی عمیق از ستم‌دیدگان و ارتباطی حساسی با آن‌ها دارد و توانایی بسیار بالایی در «ساده بیان کردن» تئوری‌های

باب آواکیان به طور مدام رهبری استراتژیک و تاکتیکی را برای مبارزه انقلابی در تمامی ابعاد حیاتی‌اش تأمین می‌کند. او علم و هنر رهبری کمونیستی را بسیار تکامل داده است. همان‌طور که خود باب آواکیان می‌گوید:

«رهبری، و به ویژه رهبری کمونیستی، همان‌طور که گفته‌ام در خط متمرکز است. این صرفاً به معنی خط به مثابه تجربدهای تئوریک نیست. هرچند که تجربدها به خصوص وقتی به درستی انعکاس واقعیت و حرکت و تکامل آن هستند بسیار بسیار مهم هستند. ولی منظور من مفهومی همه جانبه از خط است. این رهبری قادر است مرتباً به تجربدهای تئوریک اساساً صحیح برسد، بینش و متد و استراتژی و برنامه و سیاست‌هایی را که برای تغییر ریشه‌ای جهان از طریق انقلاب و در جهت هدف نهایی کمونیسم لازم است فرموله کند و به کار گیرد و بقیه را نیز در پذیرفتن و عمل کردن بر پایه آن رهبری کند. او در این روند مرتباً افراد تحت رهبری‌اش را قادر می‌کند خود به طور روزافزون توانایی انجام همه این کارها را پیدا کنند. این است جوهر رهبری کمونیستی».

شیوه‌ها و رویکرد سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان آن نوع رهبری را امکان‌پذیر می‌کند که نه تنها ابتکارات دیگران را خفه نمی‌کند بلکه می‌تواند خلاقیت و ابتکار مردم را در مقیاسی وسیع و به طور بی‌سابقه شکوفا کند.

همه کسانی که به هر شکل برای رسیدن به جهانی آزاد از بردگی در تلاش‌اند می‌توانند پیرو باب آواکیان شوند و سنتز نوین کمونیسم را بپذیرند و بر پایه آن، خود به رهبران مبارزه انقلابی برای رهایی نوع بشر تبدیل شوند.

مصوبه ۳

این واقعیت که در جهان امروز یک رهبر انقلابی در قواره باب آواکیان وجود دارد و امروز سنتز نوین کمونیسم را داریم برای توده‌های تحت ستم و امر رهایی نوع بشر فوق‌العاده مهم است.

محتوا و نقش رهبری باب آواکیان را در دسترس میلیون‌ها نفر قرار دادن، تبدیل آن به نقطه رجوع و یک قطب جاذبه بیش از پیش قدرتمند در جامعه، برای کل فرایند انقلاب حیاتی است. شکل بروز فشرده رویکرد استراتژیک ما به ساختن جنبشی برای انقلاب که حزب هسته رهبری کننده آن است در این دو شعار حزب ما منعکس است: «با قدرت بستیزیم و مردم را برای انقلاب متحول کنیم» و «زمینه را آماده کنیم، مردم را آماده کنیم، پیشاهنگ را آماده کنیم و آماده باشیم برای وقتی که می‌توان میلیون‌ها نفر را برای انقلاب رهبری کنیم، با تمام قوا و با شانس واقعی پیروزی».

این شعارها بیان فشرده رویکرد استراتژیک ما به ساختن جنبشی برای انقلاب و حزب به عنوان هسته رهبری کننده آن است. این به معنی افشای ماهیت ستمگرانه و استثمارگرانه نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است و این واقعیت که تضادهای بنیادین و ماهوی این نظام را که بنیان استثمار و ستم موجود است فقط از طریق انقلاب می‌توان حل کرد. این یعنی سازمان‌دهی

مردم برای مقابله با فاحش‌ترین تجاوزات نظام و در عین حال مطرح کردن و جا انداختن نیاز به انقلاب برای اینکه سرانجام به این تجاوزات خاتمه داده شود. این یعنی استفاده از فرصت در لحظاتی که تضادهای این نظام در بحران‌های حاد جلوه‌گر می‌شود؛ تا بتوان پیشروی‌های مهم کرد و ظهور یک اوضاع انقلابی را تسریع کرد: اوضاعی که بحران عمیق همه سیستم را در بر گرفته باشد؛ میلیون‌ها نفر نیز جهت داده شده باشند، سازمان‌دهی شده باشند و اراده کرده باشند که با تمام وجود برای سرنگونی این نظام به میدان آیند و نظامی بنیاداً متفاوت را جایگزین سازند.

در این فرایند کلی مهم‌ترین کاری که باید بکنیم، در هر کجا و در هر فعالیتی، تبلیغ و رواج رهبری باب آواکیان و سنتز نوین کمونیسم است که او تکامل داده است. این اولین نقطه اتکاء حزب ما است که چارچوب و مضمون کل فعالیت حزب را تأمین می‌کند. این نوک پیکان رهبری کننده کلیت فعالیت انقلابی و مبارزه‌ای است که حزب ما به پیش می‌برد.

مصوبه ۴

ابزار اصلی که حزب از طریق آن مبارزه جاری ایدئولوژیک و کار سیاسی تدارک انقلاب را رهبری می‌کند وب‌سایت حزب است (revcom.us) این «دومین تکیه‌گاه» فعالیت حزب ما است.

وب‌سایت مداوما جهت‌گیری و رهبری تأمین می‌کند، هم دراز مدت و هم «در لحظه». این شامل آثار کلیدی باب آواکیان و نیز «انقلاب» (نشریه حزب) است. وب‌سایت اوضاع جهان را تحلیل می‌کند، بر دینامیک‌ها و تضادهای زیربنایی این وقایع پرتو می‌افکند، و نشان می‌دهد این‌ها ریشه در دینامیک‌ها و خصلت پایه‌ای نظام سرمایه‌داری امپریالیستی دارند. وب‌سایت رابطه این‌ها با مبارزه برای سرنگونی این سیستم و پشت سر گذاشتن آن را نشان می‌دهد. فعالیت‌های حزب در مبارزات توده‌ای حول تضادهای عمده اجتماعی و اسناد کلیدی حزب و مقالاتی که در مورد اهمیت ساختمان حزب به مثابه هسته رهبری کننده انقلابی مورد نیاز است را در برمی‌گیرد.

همان‌طور که باب آواکیان گفته:

«وب‌سایت (revcom.us) و نشریه انقلاب به تحلیل علمی از وقایع مهم جامعه و جهان زندگی می‌بخشد. نشان می‌دهد که چرا اتفاق می‌افتند و چطور وقایع و تحولات گوناگون به هم مربوطند و ربط همه این‌ها به نظامی که در آن زندگی می‌کنیم چیست. منافع مردم در ارتباط با این‌ها کجا است. چرا انقلاب به واقع راه حلی برای همه این‌ها است. و اهداف این انقلاب کدام‌اند. نگرش‌ها و برنامه‌های گوناگون چه رابطه مثبت یا منفی‌ای با انقلابی که لازم است دارند. و مردم چطور در جهت ساختن چنان انقلابی حرکت می‌کنند و یا می‌توانند حرکت کنند. سایت و نشریه «انقلاب» راهنماست، محور است، ابزار حیاتی برای به میدان آوردن، جهت دادن، تربیت کردن و سازمان‌دهی هزاران نفر و تحت تأثیر قرار دادن میلیون‌ها نفر است که با قدرت بجنگند و مردم را برای انقلاب آماده کنند، برای تسریع و تدارک زمانی که می‌توانیم برای یکسره کردن کار به میدان آیم و شانس واقعی پیروزی داشته باشیم».

این وب‌سایت هم اینک نیز بسیار مؤثر است ولی وب‌سایت باید واقعاً وب‌سایتی شود که با میلیون‌ها نفر ارتباط برقرار کند، در درک جهان و حرکت برای تغییر ریشه‌ای آن هدايتشان کند و برای کسانی هم که انقلاب را قبول کرده‌اند و یا جذبش شده‌اند رهبری تأمین کند.

مصوبه ۵

قانون اساسی جمهوری نوین سوسیالیستی در آمریکای شمالی

فشرده ده‌ها سال کار باب آواکیان است، به کاربست الهام‌بخش سنتز نوین کمونیسم است که او پیش گذاشته.

قانون اساسی که در سال ۲۰۱۰ توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا اتخاذ شد الگوی پایه‌ای جامعه نوین سوسیالیستی است، از همان روز آغاز تا گذار به جهانی بدون طبقات و تمایزات طبقاتی؛ جهانی بدون ستم و تقسیم‌بندی‌های مخرب و تخصم میان مردم.

این اثر برجسته در خدمت امر رهایی نوع بشر، توسط باب آواکیان به نگارش در آمده و فقط او بود که می‌توانست آن را بنویسد. این امری بدیهی است که در دنیای امروز هیچ فرد دیگر و هیچ کلکتیوی از افراد قادر به تهیه چنین سندی نیست؛ سندی چنین فراگیر و دوراندیشانه و در عین حال خاص که چارچوب و راهنمایی برای یک جامعه کاملاً نوین و رهایی‌بخش است. قانون اساسی نمونه‌ای قدرتمند از ویژگی و یگانگی بودن باب آواکیان و رهبری او است که اهمیتی انکارناپذیر برای مردم سراسر جهان دارد.

مصوبه ۶

باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا است. او مثل تمام اعضای حزب تابع کلکتیو حزب به طور کلی است، هر چند که توسط کمیته مرکزی برای رهبری حزب انتخاب شده است. در عین حال از آنجا که او آغازگر و معمار سنتز نوین کمونیسم هم هست به لحاظ عینی «فرا تر از» این حزب است.

مهم است که حزب ما درک عمیقی از سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان داشته باشد و بر اساس آن پیش برود. این باید قلب حیات و فعالیت حزب کمونیست انقلابی آمریکا باشد و این مسئولیت خاصی بر دوش اعضا و هواداران حزب ما می‌گذارد که عمیقاً درگیر بحث در مورد سنتز نوین و شخص باب آواکیان شوند و این‌ها را وسیعاً تبلیغ کنند، انتشار دهند و مبارزه کنند که در مقابل تمامی گرایش‌های مخالف سنتز نوین و آواکیان، در هر گوشه جهان ریشه بگیرد و مردم را وسیعاً با حس مسئولیت دفاع از آواکیان پر کنند و تضمین کنند که او بتواند به انجام خدماتش به کامل‌ترین شکل ممکن به امر انقلاب و رهایی نوع بشر ادامه دهد.

همان‌طور که باب آواکیان می‌گوید:

«ضرورتی عاجل برای اینکه سنتز نوین وسیعاً در این جامعه و در سراسر جهان در دست گرفته شود وجود دارد: هر جا که مردم چرایی وضع موجود را جویا شده‌اند و امکان دستیابی به جامعه‌ای نوین را؛ هر جا که مردم حرف از «انقلاب» می‌زنند ولی درک واقعی از معنی انقلاب ندارند و به هیچ رویکرد علمی برای تحلیل از چیزی که در مقابلشان است و کاری که باید انجام شوند دسترسی ندارد؛ هر جا که مردم به شورش برمی‌خیزند اما راهشان سد می‌شود، به آن‌ها خیانت می‌شود و به لطف ستمگران خون‌خوار واگذارشان می‌کنند، یا به بیراهه‌هایی کشانده می‌شوند که تنها زنجیرهای بردگی سنت را آن هم غالباً با خشونت و وحشیانه تحکیم می‌کنند؛ هر جا که مردم به راهی برای خروج از شرایط درماندگی نیاز دارند اما قادر به دیدن سرچشمه‌های رنج خویش و راه خروج از تاریکی نیستند».

به طور خلاصه در عین حال که باب آواکیان بخشی از کلکتیو حزب و تابع این کلکتیو است اما بزرگ‌تر از حزب است و این خصلت «بزرگ‌تر از آن بودن» جنبه عمده این رابطه است. همان‌طور که تأکید کردیم، رهبری باب آواکیان و سنتز نوین کمونیسم که پیش گذاشته یک چارچوب تئوریک، شیوه و رویکرد علمی برای یک مرحله کاملاً نوین از انقلاب کمونیستی ارائه می‌دهد، نه فقط در این کشور که در سراسر جهان.

علم و انقلاب

مصاحبه با آردی اسکای بریک، نشریه‌ی انقلاب، ۲۰۱۵

بخش هشتم: درباره‌ی اهمیت علم و به کار بست علم در بررسی جامعه، سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان

« در اوایل سال ۲۰۱۵ نشریه‌ی انقلاب (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) مصاحبه‌ای با آردی اسکای بریک داشت. این مصاحبه طی چند روز انجام شد و طیف گسترده‌ای از مسائل را در برمی‌گیرد. آردی اسکای بریک تحصیلات حرفه‌ای خود را در رشته‌های محیط زیست و بیولوژی تکاملی گذرانده است. وی از مبلغین سنتز نوین است. در میان آثار او می‌توان از دو اثر نام برد: علم فرگشت و افسانه‌ی آفرینش: واقعیت چیست و چرا دانستن آن مهم است و از گام‌های نخستین تا جهش‌های آینده، رساله‌ای در باره‌ی ظهور انسان، سرچشمه‌ی ستم بر زن و راه‌هایی. باره‌های پیشین ترجمه‌ی فارسی این مصاحبه را در حقیقت شماره‌ی ۷۱ تا ۷۷ خواندید. اکنون، بخش هشتم را می‌خوانید.

خیزش‌های عظیم در جهان و نیاز عاجل به رویکرد علمی به سنتز نوین

سؤال: اگر به دنیا در چند سالی که گذشت نگاه کنیم، یا اگر کمی به عقب برگردیم و دنیا را در چند دهه اخیر از نظر بگذرانیم، می‌بینیم که در بسیاری نقاط دنیا خیزش‌ها و حتی مبارزات انقلابی بزرگی رخ داده است. بله درست است که در چند سال اخیر مبارزات انقلابی زیادی در جریان نبوده ولی در مصر زمانی که مبارک، رئیس دولت مصر در نتیجه‌ی مبارزات مردم مجبور به کناره‌گیری از قدرت شد، شاهد خیزش مردم بودیم. یا خیزش‌های معروف به «بهار عربی» را داریم. تصورش را بکنید چقدر اوضاع می‌توانست متفاوت باشد اگر درست در میانه‌ی این خیزش‌ها یک هسته از مبارزانی که برای سنتز نوین می‌جنگیدند وجود می‌داشت و سنتز نوین در نقشه‌ی جهانی و بین‌المللی یک نیرو و وزنه محسوب می‌شد.

اسکای بریک: بله به نظر من هم مصر مثال خوبی است. باب آواکیان بیانی‌های درباره مصر داد که ارزش رجوع و دوباره خواندن دارد. می‌دانید، این که مردم برمی‌خیزند و علیه ستم مبارزه می‌کنند ستودنی است ... و مردم... به‌ویژه جوانان و دانشجویان بسیاری در مصر بودند که واقعا می‌خواستند علیه رژیم ستمگر بجنگند. بسیاری از آن‌ها آرزوی دنیای بهتری را داشتند؛ نه فقط برای فرد خودشان بلکه برای کل جامعه. کسانی که می‌خواستند علیه سوء استفاده‌ها [از قدرت] مبارزه کنند. از این نوع موقعیت‌ها زیاد می‌بینیم که مردم شجاعانه خود را در خط اول مبارزه قرار می‌دهند، فداکاری می‌کنند، به زندان می‌روند، کشته می‌شوند. اینجا بحث من بر سر کسانی که خود را در خط اول مبارزه قرار نمی‌دهند نیست. از افرادی صحبت می‌کنم که درست در صف اول مبارزه هستند. ولی این‌ها بدون آن که درک عمیقی از ریشه معضلات داشته باشند (از منظر این که چگونه سرمایه‌داری-امپریالیسم با مشکلات یک کشور خاص و یک رژیم معین درهم تنیده می‌شوند) و نیز بدون آن که درک عمیقی داشته باشند از این که امور از لحاظ استراتژیکی در چه جهتی باید حرکت کنند تا بتوانند در مسیر انقلابی که واقعا رهایی‌بخش است فعالیت کنند؛ انقلابی که بتواند یک نظام طراز نوین را به وجود آورد و یک جامعه‌ی سوسیالیستی را

جایگزین جامعه‌ای کند که داریم سعی می‌کنیم سرنگونش کنیم ... اگر این آگاهی را نداشته باشند، راه زیادی را طی نخواهند کرد. شاهد فداکاری‌های زیادی خواهیم بود. بسیاری انسان‌های شجاع به میدان آمده و سخت خواهند جنگید. ولی حتی اگر پیروزی‌های موقت نیز کسب کنند، دیر یا زود عقب‌گرد خواهند کرد. این اتفاق در مصر افتاد و ارتش با قدرت بسیار زیاد وارد عمل شد. خوب در چنین وضعی آدم اگر درک عمیق‌تر و درک علمی استراتژیکی تری، هم از معضل و هم از راه حل نداشته باشد، نمی‌تواند راه دوری را طی کند. آدم یا سرکوب و درهم کوبیده می‌شود یا متوقف می‌شود. ما می‌بینیم که این مسئله بارها و بارها تکرار شده و می‌شود و باید بفهمیم که ایراد کار از کجا است و چگونه مشکل را حل کنیم.

مردم دچار انواع گیجی و سردرگمی هستند. مردم حتی تشخیص نمی‌دهند که امروز هیچ دولت سوسیالیستی در دنیا وجود ندارد. فکر می‌کنند چین یا شاید کوبا کمونیست هستند. در حالی که این کشورها کمونیست نیستند. آن‌ها اسم کمونیسم را نگه داشته‌اند ولی هیچ محتوی کمونیستی در نظام‌های آن‌ها موجود نیست. مردم فکر می‌کنند که ظهور شخصی مانند چاوز (Chavez) در ونزوئلا یک نوع انقلاب بزرگ بود. نه، این انقلاب نیست. آن‌ها هرگز پیوندهایشان با امپریالیسم را نگسستند.

مردم واقعا خوبی وجود داشتند که رویای دنیای بهتری را داشتند و برایش می‌جنگیدند. ولی اگر شما یک تحلیل ماتریالیستی نظام‌مند و دقیق نداشته باشید، نمی‌توانید بفهمید که در واقع علیه چه چیزی دارید مبارزه می‌کنید و چگونه باید به پیروزی برسید. بنابراین تفاوت زیادی نمی‌کند که نیت شما به‌عنوان افراد یا گروه‌هایی از مردم چیست. شما از مسیر منحرف خواهید شد یا از مسیر منحرفتان خواهند کرد و یا در هم کوبیده خواهید شد؛ و این چیزی است که نباید اجازه بدهیم رخ دهد. حتی امروز عده‌ی زیادی درباره‌ی کوبا دچار گیجی هستند. کوبا هرگز یک انقلاب واقعا سوسیالیستی نداشت. آن‌ها خیلی سریع به شوروی وابسته شدند که در آن زمان (از اواخر دهه‌ی پنجاه میلادی) یک قدرت سرمایه‌داری-امپریالیستی بود. در انقلاب کوبا عناصری از یک انقلاب وجود داشت ... شجاعت بود، فداکاری بود، کوبایی‌های بسیاری تصور و رویای یک دنیای نوین را داشتند ولی به آنجا نرسیدند.

مردم ویتنام در زمان جنگ با ایالات متحده ... ابتدا جنگ با فرانسه و بعد با ایالات متحده ... آنها فداکاری‌های بسیار بزرگی کردند ... میلیون‌ها ویتنامی در جنگ برای بیرون راندن اشغالگران امپریالیست جانشان را از دست دادند. میلیون‌ها نفر برای رهایی کشورشان از شر سلطه‌ی امپریالیسم، فداکارانه و به‌سختی جنگیدند و کشته شدند. بسیاری از آن‌ها در پی اهداف بزرگ‌تری ورای رهایی ملی بودند. آن‌ها ایده و امید ساختن جامعه‌ی نوینی را داشتند. ولی هرگز شانس آن را نیافتند که حتی ساختن یک جامعه سوسیالیستی را آغاز کنند. چرا که رهبرانشان فاقد آن افق و روش صحیح بودند و با نظر به اهداف بزرگ‌تر حرکت نمی‌کردند. هم‌چنین به این دلیل که شمار وسیع‌تر مردمی که رهبری می‌شدند، خودشان به اندازه‌ی کافی مسائل را درک نمی‌کردند و فاقد آن ابزار علمی بودند که بتوانند اهداف و خواسته‌هایشان را به‌روشنی بیان کنند و رهبری بهتری را به میدان بیاورند. خب! در سمت مردم شاهد فداکاری‌ها و مبارزات بسیار زیاد بودیم ولی این مبارزات آن‌ها را به جهان و مکان نوینی نرساند.

در اینجا درس‌های بسیار تلخی برای یادگیری وجود دارد. اگر شما دانشمند خوبی باشید، از خطاها می‌آموزید، از گام‌های غلط و در جهت غلط حرکت کردن‌ها می‌آموزید. از این‌ها باید درس بگیرید. نمی‌توانید به سادگی از آن‌ها بگذرید و بگویید، «تلاش خوبی بود. برویم جلو و بینیم شورش بعدی چه چیزی به همراه خواهد داشت». نه! اگر می‌خواهید بفهمید چگونه می‌توان اوضاع را به سمت منافع بشریت حرکت داد باید این زحمت را به خود بدهید و بفهمید چرا آدم از مسیر خارج می‌شود؛ و این بخش عمده‌ی کاری است که باب آواکیان همیشه انجام داده است.

سؤال: بر متن همین بحث‌ها می‌خواهم بدانم اگر سنتز نوین نه فقط در جامعه آمریکا بلکه در مقیاس جهانی واقعا نفوذ وسیعی داشت و مردم بیشتر و

بیشتری درگیر آن می‌شدند و هم‌زمان و مرتبط با آن هسته‌ای به وجود می‌آمد از کسانی که آن را در دست گرفته و به مبارزان سرسخت سنتز نوین تبدیل می‌شدند، اوضاع به چه صورتی در می‌آمد؟

اسکای بریک: خوب، در این صورت، سنتز نوین در جامعه آمریکا و در دنیا به چیزی تبدیل می‌شد که «قطب جاذبه» خوانده می‌شود. یعنی تبدیل به یک چارچوب مرجع می‌شد. مردم در سراسر دنیا می‌توانستند به آن رجوع کنند، آن را یاد بگیرند و بر مبنای آن فرآیند انقلاب را در کشورهای خود و به عنوان بخشی از یک جنبش جهانی به پیش برند. خاورمیانه در دهه‌های گذشته یکی از تلخ‌ترین نمونه‌هایی است که فقدان چنین فرآیندی در آن مشهود است. کشورهای خاورمیانه، برای نسل‌های متعدد، توسط امپریالیست‌های خارجی غارت و سرکوب شده‌اند. این‌ها مستقیماً و یا از طریق دولت‌های ستمگری که سرکار گذاشته و حمایت می‌کنند، توسعه‌های معوج و معضلات اجتماعی عظیمی برای این کشورها به وجود آورده‌اند و بی‌شک مانع از این شده‌اند که این جوامع در جهت درستی توسعه یافته و پاسخگوی نیازهای مردم باشند. این مسئله خشم و انزجار فوق‌العاده‌ای در بین مردم خاورمیانه پدید آورده. خشم و انزجار عظیم از این که پاسخ امپریالیست‌ها برای مشکلات غیرقابل حلی که خودشان در خاورمیانه ایجاد کرده‌اند، فقط بمباران پی‌درپی شهرها و کشورها است. این تنها شیوه‌ای است که آن‌ها برای حل معضلات بلدند: این کشورها مشکل دارند؟ پس بمبارانشان کنید! ویرانی و بدیختی که امپریالیست‌ها در خاورمیانه به بار آورده‌اند، و رای تصور است.

امپریالیست‌ها هم‌چنین از اسرائیل حمایت کرده‌اند. دولت ستمگری که برای نسل‌های پیاپی، سیاست نسل‌کشی وحشیانه‌ی مردم فلسطین را پیش برده و همچنان می‌برد. دولت اسرائیل با کمک امپریالیسم آمریکا و سایر قدرت‌های امپریالیستی بنا شد و ادامه‌ی این وضعیت مطلقاً، مطلقاً غیرقابل قبول است. طنز تلخ این است که یک دولت یهودی این جنایات را انجام می‌دهد. همان‌طور که باب آواکیان گفته است «بعد از هولوکاست، بدترین چیزی که برای مردم یهود رخ داد، شکل‌گیری دولت اسرائیل بود». این جمله کاملاً درست است. به این دلیل خیلی تلخ است که آدم به نسل‌کشی شش میلیون یهودی در جنگ جهانی دوم توسط هیتلر و رژیم نازی فکر کند و بعد با این واقعیت روبرو شود که دولت صهیونیستی اسرائیل که بعد از جنگ جهانی دوم و با ترسیم دوباره‌ی نقشه‌ی منطقه ایجاد شد، فلسطینی‌ها را از بخش بزرگی از سرزمین‌هایشان بیرون رانده و زمین‌هایشان را غصب کرده. این رژیم نامشروع و بی‌رحم صهیونیستی همچنان تا به امروز یهودیان را به سمت نسل‌کشی بی‌رحمانه‌ی مردم فلسطین سوق می‌دهد! یعنی کسانی که بهتر از هر کس دیگری باید بدانند که مورد نسل‌کشی قرار گرفتن یعنی چه.

همان‌طوری که باب آواکیان در دیالوگ با کورنل وست گفت دو شیوه برای جمع‌بندی تاریخی از تجربه‌ی هولوکاست وجود دارد و تشخیص این مسئله بسیار مهم است. یک راه، و راه صحیح، این است که «هرگز نباید دوباره تکرار شود... ما نباید اجازه بدهیم که چنین چیزی دوباره برای یهودی‌ها، یا هیچ گروه دیگری از مردم، در هیچ نقطه‌ای از جهان، رخ بدهد» و شیوه دیگر، شیوه‌ی بسیار غلطی که ویژگی بنیادی دولت صهیونیستی اسرائیل است، این است: «چون چنین فاجعه‌ای برای قوم و ملت ما رخ داده، پس هر کاری که ما می‌کنیم مشروع است. ما این سرزمین را به عنوان سرزمین خودمان مصادره می‌کنیم، ما فلسطینی‌هایی که در این سرزمین زندگی می‌کنند و کسانی که جرئت می‌کنند از در مخالفت با ما دربیایند را سرکوب و از این سرزمین بیرون می‌رانیم. ما فقط بر مبنای منافع خودمان عمل خواهیم کرد و هیچ اهمیتی نمی‌دهیم که اعمال ما چه عواقبی برای دیگران خواهد داشت».

ببیند! خیلی مهم است که تفاوت بین یهودیت و صهیونیسم کمرنگ نشود. یهودیت یک دین و فرهنگ باستانی است ولی صهیونیسم یک جنبش و ایدئولوژی سیاسی است که امروزه یک جنبش و ایدئولوژی راست افراطی و فاشیستی به شمار می‌آید. دولت صهیونیستی اسرائیل که قبل از جنگ جهانی دوم حتی وجود هم نداشت، خود را به عنوان یک دولت یهودی و به‌عنوان مکان امنی برای همه‌ی یهودیان، آزار دیده، جا انداخته است. این دولت توسط افراد

زیادی، احتمالاً اکثراً یهودیان، هم در خاورمیانه و هم در سایر نقاط دنیا حمایت می‌شود. ولی خیلی مهم است به یاد بیاورم که همه یهودی‌ها صهیونیست نیستند. در واقع تاریخا یهودیان بسیاری در سراسر جهان از جمله در آمریکا، مارکسیست‌های رادیکال و کمونیست‌های انقلابی بودند. من فکر می‌کنم امروزه در آر.سی.پی کسانی هستند که زمینه‌ی خانوادگی‌شان یهودی است. کسانی که انتخاب کردند به انقلابیون متعهدی تبدیل بشوند و برای راهی همه بشریت مبارزه کنند. آن‌ها به‌درستی از دولت اسرائیل نفرت دارند و کل رابطه‌شان با اسرائیل افشاگری از جنایت‌های این رژیم، نفی و مخالفت با آن است. متأسفانه امروزه تعداد یهودیانی که این‌گونه احساس می‌کنند زیاد نیست. تعداد این افراد باید افزایش یابد! من خیلی خوشحال شدم وقتی دیدم، یهودی‌های مترقی اینجا و آنجا دور هم جمع شده، قدم به پیش گذاشته و به‌صورت علنی و عمومی جنایات دولت اسرائیل را محکوم می‌کنند و می‌خواهند به همگان اعلام کنند که: «به نام ما، نه». ما نیاز داریم گروه‌های بیشتری از یهودی‌های مترقی گام به پیش گذارند و به دولت اسرائیل و حامیان امپریالیستش در آمریکا بگویند که «چگونه جرئت می‌کنید سیاست‌های نسل‌کشی‌تان علیه سایر ملل را به نام ما، به نام یهودیان، به نام هولوکاست و به نام همه قربانی‌های هولوکاست، اجرا کنید؟ شما حق چنین کاری را ندارید!». ما باید بیشتر شاهد چنین رویکردهایی باشیم.

بیاید به موقعیت خاورمیانه نگاه کنیم. شاهد جنگ‌های امپریالیستی پایان‌ناپذیر و اشغالگری و ویرانی‌های فاجعه‌بار هستیم. اعوجاج و توسعه‌های کج و معوجی که نسل‌ها توسط امپریالیست‌های غارتگر ادامه پیدا کرده است. مرتبط با این چه چیزی ظهور پیدا کرده است؟ بنیادگرایی اسلامی دیوانه‌ای که می‌خواهد با سعیت و وحشی‌گری، حاکمیت قوانین عقب مانده، ارتجاعی و فئودالی را نهادینه کند. این مسئله نفرت‌انگیز و غیرقابل توجیه است. گرچه این نکته نیز صحت دارد که تمامی شقاوتی که این بنیادگرای افراطی اسلامی مرتکب می‌شوند و بخش‌هایی از آن را در ویدئو هم ضبط می‌کنند، به ابعاد وحشی‌گری‌ها و بی‌رحمی‌هایی که امپریالیست‌ها از جمله امپریالیسم آمریکا در طی صدها سال تا به امروز در تمام دنیا مرتکب شده‌اند، حتی نزدیک هم نمی‌شود. جنایت علیه بشریت و قساوت‌هایی که امپریالیسم آمریکا و سایر امپریالیست‌ها مرتکب شده‌اند، در مقیاس تاریخا بی‌سابقه رخ داده است. این یک فاکت مستند است که مردم نباید آن را از یاد ببرند. اگر کسی این را نمی‌بیند باید به خشونت‌های واقعی، خشونت‌های مستند شده‌ای که برای نسل‌ها توسط امپریالیست‌ها رخ داده نگاهی بیندازد. این یکی از موضوعاتی است که باب آواکیان در دیالوگ با کورنل وست، به آن می‌پردازد. ابعاد و عمق این مسئله بسیار عظیم است. نباید فراموش کنیم که چه کسانی بزرگ‌ترین غارتگران، جنایت‌کاران و آتش‌باران این همه خشونت در دنیا هستند. آن‌ها رهبران ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی هستند؛ و ما باید نسبت به این مسئله بسیار هوشیار باشیم.

این را هم باید بگویم که این مطلقاً نفرت‌انگیز است که تنها پاسخ و مقاومت سازمان یافته در مقابل امپریالیست‌ها، مقاومت اسلام‌گرای تندرویی باشد که خواهان استقرار دیدگاه‌های عقب مانده دینی و اعمال قوانین سخت‌گیرانه و سرکوبگرانه در جامعه‌اند. قوانینی از جمله فروکاستن زنان به سطح بی‌ارزش‌ترین مایملک. نیازی نیست که مثال‌های بیشتری بیاورم. بدیهی است که آن‌ها افق الهام بخشی ندارند و برآند تا دیدگاه‌هایشان را با استفاده از وحشیانه‌ترین خشونت‌ها علیه مردم، اعمال کنند. یکی از موضوعاتی که باب آواکیان متناوباً بر آن پافشاری می‌کند و من واقعاً با آن موافقم این است که این دو گزینه نمی‌توانند تنها گزینه‌ها باشند: با امپریالیست‌ها و با به اصطلاح دموکراسی، دموکراسی بورژوازی‌شان همراه شدن (که رک بگویم، خود این دموکراسی بر روی انبوه بی‌شماری از جنایت‌ها و بی‌رحمی‌ها بنا شده) یا همراه شدن با «آلترناتیو» بنیادگرای اسلامی دیوانه... این دیگر چه جور انتخابی است؟ ما باید بهتر از این‌ها عمل کنیم! افراد زیادی دچار سردرگمی می‌شوند، چرا که اگر سطحی نگاه کنیم، دموکراسی بورژوازی در کشورهایی مثل آمریکا، یکسری آزادی‌ها و امکانات را به‌ویژه برای بخش مرفه و ممتاز جامعه فراهم می‌کند. ولی ما نباید

فراموش کنیم این درجه از آزادی‌ها به بهای ستمدیدگی مردمان ستمدیده در این کشور و در سراسر جهان اعطا می‌شود. منفعت اندکی که ممکن است از دموکراسی بورژوازی نصیب مردم شود، بر روی خون‌های ریخته و استخوان‌های خرد شده (به معنای واقعی خردشده) مردم این کشور و مردم سراسر جهان، بنا شده است. این‌ها یک طرف، از طرف دیگر بنیادگرایان اسلامی را داریم که در آرزوی بازگشت به یک نوع خلافت دینی سرکوبگرانه و حاکمیت این دست قوانین در جامعه هستند. این دو نوع آلت‌رناتیو شدیداً ارتجاعی، نمی‌توانند و نباید تنها گزینه‌های پیش روی مردم جهان باشند. پایه‌ی مبارزه علیه غارت‌گری‌های سرمایه‌داری-امپریالیسم جهانی وجود دارد. پایه برای مبارزه بر یک مبنای آگاهانه‌تر، بر یک مبنای واقعاً انقلابی وجود دارد. مبنایی که در پی اتحاد بخش‌های گوناگون انسان‌ها و تلاش برای رهایی از نظام سرمایه‌داری-جهانی و خلق یک جامعه کاملاً نوین به نفع اکثریت بشریت است. جامعه‌ای که به جلو حرکت کند نه به عقب. چنین زمینه و مبنایی وجود دارد.

از واژه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا نهراسیم ... ما در حال حاضر زیر سلطه‌ی دیکتاتوری بورژوازی زندگی می‌کنیم!

سؤال: یکی از گرایش‌های غالب که به آن اشاره کردید این است که بهترین چیزی که بشریت می‌تواند به آن دست یابد، بازگشت به افق دموکراسی قرن هجدهمی و دموکراسی بورژوازی است. و سنتز نوین کمونیسم بانفوذ این گرایش، هم در مقیاس جهانی و هم در میان نیروهایی که خودشان را انقلابی یا کمونیست می‌دانند مقابله می‌کند. به نظر من این بحث در واقع مستقیماً ربط دارد به موضوع دیکتاتوری پرولتاریا یا به عبارت دیگر ربط دارد به موضوع حاکمیت آن دسته از طبقاتی که سابقاً مورد ستم و استثمار بوده‌اند. همان‌طور که گفتید، در میان این‌ها روند آن است که دیکتاتوری پرولتاریا را کاملاً بیرون ریخته‌اند و می‌گویند، نیازی به دیکتاتوری پرولتاریا نیست و چیزی که به آن نیاز داریم، دموکراسی بورژوازی است. یک گرایش دیگر هم (که عکس برگردان این گرایش است) وجود دارد که به آن اشاره کردید. گرایشی که دگماتیستی به تجربه‌های گذشته دیکتاتوری پرولتاریا می‌چسبد و می‌گوید، مسئله صرفاً تکرار آن است. و رای این دو رویکرد، ما سنتز نوین کمونیسم را داریم که در مقایسه با دو گرایش قبلی مفهوم متفاوتی ارائه می‌دهد. سنتز نوین قویاً دیکتاتوری پرولتاریا را تأیید می‌کند اما نسبت به گذشته، در مورد اعمال دیکتاتوری پرولتاریا به شیوه متفاوتی صحبت می‌کند.

ممکن است کمی درباره تصویر دیکتاتوری پرولتاریا در سنتز نوین و این‌که چگونه این درک در تضاد با گرایش‌های غالب قرار می‌گیرد، صحبت کنید؟

اسکای بریک: خوب، ما پیش‌تر کمی در این باره صحبت کردیم. ولی ببینید، گاهی اوقات مردم از اصطلاحاتی مثل دیکتاتوری پرولتاریا هراس زده می‌شوند. بیابید رمزآلودش نکنیم. اتفاقاً خیلی هم ساده است. تا زمانی که کاملاً به کمونیسم جهانی که در آن کلیه‌ی تقسیمات طبقاتی از بین خواهد رفت دست پیدا نکنیم، جهان همچنان تقسیم شده به طبقات باقی خواهد ماند و جوامع شامل طبقات گوناگون خواهد بود. بنابراین سؤال این خواهد بود که کدام طبقه و برای حفظ منافع چه کسانی حاکمیت می‌کند. و معنی دیکتاتوری پرولتاریا این است که یک طبقه از مردم - نه افراد پرولتر- بلکه یک طبقه که در واقع هیچ منفعتی در استثمار و ستم بر افراد و گروه‌های دیگر ندارد و طبقه‌ای است که حنا خودش نمی‌تواند رها شود مگر این که کل بشریت از استثمار و ستم رها شود ... دیکتاتوری پرولتاریا به معنای آن است که این طبقه و منافع بنیادین آن در کامل‌ترین معنایش، باید تعیین‌کننده اهداف و وضعیت باشد. این به معنای آن نیست که شما برای تعیین سیاست از افراد طبقه کارگر رأی‌گیری می‌کنید. خیر! ماجرا این نیست و اصلاً این‌گونه کار نمی‌کند. اگر متوجه مسئله نمی‌شوید، باز تکرار می‌کنم به آثار آواکیان درباره تفاوت مهم میان مفهوم پرولتاریا به مثابه یک طبقه و پرولترها به مثابه افراد، رجوع کنید. این دو مفهوم یکی نیستند. منافع عینی‌ای وجود دارند که منطبق بر ساختار

طبقه‌ای در جهان امروز هستند که در موقعیت سلطه و ستم بر دیگران نیست و در واقع خودش فقط زمانی به رهایی می‌رسد که زنجیرهای همه را پاره کرده باشد. تا زمانی که هیچ تقسیم‌طبقاتی در جهان وجود نداشته باشد و طبقات و تمایزات طبقاتی پشت سر گذاشته شده باشند و آحاد بشر صرفاً درگیر در یک همکاری همه جانبه گردند، نقش تاریخی طبقه پرولتاریا همین است.

ولی یک نکته دیگر هم که مردم متوجه نیستند این است که ما امروزه تحت دیکتاتوری زندگی می‌کنیم. دیکتاتوری بورژوازی. من اهمیتی نمی‌دهم که آن‌ها دوست دارند خودشان را «دموکراتیک» بنامند و درباره آزادی‌ها و رهایی‌های بزرگشان داد سخن دهند. شما باید به درون خود این پدیده نگاه کنید و ببینید این پدیده چگونه تنظیم شده و ساختار یافته است و خواهیم دید که کلیت این پدیده برای استثمار و اعمال سلطه بر بخش‌های بزرگ جامعه انسانی، چه در این کشور و چه در سایر نقاط دنیا تنظیم شده است و هدف ساختارهایش تقویت، بسط و تحکیم این نظام و حاکمیت آن اقلیت ممتاز جامعه است که منفعته‌شان در استثمار و ستم بر سایرین است و دارای اقتصاد و سیاست‌های منطبق بر آن است که همه برای انباشت خصوصی سود به مثابه سرمایه، به مثابه سلطه و استثمار دیگران، تنظیم شده‌اند.

فرصت نیست الان به همه نکات بپردازیم ولی همه را تشویق می‌کنم درباره‌ی مفهوم تضاد اساسی سرمایه‌داری مطالعه کنند و درگیر برخی از آثاری که ریموند لوتا و باب آواکیان در اینباره نوشته‌اند، بشوند. نحوه‌ای که امروزه جهان شکل گرفته و ساختار یافته یک طنز تلخ در خود دارد. زیرا که کاری که در سراسر جهان برای رفع نیازهای مادی زندگی بشر انجام می‌شود از جمله تولید غذا، ساختن خانه و سرپناه، ساختن جاده‌ها و بیمارستان‌ها و فراهم کردن خدمات پزشکی، کارهایی که در همه جای دنیا برای رفع نیازهای مادی زندگی انسان انجام می‌شود، اساساً توسط کار جمعی بسیار یعنی از طریق تولید اجتماعی شده صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر از طریق سازمان‌یابی شمار عظیمی از مردم برای انجام آن کار. صحبت از ده، بیست نفر نیست. درباره‌ی میلیاردها انسان در مقیاس جهانی صحبت می‌کنیم. کل این تولید اجتماعی به صورت اجتماعی سازمان یافته، یعنی مردم به طور جمعی با همدیگر کار می‌کنند و وادار می‌شوند جمعی کار کنند تا کلیه نیازمندی‌های زندگی را تولید کنند. ولی تمکک محصولات تولید شده یا به عبارت دیگر سرنوشت آن‌ها، خصوصی است. یعنی، به طور خصوصی مکیده می‌شوند و مازاد مادی تولید شده توسط کلیت آن تولید اجتماعی به طور خصوصی انباشت می‌شود. تضاد درست اینجا قرار دارد. تضاد اساسی سرمایه‌داری، تضاد تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی است و این تضاد به آنا‌رشی عظیمی در جبهه سرمایه‌داران دامن می‌زند. به این ترتیب، طبقه سرمایه‌دار یعنی یک قشر کوچک جامعه، حجم عظیم ثروت اجتماعاً تولید شده را به مالکیت خود در می‌آورد. این محصول اجتماعاً تولید شده در چارچوب این نظام دیوانه به تصاحب خصوصی در می‌آید؛ در چارچوب نظامی که ویژگی‌اش رقابت مداوم بین بلوک‌های متفاوت سرمایه‌داران است که دائم چوب لای چرخ همدیگر می‌گذارند و در تلاش‌اند تا نقشه‌های خود را پیش ببرند و ماشین سود خود را توسعه دهند. مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان برای جامعه، این‌که جامعه چگونه اداره شود، چه کاری انجام شود، چه چیزی تبلیغ و ترویج و چه چیزی نشود، همگی بر این مبنا انجام می‌شوند که چه چیزی به سود سرمایه‌داران است و چه چیزی نیست. در چنین نظامی در نهایت اهمیتی ندارد که مردم چقدر ممکن است به چیزی نیاز داشته یا نداشته باشند. این‌که چه چیزی تولید می‌شود، چه منابعی و چگونه اختصاص می‌یابد و اصولاً جامعه چگونه اداره می‌شود، همه‌ی این‌ها بر این مبنا که آیا برای سرمایه‌داران سودآور است یا نه و این‌که در برنامه‌هایشان برای بیرون راندن سایر رقبا از صحنه چه جایی پیدا می‌کند، تعیین می‌شود و نه بر مبنای این‌که آیا مردم به چیزی نیاز دارند یا ندارند. و بر همین مبنا تصمیم‌گیری می‌شود که چه زمانی و چگونه کشورهای دیگر مورد غارت قرار بگیرند (در شرایطی که بخش‌هایی از مردم هم‌زمان در همین کشور غارت و چپاول می‌شوند). به همین خاطر است که در کشور بسیار ثروتمندی مانند ایالات متحده، ما شاهد فقر و فلاکت شدید هستیم.

بینید، ما می‌توانیم بخش بزرگی از این مشکلات را به سرعت حل کنیم. با وجود منابع مادی که در دنیای مدرن در اختیار داریم؛ هیچ دلیلی ندارد در کشوری مانند آمریکا یا در هیچ جای دنیا، کسی بی‌خانمان بماند. هیچ دلیلی ندارد که کسی گرسنه بماند یا از دریافت خدمات اولیه پزشکی محروم باشد. مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد. در طول تاریخ بشریت، امروزه انسان‌ها به صورت مادی به نقطه‌ای رسیده‌اند که عملاً نیازهای اولیه همه انسان‌ها می‌تواند برطرف شود. هیچ شکی در این باره وجود ندارد. چیزی که در این برهه از تاریخ مانع از تحقق این امر می‌شود، تضادهای بنیادین و آنارسی غالب بر نظام سرمایه‌داری است. مردم باید به این مسئله توجه کرده و به عمق آن بروند. می‌دانم که بعضی از بخش‌های کمی دشوار است. خوب اکثریت مردم به مطالعه اقتصاد سیاسی عادت ندارند ولی باید با جدیت تلاش کنند تا حداقل مفاهیم اولیه آن را به خوبی بفهمند، از جمله تضاد میان سازمان‌یابی و هرج و مرج (آنارسی) آرگانیزاسیون که باب آواکیان و ریموند لوتا درباره آن مفصلاً مطلب نوشته‌اند. چون نه تنها به ما یک سرخ فوق‌العاده می‌دهد تا درک کنیم سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی چگونه کار می‌کند، برای چه اهدافی و چگونه سازمان‌دهی یافته است... بلکه یک راهنمای فوق‌العاده

برای فهمیدن تنش‌های درون نظام غالب جهان، یعنی نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی، است. نظامی که این روزها تحت فشار تضادهای بنیادین و سرسختش واقعاً به جان‌کندن افتاده، نظامی که مانع اصلی حل تمامی مشکلات بشری است. این نظام حتی اگر هم بخواهد نمی‌تواند این مشکلات را حل کند.

سرمایه‌دارهای امپریالیست و نظامشان نمی‌توانند این مشکلات عظیم را نه در کشورهای خودشان و نه در سطح جهانی حل کنند. همین تضاد است که پایهٔ سرنوینی این نظام و نابودی نهادهای آن را فراهم می‌کند. در نهایت همین تضاد است که می‌تواند نظام سرمایه‌داری را به پایان برساند و به جای آن چیز بسیار بهتری را به وجود بیاورد؛ اما به شرطی که مردم آگاهانه روی این پایه کار کنند و آگاهانه برای خلق یک جامعه نوین فعالیت کنند. جامعه‌ای که بر شالوده‌های بنیاداً متفاوت بنا خواهد شد، هدف و انگیزه‌اش تأمین نیازهای مردم در وسیع‌ترین شکل ممکن خواهد بود و طبق همین هدف و انگیزه سازمان خواهد یافت و دیکتاتوری پرولتاریا ابزاری برای انجام این کار است.

دوباره به سؤال «پایان یک مرحله و آغاز یک مرحله نوین از کمونیسم» برگردیم. این فقط یک عبارت هوشمندانه نیست. این عبارت حقیقت دارد یا ندارد؛ و به نظر من شواهد حاکی از آن است که حقیقت دارد. مرحله نخست انقلاب‌های کمونیستی وجود داشت و پایان یافت. این مرحله با شکست و وارونه شدن انقلاب در روسیه و چین پایان یافت. با پایان گرفتن اولین موج انقلاب‌های کمونیستی و این اولین جوامع سوسیالیستی که به سمت کمونیسم حرکت می‌کردند، اوضاع وارونه شد و به این ترتیب یک مرحله معین پایان یافت. با پایان این مرحله، هیچ دولت سوسیالیستی در دنیا باقی نمانده است. بنابراین، از یک طرف به همین علت ساده که مرحله نخست پایان یافته است ما مواجه با گشایش و نیاز به یک مرحله نوین هستیم. بله، این اولین انقلاب‌های سوسیالیستی پیشرفت‌های زیادی داشتند و ما هنوز هم می‌توانیم از دستاوردهایشان و مشکلاتی که با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کردند درس بگیریم. ولی این انقلاب‌ها در نهایت از پیشرفت بازماندند و به عقب بازگشتند. این آن چیزی است که رخ داده.

خوب الان به طور عینی ما داریم یک مرحله کاملاً جدید را آغاز می‌کنیم. در شرایطی هستیم که هیچ کشور سوسیالیستی وجود ندارد ولی ما باید در مسیر ایجاد کشورهای سوسیالیستی حرکت کنیم. هم‌چنین می‌توانیم بر مبنای

جدیدی در این مسیر حرکت کنیم و صاحب این امتیاز هستیم که درس‌های حیاتی زیادی از موج اول انقلاب‌های کمونیستی آموخته‌ایم، درس‌هایی که باب آواکیان به شفاف‌سازی و فشرده‌سازی آن‌ها کمک کرده است. به نظر من مرحله نوین کمونیسم که در حال گشایش است، هم از عوامل عینی بیرون می‌جهد و هم از عوامل ذهنی. اولاً تغییرات عینی عظیمی در دهه‌های گذشته در سطح دنیا رخ داده است. بی‌شک اول از همه شکست موج نخست انقلاب‌های کمونیستی است که درباره‌اش صحبت کردیم. علاوه بر آن، تغییرات دیگری نیز رخ داده از جمله تغییر در روابط و ترکیب‌بندی طبقات اجتماعی در جهان سوم (از جمله گسترش طبقات متوسط شهری و مرتبط با آنجا به جایی‌ها در مناطق روستایی این کشورها و آوارگی‌های ناشی از آن) و هم‌چنین تغییرات برجسته‌ای در ترکیب طبقاتی و اجتماعی کشورهای امپریالیستی رخ داده است. دنیا همچنان در حال تغییر است. این‌طور نیست؟ همه این‌ها نیازمند تحلیل‌های مداوم است. نکته اینجا است که تغییرات عینی بزرگی در دهه‌های گذشته در سراسر دنیا رخ داده که باید در نظر گرفت و در محاسبات گنجانده و سنتز نوین به تحلیل از تغییرات و اینکه این تغییرات بر چه چیزی دلالت دارند و برای دور بعدی انقلاب‌ها چه معنایی دارند، واقعاً کمک می‌کند. این یک نکته است.

ولی گذشته از آن، جنبهٔ ذهنی است که دارد یک مرحله نوین از کمونیسم را باز می‌کند و این جنبه بسیار مهم است: یک مرحله نوین از رشد عامل ذهنی، یک مرحله نوین از علم کمونیسم. این یک سطح کاملاً جدید از پیشرفت‌های تئوریک است. صحبت از چند پیشرفت تدریجی جدید در تئوری و روش علم کمونیسم نیست، من قویاً معتقدم که با یک گسست حقیقتاً کیفی مواجهیم. سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان بازنمای یک گسست کیفی در پیشرفت علم است. پیشرفتی حداقل در سطح جهش‌های کیفی که افرادی مانند مارکس، لنین و مائو قبل از برهه‌های تاریخی خود ایجاد کرده بودند. علم پیوسته در حال پیشرفت است، از جمله از طریق تحلیل‌های تعیین‌کننده از دستاوردها و نقصان‌های سنتزهای گذشته. و از خلال این تحلیل‌ها است که پیشرفت‌ها و تکاملات بیشتر و فراتری رقم می‌خورد و خیلی ساده، تا این لحظه سنتز نوین آواکیان جدیدترین و پیشرفته‌ترین سنتز علم کمونیسم است که به آن دست یافته‌ایم. این یک اظهار نظر نیست، به نظر من یک فاکت صراحتاً قابل نشان دادن است. این جهش به پیش در عامل ذهنی، بخشی از آن چیزی است که یک مرحله کاملاً نوین از کمونیسم را باز می‌کند. این واقعیت است. حال بیشتر مردم این موضوع را تشخیص بدهند یا ندهند واقعیت عوض نمی‌شود. برای اینکه از سردرگمی پرهیز کنیم، بگذارید نکته‌ای را در اینجا روشن کنم. این طور نیست که تغییرات بزرگ در شرایط عینی (که قبلاً حرفش را زدیم)، الزاماً یا به طور اتوماتیک با تغییرات بزرگ ذهنی همراه می‌شوند. این یک رابطهٔ یک به یک نیست. ممکن بود تغییرات عظیمی در دنیا رخ بدهد ولی در شرایط ذهنی هیچ تغییری رخ ندهد و هیچ پیشرفت کیفی در علم کمونیسم، هیچ سنتز نوینی پدید نیاید. یا برعکس ممکن بود پیشرفت‌های زیادی در علم کمونیسم رخ بدهد و یک سنتز نوین از کمونیسم به وجود بیاید بدون اینکه آن تغییرات مادی که به آن اشاره کردم رخ داده باشند. ولی واقعیت این است که باب آواکیان این کار را از طریق بررسی عمیق تغییرات بزرگی که رخ داده‌اند انجام داده و از منابع مختلفی مدد گرفته، از تجارب دیگر آموخته است و پیشرفت کیفی در علم کمونیسم، سنتز نوین نتیجهٔ همهٔ این‌ها است.

سؤال: داشتن حزبی که بر مبنای سنتز نوین سازمان یافته باشد، به چه معنا

به آثار آواکیان درباره تفاوت مهم میان مفهوم پرولتاریا به مثابه یک طبقه و پرولترها به مثابه افراد، رجوع کنید. این دو مفهوم یکی نیستند. منافع عینی‌ای وجود دارند که منطبق بر ساختار طبقه‌ای در جهان امروز هستند که در موقعیت سلطه و ستم بر دیگران نیست و در واقع خودش فقط زمانی به رهایی می‌رسد که زنجیرهای همه را پاره کرده باشد.

اسکای بریک ادامه می‌دهد: دوباره می‌گویم، فکرش را بکنید چه تفاوتی خواهد داشت اگر سنتز نوین گسترش بیابد، مردم در سراسر جامعه به مطالعه آن بپردازند و انقلابیون سراسر جهان آن را اتخاذ کنند. بسیاری از کمونیست‌های انقلابی امروز از جمله باب آواکیان، کسانی هستند که در دوره خیزش‌های عظیم دهه ۶۰ (میلادی) انقلابی شدند. آن دوره، دوره بسیار پربراری بود. ولی امروزه این نیاز فوق‌العاده شدیدی است که نسل جدیدتر سنتز نوین را در دست بگیرد، با آن کار کند، به پیشرفت بیشتر آن کمک کند و آن را در سراسر جهان اشاعه دهد. بیابید مثالی بزنیم. این بار از خاورمیانه مثال می‌زنم که کشورهای آن درگیر توفان حوادث و آشوب هستند. عده زیادی از مردم این کشورها از جمله جوانان، آرزوی دموکراسی نوع آمریکایی را می‌کنند، رویای مهاجرت به آمریکا و یا ساختن سیستمی مشابه آن را (که مملو از دهشت‌های بزرگ بوده است) در کشور خود در سر می‌پرورانند و از طرف دیگر، عده زیادی به بنیادگرایان اسلامی دیوانه و راه‌های فاجعه‌بار آن‌ها برای بازسازی جامعه می‌پیوندند. فقط فکرش را بکنید چقدر اوضاع متفاوت می‌بود اگر به جای این «انتخاب»ها، مردم این کشورها به ویژه شمار زیادی از جوانان درگیر سنتز نوین می‌شدند، آن را مطالعه می‌کردند، درباره‌اش مناظره می‌کردند، با آن عمیقاً کلنجار می‌رفتند تا این مسئله را حل کنند که در چارچوب کشورهايشان چگونه آن را به کار ببندد. این کار می‌توانست یک آلترناتیو واقعی، یک آلترناتیو ماهیتاً مثبت در مقابل مردم این کشورها تولید کند. بی‌شک آن‌ها باید جواب این سؤال را پیدا کنند که کاربست انضمامی سنتز نوین در شرایط خاص کشورها و جوامع خاص آن‌ها چیست. اما روش‌ها و اصول سنتز نوین در همه جا کاربست دارد. اگر در این منطقه و در همه کشورهای پرآشوب جهان (که کم نیستند) چنین تلاشی صورت می‌گرفت، یک آلترناتیو مثبت در مقابل هر دو گزینه بد که در بالا صحبتش را کردم به وجود می‌آمد و تبدیل به نقطه اتحاد توده‌های مردم می‌شد.

سؤال: صحبت را در مورد این که اگر نسل‌های جوان‌تر سنتز نوین را در دست می‌گرفتند چه تفاوت عظیمی می‌کرد ادامه دهیم و در همین رابطه به طور مشخص می‌خواستم نظراتان را در مورد این پیرسم وجود یک حزب پیشاهنگ مانند حزب کمونیست انقلابی در آمریکا که توسط باب آواکیان رهبری می‌شود و خود را بر سنتز نوین متکی کرده است چیست؟ ضرورت پیوستن مردم به آن و گسترش آن چیست و چه معنایی دارد؟

اسکای بریک: خوب من دوباره مردم را به وبسایت revcom.us ارجاع می‌دهم. آنجا چندین مقاله هست که توضیح می‌دهد چرا به حزب پیشاهنگ نیاز داریم و چرا نمی‌توانیم بدون یک حزب پیشاهنگ انقلاب کنیم. من فکر می‌کنم اگر مردم در این بحث‌ها عمیق بشوند مطالب زیادی خواهند آموخت. سؤال شما سؤال خیلی خوبی است. این مسئله‌ای است که مردم یا به آن نمی‌پردازند یا حداقل به اندازه کافی به آن نمی‌پردازند. بدون اینکه در یک سازمان انقلابی یعنی در یک حزب انقلابی واقعاً متشکل و بسیار منضبط باشید، چطور می‌توانید به انجام انقلاب کمک کنید؟ فعالیت به شکل افراد آتمیزه یا حتی گردهمایی تعداد انگشت‌شماری از افراد همفکر که به صورت غیر سازمان یافته با هم کار می‌کنند، اصلاً کافی نیست.

بیانیه‌ای در وبسایت revcom.us وجود دارد که می‌گوید: برای یک انقلاب واقعی متشکل شوید. اگر ما درک کنیم که یک انقلاب واقعی چیست و چه چیزهایی را در بر می‌گیرد، اگر بدانیم نیازمند چه چیزهایی هستیم تا به نقطه‌ای برسیم که عملاً بتوانیم ماشین دولتی را خرد و آن را با یک ماشین دولتی کاملاً جدید، با نهادهای متفاوت قدرت جایگزین کنیم؛ اگر بدانیم الزامات رسیدن به مرحله‌ای که بتوانیم قدرت سیاسی را کسب کنیم و جامعه را از نو بر مبنای جدید و با نهادهای نوین بسازیم، آن وقت چگونه ممکن است فکر کنیم این کارها را بدون بدنه‌ای از افراد بسیار منسجم و متشکل، افرادی که به انجام این هدف متعهد هستند، خود را وقف آن کرده‌اند و آماده‌اند با نظم و سازمان یافتگی بسیار عمل کنند، می‌توان انجام داد؟ بسیاری از افراد وقتی که پای

مبارزه نظامی در میان است، بلافاصله نیاز به یک سازمان منظم و مستحکم را تشخیص می‌دهند و ذهنشان به سمت ارتش‌های سازمان‌یافته و نهادهای مشابه می‌رود. ولی دوباره مرحله کنونی وقتی که کار عمده مبارزه سیاسی است چه؟ در حال حاضر، هنوز مبارزه‌مان با قدرت در درجه اول یک مبارزه سیاسی است و بر این پایه تلاش می‌کنیم مردم را متحد کنیم و افکارشان را تغییر دهیم. اما این کار را باید به طریقی انجام دهیم که توانایی ما را برای «مبارزه برای همه چیز» و کسب قدرت سیاسی در زمانی که شرایط مساعد است بالا ببرد و شالوده آن را از هم اکنون بریزد. پس حتی از همین الان و تحت شرایط امروز، بهتر است به صورت فردگرایانه یا پراکنده مانند یک مشت افراد سازمان نیافته که گاهی اوقات باهم کار می‌کنند و گاهی نمی‌کنند و دائماً در جهت‌های مختلف فشار وارد می‌کنند و در نهایت حتی بهترین زحمات خود را به هدر می‌دهند، عمل نکنید. انقلاب کردن یک فرایند پیچیده و چند وجهی و چند لایه است که باید مؤلفه‌های مبارزاتی متفاوتی را کنار هم قرارداد، آن‌ها را کمابیش در جهت معینی هدایت کرد و مراقبت کرد که از جاده خارج نشوند. پس بهتر است به حداکثر ممکن متحد شده و همه در جهت اساسی واحدی نیرو وارد کنیم و بهتر است افراد بیشتری را جذب کنیم و دائماً صفوف آن بدنه منضبط و متشکل را که می‌توانند برای شمار عظیم‌تری از مردم جامعه رهبری ایدئولوژیک و سیاسی استراتژیک و جهت‌گیری تأمین کنند، گسترش دهیم.

سؤال: داشتن حزبی که بر مبنای رهبری باب آواکیان و چارچوب سنتز نوین بنا شده است، به چه معنایی است؟

اسکای بریک: واضح است که حزب از مجموعه‌ای افراد تشکیل شده است و همه آن‌ها در مورد همه چیز درک یکسانی ندارند یا سطح موزونی در رابطه با درک مسائل ندارند یا اینکه همه در یک سطح عمل نمی‌کنند. همان‌طور که قبلاً گفتم، فکر می‌کنم «فاصله» فوق‌العاده زیادی میان باب آواکیان و دیگران وجود دارد. همان‌طوری که یک‌بار فردی درباره اعضای حزب کمونیست انقلابی و هم‌چنین افراد بیرون از حزب گفت «آواکیان حتی از بهترین‌ها فرسنگ‌ها جلوتر است». این یک واقعیت عینی است. ولی می‌توانیم با این مسئله کار کنیم. اول از همه، می‌توانیم یاد بگیریم که به درک عمیق‌تری از تکاملات آواکیان برسیم و ارزش چیزی را که فشرده کرده و مرتباً برای دیگران مدل‌سازی می‌کند عمیق‌تر بفهمیم. همین تکاملات است که او را به طور عینی فرسنگ‌ها جلوتر از بقیه تیم قرار می‌دهد. می‌توانیم با سعی و کوشش از او بیاموزیم. به ویژه از طریق مطالعه دقیق کل روش او و رویکردی که به مسائل دارد. می‌توانیم این شکاف را به طور مستمر، حداقل به اندازه زیادی «کم» کنیم و این امر شامل آن است که یک رویکرد درست نسبت به رهبری شدن داشته باشیم، از سطوح پیشرفته رهبریت بیاموزیم و هم‌چنین به طور دائمی با سنتز نوین کلنجار برویم و ببینیم چگونه می‌توانیم اصول و روش‌های کلیدی آن را برای تکامل و پیشبرد جنبشی برای انقلاب به کار بگیریم.

آدم‌ها باید درک بهتری از این مسئله پیدا کنند که یعنی چه، آدم باید حاضر به رهبری کردن باشد و باید حاضر به رهبری شدن، باشد. به جای یک فرایند منفعلانه یا یک طرفه، این امر باید بیشتر شبیه یک خیابان دو طرفه و مسئولیت‌های متقابل و وابسته به هم باشد. داشتن رهبری، البته اگر رهبری صحیح باشد، به این معنا نیست که صرفاً کسی هست که همیشه به شما ریاست کند یا مرتباً به شما دستورهایی بدهد! (خنده). این رهبری کردن نیست. رهبری درست، در درجه اول شامل تعلیم دادن افراد در مورد جهت‌گیری کلی و روش و رویکرد است، طوری که به آن‌ها این ابزار داده شود تا خودشان در حداکثر توان به پیشبرد فرآیند و اهداف بزرگ‌تر خدمت کنند و آن‌ها هم به نوبه خود سایرین را تعلیم دهند که آن‌ها هم بتوانند همین کار را بکنند.

یک‌بار دیگر تکرار می‌کنم؛ یک حزب انقلابی باید مثل یک بدنه واحد عمل کند. برای همین، مفهومی به اسم سانترالیسم دموکراتیک وجود دارد که در مورد آن می‌توانید در اساسنامه حزب کمونیست انقلابی بخوانید. سانترالیسم دموکراتیک فقط به معنای اینکه افراد باید منظم باشند و از دستورها پیروی کنند نیست. گرچه مثلاً در زمینه اجرای وظایف و انجام مسئولیت‌ها شامل

این نیز می‌شود. ولی سانترالیسم دموکراتیک فراتر از این‌ها است. سانترالیسم دموکراتیک اساسی‌تر از هر چیز، یک مفهوم علمی درباره انضباط اپیستمولوژیک (شناخت‌شناسی) است. منظور این نیست که آدم‌ها باید کورکورانه دنباله‌روی کنند. بلکه به معنای آن است که وقتی تحلیل‌ها و سنتزها در سطوح رهبری تکامل یافته و استراتژی‌ها و روش‌ها برای یک دوره مشخص فعالیت و برای اولویت‌بندی کردن فعالیت تبیین شده است، آنگاه حزب به مثابه یک کل باید به صورت یک بدنه واحد عمل کند و این را در حداکثر توانش به دنیای بیرون برده و عملی کند. مانند دانشمندان خوبی که دارند با هماهنگی و انضباط روی یک پروژه علمی کار می‌کنند. در این مورد آن‌ها دارند به طور منضبط و متحد و به شکلی منسجم روی پروژه تغییر جامعه، تغییر فکر گروه‌های مردم، در نبرد علیه قدرت حول ستم‌های فاحش همراه با گسترده‌ترین شمار مردمی که می‌توان در این مبارزه متحد کرد، کار می‌کنند؛ و اگر اعضای حزب اختلاف نظرهایی دارند یا سر مسائل معینی توافق ندارند، وظیفه‌شان است که به صورت سیستماتیک و از طریق مجراهای مناسب اختلافاتشان را طرح کنند. این هم بخشی از روش و رویکرد علمی است. ما به صورت متحد و یکپارچه عمل می‌کنیم ولی در داخل حزب، افراد درگیر بحث، مجادله، مطرح کردن سؤالات یا عدم توافقات

و اصلاحات مورد نظرشان و غیره هستند. به این ترتیب، به واقع یک فرایند جمعی واقعی موجود است. فرمول‌بندی‌های حزب کمونیست انقلابی این است، کلکتیو حزب نقطه قوت آن است. بی‌تردید، به آن یک رهبری متمرکز داده می‌شود: این رهبری و راهنمایی به طور منظم به حزب و افراد حول و حوش حزب که می‌خواهند جهت‌گیری‌ها و سیاست‌ها را بدانند، ارائه می‌شود. پس باید بگوییم، بله؛ حزب رهبری و هدایت می‌شود. حزب توسط باب آواکیان از طریق آژانس و طرق دیگر رهبری می‌شود، حزب از طریق وبسایت revcom.us و اسناد حزب رهبری و هدایت می‌شود. مسلم است که حزب رهبری و راهنمایی می‌شود. ولی در عین حال آدم‌ها منفعل نیستند و نباید باشند. آدم‌های داخل حزب، در سطوح مختلف و بیرون حزب مسلماً باید فکر خودشان، سؤالاتشان، عدم توافقات‌هایشان را مطرح کنند؛ اما به طور مستدل و به شیوه مناسب. به شیوه‌ای که بتوانند در پیشبرد فرایند کلی نقش سازنده‌ای ایفا کنند. این به معنای آن نیست که اول باید یک تحلیل عمیق از مسئله‌ای داشته باشیم و بعد سؤال یا اختلافی را طرح کنیم اما هر آنچه را طرح می‌کنیم باید حداقل با روح درست باشد. خوب منظورم چیست

که باید مستدل و با روحیه صحیح باشد؟ منظورم این است که نباید فقط مشتکی «نه و نوچ»، بدعنی و شکایت پشت سر شکایت و «من این را دوست ندارم، من از آن خوشم نمی‌آید» باشد. متوجه منظورم هستید؟ این ما را به هیچ جایی نمی‌رساند. حتی اگر سؤال یا عدم توافق خیلی ساده‌ای باشد، باید با این روح طرح شود که ما همگی برای رسیدن به دنیای بهتری تلاش می‌کنیم و این کاری است که باید به صورت جمعی پیش ببریم.

دوباره تأکید کنم به همین خاطر است که فکر می‌کنم دیالوگ باب آواکیان و کورنل وست یک الگوی خوب است که بقیه باید از آن پیروی کنند. این دو نفر، اختلاف نظرهای جدی داشتند که خیلی روشن درباره آن صحبت کردند. ولی آن‌ها نقاط اتحاد مهمی را نیز تشخیص دادند و یک وجدان اخلاقی مشترک در مبارزه با ستمگری را به نمایش گذاشتند و به این صورت راهی برای همکاری مشترک پیدا کردند، در عین حال که با هم در مورد محتوای برخی از اختلاف نظرهایشان بحث می‌کردند و حضار را خطاب قرار می‌دادند که با این مسائل

دست و پنجه نرم کنند بدون این که از دیدن کلنجار رفتن آدم‌ها با یکدیگر بترسند.

سؤال: پس حزب مردم را قادر می‌کند که به صورت جمعی و به طریقی متحدانه سنتز نوین کمونیسم را در مورد واقعیت به کار ببندند و بر سر سنتز نوین و اجرای آن کندوکاو کنند و آن را بیشتر تکامل دهند.

اسکای بریک: بله. درست مانند تیم خوبی از دانشمندان که باب آواکیان رهبر تیم، رهبر کلی آن است و سایر افراد نقش‌های خود را در حداکثر توانایی‌هایشان، در انطباق با تجربه و درکشان ایفا می‌کنند و تلاش می‌کنند توانایی‌شان را در درک متد علمی و به کار بستن آن تکامل دهند. خیلی شبیه این است که بخواهید یک مسئله بسیار بزرگ علمی را در علوم طبیعی حل کنید. مثلاً دارید تلاش می‌کنید واکسنی برای ابولا پیدا کنید، درمان سرطان را کشف کنید، راهی برای به عقب برگرداندن گرمایش زمین پیدا کنید یا جنگل‌زدایی از مناطق جنگل‌های بارانی را متوقف کنید. خوب شما برای بالا بردن شانس موفقیتتان یک گروه کامل از دانشمندان را سازمان‌دهی و بسیج می‌کنید تا با همدیگر کار کنند. این‌ها افرادی هستند با توانایی‌ها و سطوح متفاوت تجربه

ولی همگی یک اراده مشترک دارند: کار منسجم با همدیگر، استفاده از بهترین روش‌های علمی موجود؛ مطالعه دانش تاکنون انباشت شده در این رشته و آن را نقطه عزیمت خود کردن؛ دست به خلاقیت و نوآوری فردی زدن؛ و پیروی از رهبر تیم که بهتر از همه توان آن را دارد که پروژه را در کلیت خود هدایت کند و برایش جهت تعیین کند؛ کسی که نشان داده است در آن زمینه معین دارای سطح عالی‌تر و تکامل یافته‌تری از دانش و تخصص است، روش‌های مناسب این رشته را در دست دارد و بر مسائلی که باید حل شوند مسلط است و همه این‌ها را برای دیگران الگوسازی کرده است.

خوب در «رشته» به کار بستن روش‌های علمی برای «حل معضله» راهی کل بشریت از یوغ نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی که روح و جان انسان‌ها را نابود می‌کند، فردی که به وضوح بیش از هر کس دیگر این کیفیت‌ها را دارد و بیش از هر کس دیگر قابلیت به عهده گرفتن مسئولیت رهبری تیم را دارد، باب آواکیان است. دوباره تکرار می‌کنم، این صرفاً باور من نیست بلکه یک فاکت قابل اثبات است. صاف و ساده امروز هیچ کس دیگری نیست که در این سطح کار کند. پس ما باید خود را خوش شانس بدانیم که می‌توانیم با وی کار کنیم،

و از کسی راهنمایی و رهبری دریافت کنیم که «بهترین متخصص در این زمینه» محسوب می‌شود؛ و اگر در این امر جدی هستیم که می‌خواهیم به طرق صحیح انقلاب کنیم و واقعاً شانس پیروزی در آن را داشته باشیم، باید کمال استفاده را از رهبری و راهنمایی او بکنیم.

همه باید با جدیت و حرارت به این جریان بپیوندند. ببینید ما داریم برای تغییر جهان فعالیت می‌کنیم، می‌خواهیم واقعیت مادی را عوض کنیم، تلاش می‌کنیم جامعه را دگرگون کنیم و البته برخی اوقات نمی‌دانیم چه باید کرد یا به موانعی برمی‌خوریم یا شروع می‌کنیم به آف زدن از جاده یا هر چیز دیگر. اما از همه این‌ها می‌توانیم درس هم بگیریم. نباید از رویشان بپریم. اگر از جاده خارج شدیم، اگر با مشکلات برخورد کردیم اصلاً نباید از آن در برویم، آن را نادیده بگیریم، ماست‌مالی کنیم و به موضوع بعدی حرکت کنیم. به جای این کارها، منیت (اگو) خود را کنار بگذارید (خنده) و با مسئله روبرو شوید، چشم در چشم آن بدوزید و مسئله را حل کنید. اجباراً مشکلات زیادی وجود خواهد

چگونه ممکن است فکر کنیم این کارها را بدون بدنه‌ای از افراد بسیار منسجم و متشکل، افرادی که به انجام این هدف متعهد هستند، خود را وقف آن کرده‌اند و آماده‌اند با نظم و سازمان یافتگی بسیار عمل کنند، می‌توان انجام داد؟....

رهبری درست، در درجه اول شامل تعلیم دادن افراد در مورد جهت‌گیری کلی و روش و رویکرد است، طوری که به آن‌ها این ابزار داده شود تا خودشان در حداکثر توان به پیشبرد فرآیند و اهداف بزرگ‌تر خدمت کنند و آن‌ها هم به نوبه خود سایرین را تعلیم دهند که آن‌ها هم بتوانند همین کار را بکنند.

داشت و خطاهای زیادی رخ خواهند داد و مشکلاتی که شما دارید احتمالاً مشکلات افراد زیادی است. پس بیایید در مورد آن‌ها حرف بزنیم. بیایید به صورت جمعی از آن‌ها بیاموزیم تا در انجام آنچه باید انجام بدهیم، بهتر عمل کنیم.

از سوی دیگر اگر افرادی هستند که به پیشرفت‌های قابل توجه دست یافته‌اند، این را هم نباید فقط برای خودشان نگه دارند. تفکرشان این نباید باشد که بگویند «چقدر جالب» و سپس فقط برای خودتان نگاه دارید. در مورد چیزهایی که با آن‌ها روبرو می‌شوید و در جامعه فرا می‌گیرید، گزارش بدهید. گزارش کنید چه چیزی اوضاع را واقعاً پیش می‌برد و جریانات را به هم مرتبط می‌کند. چون که بینش‌های مهم و تجربیات جدید از سطوح مختلف، از میان صفوف سطح‌های پایه‌ای حزب و یا از مردم خارج از حزب که همکاری نزدیکی با حزب دارند، می‌آید. این دانش باید به اشتراک گذاشته شود. این دانش نباید به هرز برود.

باز تکرار می‌کنم، در همه سطوح همه مسئولیت دارند؛ هم رهبری و هم رهبری شونده. مسئولیت رهبری در همه سطوح رهبری کردن است. مسئولیت رهبری شونده این است که رهبری را بپذیرد و از آن پیروی کند، نه بندهوار بلکه در مسیر مبارزه با ستمگری و رهایی بشریت؛ و در جریان پذیرش رهبری، خود نیز رهبری کردن را بیاموزد و آن رهبریت و آن آگاهی و تشکیلات انقلابی را در سراسر جامعه اشاعه دهد.

سؤال: پس با وجود حزب، این امکان هست که سنتز نوین به یک نیروی مادی در دنیا تبدیل شود، امکانی که در صورت نبود حزب تحقق پیدا نمی‌کند. اسکای بریک: بله، بدون یک حزب سازمان یافته، بدون یک جنبش انقلابی سازمان یافته، کل چیزی که می‌داشتیم این بود که چند نفر در اتاق‌های دربسته بنشینند و با هم حرف بزنند.

سؤال: اگر به مسئله رهبری باب آواکیان و نقشی که وی در دنیا بازی می‌کند بازگردیم، می‌بینیم همان‌طور که خودت هم گفتی، مسئله‌ای است که با مخالفت‌های زیادی همراه بوده. کسانی هستند که واقعاً باب آواکیان، آنچه وی مطرح کرده و پیش رو گذاشته و نقشی که در دنیا بازی می‌کند را دوست دارند و مردمی را هم داریم که اصلاً از باب آواکیان خوششان نمی‌آید. ممکن است کمی بیشتر به این مسئله پردازیم؟

اسکای بریک: من فکر می‌کنم اتفاقاً اهمیت زیادی دارد که ما به صورت عمیق به این سؤال پردازیم، چرا که با کنکاش در این سؤال که چرا بعضی از مردم باب آواکیان و کار وی را دوست دارند و چرا بعضی دیگر از باب آواکیان و آثار وی متنفر هستند می‌توان درس‌های زیادی آموخت. اگر هم نتوان گفت که از آثار وی متنفرند، حداقل می‌توان گفت از شخص آواکیان متنفر هستند، چون از این جماعت، خیلی‌هایشان اصلاً با آثار وی آشنایی ندارند و آن‌ها را مطالعه نمی‌کنند، استدلال مشخصی مطرح نمی‌کنند، واقعاً به عمق تحلیل‌ها و سنتزها نمی‌روند و انتقادهای جدی و مستدلی طرح نمی‌کنند. چیزی که لاقط این روزها در میان این‌ها خیلی شایع است، توهین، افترا و حملات شخصی است. سطح‌ها بسیار پایین و حملات بسیار کوتاه‌فکرانه‌اند. در میان بسیاری از این متنفران، فقدان یک تحلیل مستدل از مشکلات اجتماعی که باب به آن‌ها پرداخته و راه‌حلی‌هایش ارائه کرده، مشهود است. به جز چند استثنا شما کسی را نمی‌بینید که مقالات و سخنرانی‌هایی ارائه دهد که واقعاً به محتوی کارهای آواکیان پردازد: به آنچه وی درباره استراتژی انقلاب می‌گوید، به این که چگونه در کشوری مثل آمریکا جنبشی برای انقلاب را پیش ببریم؟ چرا انقلاب ممکن و ضروری است؟ چگونه می‌توانیم شانس واقعی برای پیروزی داشته باشیم؟ چه نوع جامعه‌ای می‌توانیم برپا کنیم و چگونه به سوی چنین جامعه‌ای پیشروی کنیم؟ باب آواکیان طی ده‌ها سال کار، مجموعه‌ای کامل از آثار مستدل و مستند تهیه کرده که به این سؤالات پاسخ می‌دهند. او کار خیلی زیادی انجام

داده تا این آثار به راحتی در دسترس باشند و این متنفران (حداقل فعلاً) آدم‌هایی نیستند که واقعاً استدلال‌ها و تحلیل‌های مخالف ارائه کنند. کارشان بیشتر فحاشی و لیچارگویی است و این مسئله‌ای مربوط به فرهنگ غالب است. این روزها آدم‌های زیادی هستند که مشغله و تفریحشان خرد کردن دیگران با توهین و افتراهای سخیفانه است. اینترنت پر از این چیزها است. ولی درباره باب آواکیان حجم فوق‌العاده‌ای از حملات وحشیانه وجود دارد. آدم باید از خودش بپرسد که: چرا بعضی از مردم این قدر با حرارت از کسی بیزار هستند که تمام عمرش را وقف خدمت به مردم و رهایی بشریت کرده است؟ شما می‌توانید با این یا آن استدلال او مخالف باشید، می‌توانید اختلافات خیلی جدی داشته باشید ولی در عین حال می‌توانید به شیوه اصولی در این باره بحث و مجادله کنید. آخر چه دلیلی دارد که شما بخواهید به این فرد حملات شخصی کنید و بکوشید او را نابود کنید؟ کسی که هرگز نخواسته خودش را تبلیغ کند، چیزی به شما بفروشد، ثروتی به هم بزند یا چیزی از این دست. کاملاً برعکس، او همه عمرش را وقف خدمت به دیگران کرده و کوشیده راه‌حلی برای رهایی از دهشت‌های این نظام و خلق جامعه‌ای پیدا کند که برای اکثریت مردم این جامعه و جهان، جای بهتری باشد. خوب چرا یک نفر باید این قدر تند و تیز از فردی مثل باب متنفر باشد؟ مهم است که ما این گرایش‌ها را به صورت علمی تحلیل کنیم، فقط به اینکه تشخیص بدهیم امروزه فرهنگ نیش و کنایه زدن یک ویژگی تهوع‌آور جامعه امروزی شده است اکتفا نکنیم. من فکر می‌کنم باید بیشتر به این مسئله پردازیم که چرا امروزه بعضی از این متنفران، کسانی که بیشترشان حتی زحمت این را به خودشان نمی‌دهند که به صورت جدی با مجموعه وسیع آثار باب آواکیان آشنا بشوند یا آن را مطالعه کنند؛ اینقدر اصرار دارند که چنین حملات و نفرتی را علیه وی اعمال کنند؟ چرا اوضاع این‌گونه است؟ و برای اینکه بفهمیم واقعاً چه دارد می‌گذرد باید از این متنفران یکسری سؤالاتی بپرسیم که بعضی را اینجا مطرح می‌کنم: تحلیل شما از مشکلات چیست؟ تحلیل شما از راه حل چیست؟ شما چه چیزی را پیشنهاد و برای آن استدلال می‌کنید؟ شما چه نوع مقاومتی را سازمان‌دهی می‌کنید؟ اهداف استراتژیک شما کدام‌اند؟ شما چه جامعه جدیدی پیش رو می‌گذارید و راه حل پیشنهادی شما برای دستیابی به چنین جامعه‌ای چیست؟ اگر نظر شما این نیست که این سیستم باید سرنگون و نابود شود، راه‌حل‌های پیشنهادی شما چیست؟ برنامه‌های شما برای خلاص شدن از شر اجحافات و ستم‌های وحشتناکی که این نظام و ساختارهای آن بازتولید می‌کنند، چیست؟ ستم‌هایی از جمله قتل مردم سیاه و لاتین و نسل‌کشی آرام از طریق حبس دسته جمعی، فرهنگ مردسالارانه تجاوز، تحقیر و انسان‌زدایی از زنان، منع حق سقط‌جنین، جنگ امپراتوری‌ها؛ ارتش‌های اشغالگر و جنایات علیه بشریت که به طور منظم توسط امپریالیسم تکرار می‌شود، بستن و نظامی کردن مرزها، خشونت و انسان‌زدایی از مهاجران، تخریب سرعت یابنده و چندوجهی محیط‌زیست توسط امپریالیست‌ها که عملاً دارد به یک نقطه غیرقابل بازگشت می‌رسد، راه حل شما برای همه این‌ها چیست؟ شما چه چیزی پیشنهاد می‌کنید؟ ما باید جلوی این متنفران را بگیریم و این سؤال‌ها را بپرسیم. ما نباید اجازه بدهیم آتشفشان نفرتشان همه جا را فراگیرد و باب آواکیان و هرکسی که در آر.سی. پی کار می‌کند، را تضعیف و خرد کنند، و این همه فقط به این خاطر که خودشان هیچ محتوی ارزشمندی برای ارائه ندارند. اگر آن‌ها واقعاً کاری که باب آواکیان و حزب کمونیست انقلابی انجام می‌دهد را دوست ندارند، اگر از تحلیل‌ها و راه‌حل‌های پیشنهادی باب آواکیان و حزب خوششان نمی‌آید، خوب چرا خودشان دست به کار نمی‌شوند و روی حل مشکلات بشریت کار نمی‌کنند؟ من فکر می‌کنم بعضی از مردم سعی می‌کنند که همیشه یک پایشان را در نظام موجود نگه دارند. می‌دانید چرا آن‌ها در برابر افقی که به یک جامعه جدید و منفعت اکثریت مردم می‌انجامد، لگد پرانی می‌کنند و مقاومت نشان می‌دهند؟ خوب شاید این مردم واقعاً دوست دارند اوضاع را همان‌طوری که هست نگه دارند. این ویژگی خاص لایه‌های خرده‌بورژوازی جامعه یا به عبارت

ادامه «رفت و برگشت اصلاحیه قانون کار»

بکشند بدون شک توانایی برافروختن آتش یک جنبش گسترده‌تر را هم نخواهند داشت». در عین حال، مارکس این واقعیت را هم به روشنی بیان کرد که هیچ حقی نمی‌تواند از چارچوب ساختار اقتصادی-اجتماعی حاکم و شرایط فرهنگی شکل گرفته توسط آن فراتر برود. بنابراین تا وقتی که شیوه تولیدی سرمایه‌داری و ساختار اجتماعی و روابط و نهادهای قدرت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی برخاسته از آن زنده‌اند و سرنوشت دنیا را رقم می‌زنند، کارگران و توده‌هایی که از ستم و استثمار رنج می‌برند به حق استثمار نشدن دست پیدا نخواهد کرد. به حق حاکم شدن بر سرنوشت خود نخواهند رسید. حق ساختن جامعه و دنیایی بنیاداً متفاوت به آنان داده نخواهد شد. این‌ها همه در گرو سازمان‌دهی و انجام آگاهانه یک انقلاب اجتماعی است. در نتیجه مقاومت‌ها و مبارزات عادلانه فوری علیه کلیه بیدادگری‌های غیرقابل تحمل جمهوری اسلامی از جمله مقاومت و مبارزه علیه قانون کار اصلاح شده‌ای که جمهوری اسلامی قصد تحمیل آن را دارد را باید به افقی پیوند زد که ورای ساختار اقتصادی اجتماعی حاکم می‌رود: افق انقلاب سوسیالیستی با هدف ایجاد یک دنیای کمونیستی. افق و هدفی که کمونیست‌های انقلابی به جامعه و به نوع بشر ارائه می‌دهند و برای آن تدارک می‌بینند.

طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران و نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی به ویژه در اوضاع بحران فراگیر بین‌المللی نمی‌توانند و نمی‌خواهند از طرح تشدید بهره‌کشی و تحمیل بردگی و بی حقوقی به اکثریت بزرگی از مردم دنیا از جمله در ایران که این روزها امپریالیست‌ها اسمش را «معدن طلای بیکاران» گذاشته‌اند دست بکشند. لایحه اصلاح قانون کار جمهوری اسلامی همچنان در دستور کار جمهوری اسلامی قرار دارد؛ ایستادگی در برابر این تعرض سرمایه‌داری و تلاش برای به زباله‌دان فرستادن این لایحه را می‌توان و باید به بستری برای آگاه کردن جامعه به ماهیت و کارکرد نظام سرمایه‌داری، اصلاح‌ناپذیر بودن این نظام تبدیل کرد؛ به فرصتی برای گسترش افق دید مردم و ترسیم خطوط یک جامعه متفاوت، یک دنیای متفاوت. فرصتی برای تبلیغ و ترویج روابط و شرایط و فرهنگی که راه‌هایی نوع بشر از این همه بهره‌کشی و ستمگری و بی‌عدالتی را هموار کند. •

دیگر طبقات میانی است. البته نه همه‌شان ولی بعضی از افراد طبقه متوسط می‌خواهند که همیشه یک پایشان را داخل سیستم نگه دارند. باید پرسید چرا با دیدن دورنمای رفتن به یک جامعه نوین در خدمت به منافع اکثریت عظیم بشریت لگد زده و جیغ می‌کشید؟ این کارها از خصایل بخشی از این قشر خرده‌بورژوازی یا کسانی است که در قشر میانه‌اند. البته همه آن‌ها این طور نیستند. اما بخشی از قشر میانه می‌خواهد یک پایش را اینجا نگاه دارد. خوب بیابید تعریف کنیم که خرده‌بورژوازی به چه معنایی است؟ خرده‌بورژوا طبقه‌ای است که مابین طبقه پرولتاریا، ستم‌دیده‌ترین بخش‌های تحتانی جامعه و طبقه حاکم بورژوازی، یعنی سرمایه‌داران حاکم بر جامعه، قرار دارد. این‌گونه است که آن‌ها در یک حالت برزخی بین هر دو طبقه قرار دارند و امر خیلی رایجی است که این افراد با زرنگی کردن، همیشه یک پایشان را در نظام کنونی و پای دیگرشان را در جامعه آینده نگه دارند. از یک طرف، این افراد اگر صادق باشند، باید اعتراف کنند که از جهاتی دوست دارند همچنان تحت این نظام زندگی کنند، چرا که در این نظام دارای یکسری امتیازات و برتری‌هایی هستند. اما از طرف دیگر در بعضی اوقات، در زمان‌هایی که انسان‌های بهتری می‌شوند، می‌خواهند به جامعه آینده قدم بگذارند چون که بسیاری از آن‌ها به این تشخیص رسیده‌اند این نظام برای اکثریت مردم به ویژه برای طبقات پایین جامعه چیزی جز وحشت در بر ندارد و بعضی از آن‌ها گاهی صمیمانه آرزوی تحقق دنیای عادلانه‌تر و برابرتری را دارند. ولی اغلب مایل نیستند اوضاع را یک‌باره به هم بریزند و مقدمات رسیدن به یک جامعه بهتری را فراهم کنند. پس همان‌طور یک بام و دو هوا باقی می‌مانند. بعضی از آن‌ها در نهایت نقش بسیار مثبتی بازی می‌کنند و به شیوه‌های مختلفی به پیشبرد هدف کلی رهایی ستم‌دیدگان، استثمارشدگان و نهایتاً رهایی بشریت کمک می‌کنند. ولی بعضی از آن‌ها هم خرابکاران تهوع‌آوری می‌شوند که می‌خواهند مردم و نیروهایی که حقیقتاً برای سازمان‌دهی انقلاب و پیشبرد تغییرات بنیادی در نظام کنونی فعالیت می‌کنند را متوقف کنند و درهم بشکنند.

ما بعداً باز هم در این باره صحبت خواهیم کرد ولی خودتان در این باره قضاوت کنید. من از مردم درخواست می‌کنم که برای یک دقیقه هم که شده به مسئله احترام و بی‌احترامی فکر کنند. احترام و بی‌احترامی نسبت به مردمی که بارها و بارها ثابت کرده‌اند برای خود اصول و شأنی دارند، افرادی که ذهن‌هایی باز و روحی وسیع و بزرگ دارند، کسانی که برای تغییر دادن دنیا به دنیایی بهتر می‌کوشند؛ و این را مقایسه کنید با افرادی که بخش زیادی از وقتشان را صرف در هم کوبیدن و خرد کردن دیگران می‌کنند. حملات، توهین‌های سخیف، وحشیانه و بی‌رحمانه را رواج می‌دهند و به افراد حملات شخصی می‌کنند در حالی که خودشان هیچ ندارند به مردم ارائه دهند و بگویند راه واقعی و مؤثر برای خلاص شدن از این سیستم وحشتناک چیست و هیچ برنامه مشخصی برای ایجاد جامعه‌ای که آزاد از ستم و استثمار نهادینه است، ندارند. پس خواهش می‌کنم به این تعارض فکر کنید. زیرا وقتی کسانی پیدا می‌شوند که کارشان همیشه خرابکاری و چوب لای چرخ گذاشتن است، واقعاً مضر و سنگین است. به ویژه که سعی می‌کنند بین آواکیان و توده‌هایی که مورد خطاب او هستند قرار بگیرند. مرتباً بدگویی، خنجر زدن، تخریب. آیا باید گذاشت ادامه پیدا کند؟

کمی‌شان و منزلت و مقداری اصول داشته باشید. اگر واقعاً بر سر بعضی از مطالب اختلاف نظر دارید، به صورت تمام و کمال روی کاغذ بیاورید؛ سخنرانی ترتیب بدهید، تحلیل کنید و به مردم اجازه بدهید از نظراتتان باخبر بشوند. اگر برنامه و رویکرد آترناتیوی دارید، آن‌ها را هم به صورت تمام و کمال مطرح کنید. ولی همه این کارها را اصول‌مند و از روی صداقت انجام بدهید. غرق در بدگویی، حمله به مردم، سنگ‌اندازی و مانع‌تراشی در راه تحقق اهداف مردم، نشوید. •

ادامه دارد ...

نشانی‌های ما



<https://cpimlm.com>



haghighat@sarbedaran.org
cpimlm@gmail.com



<https://www.facebook.com/cpimlm1380>

برای دریافت هفتگی سرویس خبری جهانی برای فتح (به زبان انگلیسی) به آدرس زیر رجوع کنید

<http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService>

برای مکاتبه با سرویس خبری جهانی برای فتح، فرستادن اخبار و مقالات خود با آدرس زیر مکاتبه کنید

aworldtowin@yahoo.co.uk